بسم الله الرحمن الرحيم
العلما والمجتهدين وافقه الفقهاء
والمبين مروج احكام سيد المرسلين
ومحيى آثار المذهب لدين حجة الاسلام و
المسلمين وآية الله في العالمين الاغا الاوحد
آقاي آقا سيد ابو الحسن
الموسوي الاصفهاني متع الله
الاسلام والمسلمين
بطول وجوده
الشريف
در مطبعه
مرتضوي در
نجف اشرف طبع
گرديد سنه ١٣٤

کتاب مستطاب ذخیرة العباد لیوم المعاد

بسم الله الرحمن الرحیم
عمل باین رساله شریفه
صحیح و مجزیست ان شاء الله
الاحقر ابوالحسن الموسوی
الاصفهانی

(مهر: ابوالحسن الموسوی)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنة الله
علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین **سؤال** اجتهاد واجب عینی است
یا واجب کفائی **جواب** واجب کفائیست نه عینی **س** بیان فرمائید که
مقلد چه شخص باید باشد **ج** کسی است که بمرتبه اجتهاد نرسیده خواه عامی
محض بوده باشد و خواه کسی باشد که بهره از علم داشته باشد **س** شخصیکه
جائز التقلید است شرائط و اوصافش را بیان فرمائید **ج** چند شرط در آن
معتبر است اول آنکه بالغ باشد دویم آنکه عاقل باشد سیم آنکه ایمان داشته باشد
یعنی که اثنی عشری باشد چهارم آنکه عادل باشد پنجم آنکه ولد الزنا نباشد
ششم آنکه مجتهد باشد هفتم آنکه حی بوده باشد پس تقلید میت جائز نیست
س باقی ماندن بر تقلید میت جائز است یا نه **ج** اقوی جواز است **س** تقلید
اعلم واجبست یا نه **ج** بلی حقیر تقلید اعلم را واجب میدانم **س** معنی اعلم را بیان

در مسائل تقلید است

فرمایید ج اعلم یعنی استادتر در بیرون آوردن حکم الله و فهمیدن آن از ادلّهٔ شرعیه
س اجتهاد بچه چیز ثابت میشود ج ثابت میشود اجتهاد بعلم یا بخبر دو عادل از
اهل خبره یا جمعی از اهل خبره که قول آنها مفید علم باشد س اعلمیت بخبر عدل واحد
از اهل خبره و بشیاع ثابت میشود یا نه ج با عدم تمکن از علم و عدم تمکن از طریق
معتبر مطلق ظن کافیست چه از قول عدل واحد از اهل خبره حاصل شود و چه از
شیاع و چه از غیر اینها س هرگاه مکلف دستش باعلم نرسد چکند ج مخیر است
ما بین تقلید غیر اعلم با رعایت الاعلم فالاعلم و عمل باحتیاط اگرچه مستلزم تکرار
باشد س معنی الاعلم فالاعلم چیست ج یعنی هرگاه پنج مجتهد یا ده مجتهد
یا بیشتر که هستند هر کدام از اینها که علمش بیشتر است و استادتر است در فهمیدن
حکم خدا از دیگران باو تقلید کنند س هرگاه اصلاً دستش بمجتهد نرسد نه اعلم
و نه غیر اعلم چکند ج عمل باحتیاط کند س هرگاه طریقهٔ احتیاط را نداند
چکند ج میپرسد از دو نفر عادل از اهل خبره یا یکی که خبر دهد از طریق احتیاط
برای مجتهدی س هرگاه تقلید غیر اعلم نمود بعد متمکن شد از تقلید اعلم عدول
واجبست یا نه ج بلی واجبست عدول باعلم س معنی تقلید چیست ج
تقلید بلکه مصحح عملست عبارت از یاد گرفتن مسائلست بقصد عمل از مجتهد که در وقت
حاجت بآن عمل کند اگرچه عمل نکرده باشد لکن در جواز بقاء بر تقلید میت محتاج
بعمل س طریقهٔ یاد گرفتن مسائل را بیان فرمایید ج از خود مجتهد اخذ
کردن یا از ناقلیکه عادل باشد یا ثقه یا از کتابیکه فتوای مجتهد در آن باشد
چه علم بصحت آن باشد یا ظن اطمینانی س اگر دو مجتهد که فقاهت ایشان بحد
شیاع مساوی فهمیده شود و بعد از فحص اعلمیت هیچ کدام معلوم نباشد پس در این صورت

در مسائل تقلید است

تکلیف چیست ج مقلّد مخیّر است در تقلید هر یک س آیا جایز است که یکی از
این دو مجتهد که مساوی هستند بعضی مسائل را از این تقلید نماید و بعضی را از آن
ج بلی جایز است س در صورت موافقت مجتهدین در رای تعیین احدهما
لازم است یا نه ج احوط تعیین است بلی ظاهر جواز تقلید هر دو است با هم
س عدول از مجتهد حیّ بحیّ جایز است یا نه ج جایز نیست مگر با علم س
عمل جاهل قاصر را بیان فرمائید ج جاهل قاصر عملیکه کرده است مثل نماز
و صحیح دانسته است و قربة الی الله بجا آورده اگر عملش برأی مجتهد حیّ اعلم که
باو رجوع میکند مطابق افتاد عملش صحیح است و الا فلا س صحت و فساد عمل جاهل
مقصر را بیان فرمائید ج اگر فرض شود که عمل را بقصد قربت کرده و برأی مجتهد
حیّ اعلم مطابق افتاده عملش صحیح است و اگر نیفتاده عملش باطل است س عدالت
حسن ظاهر است یا ملکه ج عدالت ملکه است و حسن ظاهر کاشف از ملکه
باحصول ظنّیکه بحدّ وثوق و اطمینان برسد علی الاحوط س معنای عدالت
چیست ج عدالت عبارتست از آنکه اجتناب از گناهان کبیره کند و اصرار
بر گناهان صغیره نماید بجهة ترس از خدا س اصرار بر صغیره چه معنی دارد
بیان فرمائید ج اصرار عبارتست از آنکه مداومت نماید بر آن گناه صغیره
که کرده است هر چند دو دفعه باشد و اگر یکدفعه کرده باشد و عزم دارد که
مرتبهٔ ثانیه آن گناه را بکند بمجرّد عزم اصرار متحقق نمیشود س اگر کسی شک
کند در اصل تقلید که آیا تقلید کرده است یا نه تکلیفش چیست ج اگر پیش
از عمل در شک باشد بنا بر نبودن تقلید میگذارد و در باقی اعمال تقلید میکند
و اگر بعد از عمل باشد اعتبار بشک نیست و عمل گذشته اش صحیح است و اگر در اثنای

عمل باشد مثل نماز اعاده کند با تقلید **س** اگر مجتهد بمیرد و مقلد مطلع
بر موت او نشود مگر بعد از مدتی تکلیف او چیست **ج** اعمالیکه در ان مدت
از او بر طبق رای ان مجتهد صادر شده همه صحیح است و قضاء انها لازم نیست
بنا بر جواز بقاء بر تقلید میت چنانچه گذشت **س** دو مجتهد اگر یکی اعلم
باشد و یکی دیگر اوثق در فتوی تقلید کدام یک را مقدم بدارد **ج** اعلم
مقدم است و بر فرض تساوی در علم اوثق مقدم است **س** اگر اعلم با غیر اعلم
موافق باشند در فتوی آیا در اینصورت جایز است تقلید غیر اعلم یا نه
ج بلی در اینصورت جایز است بلکه جایز است با عدم علم بمخالفت تفصیلا
و اجمالا بطریقه شبهه محصوره **سؤال** کیفیت تطهیر نجاسات را با اب
قلیل و کر و جاری و باب باران بیان فرمائید **جواب** اگر متنجس بول است
در اب قلیل دو مرتبه شستن واجب است و غساله اول نجس است مطلقا
و ثانیه طاهر است اگر چه احوط اجتناب است و در اب کر دو مرتبه شستن
احوط است و در جاری یکمرتبه کفایت میکند و در متنجس بغائط و منی یا خون
باب قلیل بعد از زائل شدن عین نجاست یکمرتبه شستن کافیست و بهتر
شستن دو مرتبه است و اما در کر و جاری بعد از زوال عین نجاست پاکست
و اب باران زمان باریدنش حکم اب جاری دارد بشرط انکه جریان داشته باشد
س بدن تماما یا بعض بدن هرگاه نجس باشد داخل در اب کر مثل خزینه
یا جاری مثل چشمه شود بعد از ازاله نجاست بیرون امدن از اب میخواهد
یا نه **ج** ازاله نجاست از بدن کافیست و احتیاج بخارج شدن ندارد و بعد
خارج شدنست **س** اشیاء متنجسه مثل لباس و غیره در اب قلیل یا کر یا جاری

فشار دادن لازمست یا نه ج در قلیل لازمست و در جاری و کثیر لازم
نیست اگرچه احوطست س لباسیکه بنیل یا ببقم یا بغیره رنگ شده نجس
شود در تطهیرش تا ما دامیکه رنگ پس میدهد پاک میشود یا نه ج اگر
اب رنگین بیرون بیاید که از خود نیل دران نباشد و اب را مضاف نکند پاک
میشود و اگر از خود نیل دران باشد پاک نمیشود و همچنین اگر اب را از اطلاق
بیرون نماید و مضاف کند س اگر شخص دستهایش نجس باشد و بول و غایط
هم کرده باشد و اب باشد لیکن کمتر از کر و ظرفی هم نباشد که اب بردارد که بجهة
تطهیر نجاست تکلیفش چیست ج اگر ممکن است اب را بدهن خود بردارد و بریزد
بدستهایش تا ازالهٔ نجاست نماید و بعد دست را ببرد بمخرج غایط و بدست
دیگر اب بریزد بدست و محلّ را تطهیر نماید س طفل شیرخوار پسر که هنوز
غذا خوار نشده و شیر خنزیر و کافر هم نخورده بول بجائی بکند مثل فرش یا لباس
یا زمین یا غیر اینها بریختن ابیکه بران غلبه نماید کفایت میکند یا نه ج
بلی کفایت میکند ولی احوط تعدّد است س چیزهائیکه قابل فشار نیست
مثل چوب و برنج و گندم و شبه انها هرگاه نجس شوند یعنی اب نجس بجوف
انها برود تطهیرشان بچه نحو است ج تطهیر ظاهر انها میشود امّا باطن تطهیر
ان مشکل است مگر انکه علم بنفوذ اب در انها حاصل شود نه بمجرّد خیسیدن
در اب س هرگاه حبّ یا کوزه یا شبه ان مثلاً اب نجس بجوف انها برود چه
باید کرد ج اینها را نیز بخشکانند بعد از ان در اب کر یا جاری بگذارند که
اب در انها نفوذ کند پاک میشود س فرش یا لحاف یا حصیر که ریسمان
دارد اگر نجس شود داخل اب کر یا جاری کنند بعد از ازالهٔ نجاست یا احتیاج

بلکه وفشاردن هست باید ج بعد از زائل شدن عین نجاست احتیاج بلکه و
فشار نیست س هرگاه مغز هندوانه یا خربزه و مانند آن نجس شود باب کر
یا جاری ممکنست تطهیر آنها یا نه ج بلی پاک میشود بکر و جاری اما باب قلیل
پس بقدر آب بران بریزند که مستولی و مستوعب بر جمیع اجزاء متنجس بشود
و انفصال غساله نیز گردد در اینصورت طاهر میشود و ضرر ندارد بقاء بعضی
از آب غساله در ان و همچنین است حال در بقاء غساله از مثل لحاف و جامه های
پنبه دار س هرگاه آجر یا کوزه را از گل نجس ساخته باشند تطهیرش بچه نحو است
ج داخل در آب کر یا جاری نمایند تا آب بجوفشان برود بنحویکه آب بجمیع اجزاء
آن مستوعب بشود آنوقت پاک میشود س در ظرف لازمست که سه دفعه شسته
شود از هر نجاستی یا نه بلکه یکدفعه کافیست ج سه مرتبه باید شست در آب
قلیل و اما در کر و جاری احوط است س ظرفیکه آب دارد سگ در آن ولوغ کند
یعنی بطرف زبان بیاشامد حکمش چیست ج تطهیر آن اینستکه اول آنرا یکمرتبه
خاکمال نمایند و بعد از آن دو مرتبه باب بشویند پاک میشود س هر چیزیکه
در آن ولوغ صدق نماید خاکمالیدن میخواهد یا نه ج بلی واجبست در
ظروف و از این قبیل است هاون و جاون و مانند اینها س تطهیر حوض نجس
باب قلیل و ظرفهای بزرگ که نصب نموده باشند مثل دبه شیره و قنادی
وخم رنگ رزی و آنچه از این قبیل باشد از چیزهائیکه ممکن نیست شستن آنها در
میان آب چه باید کرد ج تطهیر آنها باین قسم است که آب را از طرف آنها جاری
نمایند چنانکه تمام اطراف آنها را بگیرد و بعد از آن غساله را که در ته آن جمع میشود
بیرون بیاورند سه مرتبه همچنین نمایند تا پاک بشود و اگر ته آن سوراخ باشد

ازان ج

که در هر دفعه تمام غساله از ان خارج شود یا ظرف را کج کرده غساله را بریزد پاک میشود و ظرفیکه غساله را بان بیرون میاورند باید پاک باشد در هر غسله وهم چنین دست و هرگاه همان ظرف را دوباره داخل در ظرف نجس شده نماید احتیاج بشستن ندارد همچنین دست شخصیکه ابرا بیرون میاورد و ملاقات بان نموده واحوط شستن است

س ذغالیکه از چوب نجس حاصل میشود اجتناب لازمست یا نه ج احوط اجتناب است

س بخار یا دود یا شعله که از نجس یا متنجس برخیزد پاکست یا نه ج بلی طاهر است

س بعد از جدا شدن غساله بنحو متعارف رطوبت وابیکه باقی میماند در محل پاکست یا نه ج بلی پاکست

س بممزوج کردن روغن نجس را در اب کر پاک میشود یا نه ج طاهر نمیشود

س اگر بجهة نبودن اب یا بسبب عذر دیگر میت را تیمم بدهند نجاست او رفع میشود یا اینکه نجاست برحال خود باقیست و مس نمودن او نیز موجب غسل است یا نه ج بر نجاست خود باقیست و مس ان موجب غسل است علی الاحوط

س هرگاه بجهة ممکن نشدن اینکه مسلم غسل بدهد کافری بفرمان دادن مسلم غسل داده باشد نجاست باقیست و در مس او غسل لازمست یا نه ج بعید نیست که محکوم باشد بحکم غسل مسلم

س هرگاه سدر و کافور یافت نشود و هر سه غسل را باب قراح داده باشند ایا نجاست او باقیست و مس او موجب غسل است یا نه ج اظهر عدم وجوب اجتناب و عدم لزوم غسل است اگرچه احوط است

س اگر شراب برگردد سرکه شود بخودی خودش یا بعلاج مثل انکه نمکی داخل ان بکنند یا غیر ان طاهر است یا نه ج در صورت استحاله بسرکه بخودی خود پاکست واما در صورت ثانیه هرگاه عین ان علاج باقیست احوط اجتناب و اقوی

طهارتست س اکر کسی شک داشته باشد در انکور بودن وغوره
بودن ابا عصیر چنین چیزی بمجرد جوش امدن حرام ونجس میشود یا نه ج
پاک نه نجس میشود نه حرام س ابا انکور که بجوش بیاید پیش از
ثلثان چیزیها از اجسام مثل به وسیب وکدو ومانند اینها در ان
بیندازند چه صورت دارد ج ابا انکور بجوش امدن نجس میشود
اکر بخودی خود بجوش بیاید لکن بسرکه شدن پاک میشود واجسامیکه
دران انداخته شده نیز بالتبع پاک میشود واکر باتش بجوش بیاید نجس
نمیشود علی الاقوی اکرچه حرام است قبل از ثلثان شدن س هرکاه
کشمش را در روغن سرخ کنند یا سرخ نکرده لای پلو بکذارند چه صورت
دارد ج در هر دو صورت پاک وحلالست اکر علم بجوش امدنش حاصل
نشود س هرکاه کشمش یا خرما را درمیان اش یا طعامهای دیکر بجوشانند
یعنی مغز ان بجوش اید چه صورت دارد ج در کشمش احوط اجتنابست
از جهة حرمت نه نجاست س هرکاه انکور را درمیان تیزاب بکذارند
که سبز شود چه صورت دارد ج باکی ندارد س هرکاه انکور را
درمیان سرکه شیره بکذارند وبجوش نیاید چه صورت دارد ج
باکی ندارد س هرکاه انکور را سرکه بکذارند ودرمیان ان اشیائی
مثل به یا سیب یا خیار یا کدو ومانند اینها بکذارند وبجوش بیاید وبعد
برکردد سرکه شود چه صورت دارد ج احوط اجتناب واقوی طهارتست
س خمره که روغن پس بدهد درمیان ان انکور یا خرما را سرکه بکذارند
بعد از سرکه شدن روغن در بالای سرکه دیده شود پس در اینصورت

آیا آن سرکه پاکست یا نه ج پاک و حلالست اکرچه مبتنی بداشتن باشد
عرفاً با آنکه معلوم نباشد که پیش دادن روغن قبل از سرکه شدن بوده
س هرگاه مرغی منقارش را بنجاست زد بعد از زوال عین پاکست یا نه
ج بلی بعد از زوال عین پاکست س آب نجس شده زراعت و درختها را
آبیاری کنند که آب متنجس بعروق آنها داخل شود آیا پاک خواهد بود آن زراعت
و آن درختها یا نه و آبیکه از آن بیرون میاید پاکست یا نه ج بلی پاکست س
هرگاه زیر ناخن چرک باشد و دست نجس شود با آنکه زیر چرک قبل از آن چرک
نجس بوده است پس آن چرک با آب قلیل یا کثیر بتبعیت دست پاک میشود یا نه
ج در صورت اولی پاک میشود و در صورت ثانیه باید ازاله کند چرک را
در مقام تطهیر و الا تطهیرش اشکال دارد س طعام متنجس را بخورد کافر
میتوان داد یا نه ج نمیتوان داد س چیزهای صیقلی مثل شمشیر و
شبران اکر نجس شود بخون یا غائط بر زمین بمالند یا با پارچه عین را زایل
کنند پاک میشود یا نه ج پاک نمیشود مکر باب س خوردن و آشامیدن
نجس و متنجس چه صورت دارد ج جایز نیست س آیا شرطست در صحت
صلوة که مکان مصلی پاک باشد یا نه ج پاک بودن محل سجدهٔ مصلی از هر
نجاست مسریه و غیر مسریه شرطست در صحت صلوة و اما مکان سایر اعضاء
مصلی طهارت شرط نیست مکر در صورتیکه نجاست سرایت برخت و بدن مصلی
نماید که در اینصورت اجتناب لازمست س اکر مسجد را نجس ببینی آیا ازاله
نجاست و پاک کردنش واجبست یا نه ج بلی واجبست با تمکن و نجس کردنش
حرامست اما لباس نجس را هرگاه در مسجد بگذارند و نجاستش سرایت نکند

در احکام نجاسات

عیب ندارد یعنی جایز است و همچنین سایر اشیاء نجس و متنجس اگر مستلزم
هتک نباشد **س** مشاهد مشرفه یعنی روضات ائمه علیهم السلام در حکم مساجد
باشد **ج** بلی در حکم مساجد است مثل حرم و رواق علی الاحوط و امّا صحن ظاهراً
اینستکه داخل در حکم مساجد نباشد **س** حیوان غیر ماکول اللحم قبول تذکیه
میکند بنحویکه حکم شود بطهارت جلدش مثل حال حیوة یا نه **ج** بنا بر مشهور
قبول تذکیه مینماید بشرطیکه نجس العین نباشد و جلدش نیز طاهر است بعد
از تذکیه بلی مستحب است پرهیز نمودن از آن پوست بعد از تذکیه و پیش از دباغی
نمودن بنماز و مانند آن از اشیاء طاهره و این حکم ثابت در خصوص پوست
حیوان حرام گوشت امّا در پوست حیوان حلال گوشت پس اشکال در جواز
استعمال در هیچ حالی بعد از ذبح شرعی نیست چه دباغی شده باشد یا نه **س**
پوست نجس بدباغی پاک میشود یا نه **ج** پاک نمیشود **س** جلودیکه در
بازار مسلمین و دست ایشان یافت میشود و اطلاع از تذکیه شدنش نداریم
چه صورت دارد **ج** پاک است مگر اینکه معلوم باشد ید این مسلم مسبوق بید
کافر است و این مسلم هم بدون احراز تذکیه از آن کافر گرفته **س** نجس یا متنجس
بچه چیز ثابت میشود **ج** اوّل علم بهم رسانیدن دوّم خبر دادن عدلین یا
اخبار ذی الید اگرچه صاحب مال نباشد و امّا در گوشت و پوست و پیه با
شک در تذکیه محکوم بنجاست است مگر آنکه از ید مسلم با احتمال علم مسلم بتذکیه
یا سوق مسلمین گرفته شود **س** بعد از علم بنجاست طاهر شدن آن بچه چیز حاصل
میشود **ج** اوّل یقین برفع آن یا خبر دادن عدلین یا اخبار ذی الید و ثبات با
مظنه ثابت نمیشود **س** لباس نجس بعد از تطهیرش اگر خورده اشنان و نحو آن

در ان مانده پاک است یا نه ج لباس وظاهر ایشان پاک است بلکه باطن ان نیز اگر
در کوبا جاری شسته باشد س خون شپش نجس یا پاک است یا نه ج بلی پاک است
س زمین بازار پاک است یا نه ج تا علم بنجاست ان نباشد پاک است س در
غوره انگور هرگاه دانه شیرین باشد که ابآنرا بگیرند مستهلک شود در جوش
امدن حرام میشود یا نه ج حرام نمیشود هرگاه در عرف بگویند اب غوره است
س هرگاه خرمائی یا رس در طبخ بجوش بید چه صورت دارد ج پاک وحلال است
س زمین یا فرش یا لباس شخص نجس باشد یا رطوبت سرایت کند به غیری
برا و وارد شود و بر بالای انها بنشیند یا استعمال کند مثلا بر صاحب خانه
لازم است او را اعلام کند یا نه ج لازم نیست لکن خودش با انها مباشرت نکند
علی الاحوط س جمعی طعامی میخورند یکی از انها فضله موشی در ان طعام
دید واجبست دیگرانرا اعلام کند یا نه ج واجب نیست اما خودش نخورد
بلی اگر بعد احتیاج مباشرت با ایشان دارد اعلام کند که هرچه نجس شده تطهیر
کنند س حنا نجس را اگر بریش یا بسر ببندد چه صورت دارد ج بعد
از شستن ریش وسر رنگ ان پاک وانچه از اجزاء صغار ان باقی بماند بعد از
شستن ظاهر ان پاک میشود س هرگاه بناخن کسی سنگی یا چیز دیگر بخورد
وخون در زیر ان بمیرد بعد سوراخ بهم رساند یا ان خون پاک است یا نه ج
اگر خون استحاله شده است پاک است واگر صدق خون میکند نجس است همچنین است
در غیر ناخن س زمین گل بعض از ان نجس و بعضی پاک شخص راه رفت
بران و رطوبت بر کفش یا پای او سرایت کرده حکمش چیست ج پاک است مگر
علم بنجاست ان رطوبت بهم رساند س از دو ظرف که یکی شیره و یکی سرکه

وغیره

در نجاسات

بود شخصی برداشت ومخلوط بهم کرد پس فضلهٔ موشی دران دید ونمیداند که از
کدام بود چکند **ج** باید از هر دو اجتناب کند اگر احتمال ثالثی نبود **سؤال**
نجاسات چند چیز است **جواب** نجاسات ده چیز است اوّل ودویم
بول وغائط است از هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده داشته باشد خواه بد
اصل نوع حرام گوشت باشد یا بواسطهٔ امر خارجی حرام شود چون حیوان نجاست
خوار یا حیوانیکه آدمی انرا وطی نموده وبول وغایط حیوان حلال گوشت پاکست
وفرق در انواع حیوانات نیست لکن در بول وخرء حیوان حرام گوشت اگر
پرنده باشد خلافست واقوی طهارت واحوط اجتنابست خصوصاً از بول
خفاش که انرا در عرف عجم شب پره وشب کور میگویند وپرستوک حلال گوشت
وفضله اش پاکست بلا اشکال سیم منی از هر حیوانیکه خون جهنده داشته باشد
نجس است خواه حرام گوشت باشد یا نه ومنی هر حیوانیکه خون جهنده ندارد پاک
چهارم میتهٔ هر حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد وهمچنین هر جزئی از آن که
زندگانی بدان قرار گیرد وانچه از حیوانات زنده جدا میشود وحیوة دران حلول
نموده نجس است بلی پوستیکه از لبها جوشش بدن یا سر کچل یا بدن جرب دار جدا
میشود پاکست وهمچنین جزئیکه از بیخ مو وقت جدا شدن ان بواسطهٔ شانه زدن
وشبه ان جدا شود پاکست ونافهٔ مشکی که از اهوی زنده جدا میشود پاکست
واما اگر از اهوی مرده باشد پس دران اشکالست واحوط اجتنابست لکن نافه
که از دست مسلم گرفته شود پاکست اگرچه قطع حاصل نشود که ان از اهوی
زنده منفصل شده است وجزئیکه در ان حیوة حلول نمیکند مانند شاخ واستخوان
وموی وغیر اینها پاکست وتخمی که از شکم میتهٔ مرغ وغیران بیرون اید پاکست اگر

پوست رگهای ان سخت شده باشد خواه از حرام گوشت باشد یا غیر ان بلی هرگاه
ملاقات نموده باشد با تر در حال رطوبت در چنین وقتی شستن ان لازم است
وانفحه که شیردان بره و بزغاله است پیش از انکه چیز خوار بشود باشیرهائیکه در
انست احوط اجتناب است بلی اگر ملاقات با تر نموده باشد در حال رطوبت
نجس است و بشستن پاک میشود و شیر در پستان میته پاکست واحوط اجتناب است
خصوصا در شیر غیر ماکول اللحم واما نجس العین مثل کافر و سگ و خوک پس هیچ
یک از انها پاک نیست خواه در حال حیوة و خواه در حال ممات چه اجزائی بوده
باشد که حیوة در ان قرار گرفته باشد و چه غیر انها باشد پنجم خون حیوانیکه
خون جهنده دارد هر چند از رگ نباشد چه حلال گوشت و چه حرام گوشت
و خون ماهی و خون هر حیوانیکه خون جهنده ندارد پاکست و خون پشه در حینیکه
از بدن انسان میخورد و هنوز جزء بدن پشه محسوب نیست احتیاط در ان لازم است
لکن ظاهر انستکه بمجرد دخول خون در جوف ان جزء ان محسوبست پس رعایت
این احتیاط لازم نیست و همچنین پاکست خونیکه از غیر حیوان مانند درخت
معروفیکه در روز عاشوراء از ان خون میاید و از این قبیل است خونیکه در
واقعه حضرت سید الشهداء ع دیده شده و همچنین خونیکه از جمله ایات حضرت
موسی بن عمران ع بوده پاکست واما خون علقه که منشا صورت حیوانی است
نجس است و خون تخم مرغ محکوم بنجاست و وجوب اجتناب علی الاحوط
و خونیکه بعد از تذکیه حیوان ماکول اللحم در بدن ان میماند هرگاه بعد از
بیرون رفتن خون بقدر متعارف باشد پاکست بشرط انکه در جزء حلالش
باشد چون گوشت اما انچه در غیر ان باشد چون سپرز پس ان محل اشکالست

ذکر نجاسات

واحوط اجتناب است و هرگاه خونیکه عادتاً به بیرون آمدن در وقت ذبح
قرار گرفته باشد از آن خارج نشود نجس است بسبب مخلوط شدن با خون دیگر
از اهم نجس میکند و اقوی اینستکه از خون باقی مانده در بدن غیر ماکول اللحم
بعد از خروج خون متعارف اجتناب لازم است و در طهارت خون بچه گردد
زمان تذکیه در شکم مادر بوده اشکال است و احوط اجتناب است چنانچه طهارت
آن خونیکه در حال جاری شدن خون از محل ذبح داخل شکم حیوان مذبوح شده
و در آنجا مانده محل اشکال است بلکه اجتناب از آن لازم است و هرگاه حال خون
از باب طهارت و نجاست مشتبه شود مثل اینکه نداند از صاحب خون جهنده است
یا غیر آن پاک است اگر مسبوق بنجاست نباشد و اگر مشتبه بشود که از خون باقی مانده
در بدن حیوان بعد از بیرون رفتن خون تذکیه است یا غیر آن احوط اجتناب است
ششم و هفتم سگ و خوک است هرگاه آبی نباشد پس هر جزئی از آنها چه
حیوة در آن حلول بکند یا نه مانند مو و ناخن و همچنین لعاب دهن و شیر و سایر
فضلات آنها هم نجس است و اما سگ و خوک آبی پاک است هشتم شراب خواه از
انگور باشد یا غیر آن و هر مست کننده که در اصل روان باشد نجس است و اما بنگ
و چرس و مانند آنها از هر چیز که در اصل روان نباشد هر چند آنرا ممزوج
باب کنند پاک است اگر چه با آب بجوشد نهم فقاع و آن شراب مخصوصی است که غالب
افراد آن از جو است و مست کننده نیست و آنرا میگذارند تا در آن غلیان و جوشی
حاصل شود و آن غیر ماء الشعیر است که معمول اطباء است دهم کافر و آن کسی است که
بر غیر دین اسلام باشد مانند یهود و نصاری و مجوس و دهری یا آنکه با اختیار
اسلام انکار ضروری دین اسلام نماید یا صادر شود از او گفتار یا رفتاری که

در مطهرات

اقتضای کفر او نماید مثل سوزانیدن قران العیاذ بالله یا ناسزا گفتن بیکی از
اهل عصمت علیهم السلام و جمیع اقسام کافر از حربی و ذمی و خارجی و غالی و
ناصبی و مرتد خواه فطری و خواه ملی و غیر ایشان نجس میباشند و نجاسات
منحصر در این ده چیز است بنا بر اصح و غیر اینها از روباه و خرگوش و موش
و چلپاسه و عقرب و مسوخات و ولد الزنا پاک است و بهتر اجتناب است
از جمیع و با عرق جنب از حرام نماز جایز نیست ولکن پاک است و احوط اجتناب است
از آن و نجاست عرق شتر جلال خالی از قوة نیست بلکه احوط اجتناب از
عرق مطلق جلالات و آهن پاک است بی اشکال و مستحب است بعد از استعمال
در ناخن گرفتن و سر تراشیدن اینکه محل را با آب مسح نماید **سؤال**
مطهرات چند چیز است **جواب** مطهرات پانزده چیز است اول
از آنها آبست و آن یا مطلق است یا مضاف آنکه مضاف نه رفع حدث میکند
و نه خبث و نجس میشود بمحض رسیدن نجاست بآن اگرچه بقدر کر یا زیادتر
باشد و اما مطلق پس آن پاک میکند هر چیز را مگر آنکه قابلیت پاک شدن را
نداشته باشد مثل میته و نجس العین و شبه اینها دوم زمین و آن پاک
میکند کف پا و زیر کفش را خواه از چرم بوده باشد یا از چوب بوده باشد
یا غیر اینها اگر براه رفتن ازاله عین شود یا بمالیدن بزمین و هرگاه پیش از
راه رفتن و مانند آن عین نجاست زائل شود بهمین مس نمودن بزمین کفایت
نمودن در تطهیرش مشکل است بلکه لابد است از مشی و یا مسح یعنی مالیدن بزمین
و همچنین است حکم نجاست غیر جرمیه که اصلا عین ندارد مثل بول و آب متنجس
که خشکیده باشد و فرقی نیست در زمین ما بین خاک و سنگ و غیر اینها از

زمین گفته میشود و معتبر است پاک بودن زمین و اینکه تر نباشد بقسمیکه رطوبت
از ان بکف پا تعدی نماید و اندک نم داشتن ضرر ندارد با صدق جفاف عرفاً اگر
چه بهتر انست که زمین خشک باشد و در پاک کردن زمین کف دست و زانو
و پشت پای کسیکه پشت پا یا بد و زانو یا بکف دست بهار راه برود محل تامل است
و همچنین هر چیزیکه حفظ دست یا زانو یا ان نماید و نه عصای کور یا سر نیزه آنکه
بعصا نصب میکنند بزمین پاک نمیشود و انچه از اطراف پا که حقیقتاً پشت پا
لیکن نزدیک باشد از کف پا و حواشی انستکه زمین بخودی خود از ان فرا میگیرد زمین
انرا پاک میکند و اجزاء ریزه که غالباً بغیر از اب رفع نمیشود برطرف کردن انها
واجب نیست هم چنانکه حکم در استنجا بغیر اب نیز این است و بهتر زائل نمودن
انها است و همچنین چیزیکه از اجزاء زمین که در کف پا و ته کفش باقی میماند
بعد از راه رفتن و ماندن ان ازاله ان لازم نیست بلی احتیاط نمودن بهتر است
سیم افتاب است و ان پاک میکند زمین و عمارات و در و پنجره را و فرق در
اعیان نجاسات نیست پس هر چیز از مذکورات که عین نجاست در ان نباشد و
افتاب انرا بتابیدن بخشکاند پاک میشود و همینکه گفته شود که محل با فتاب خشک
شد کفایت در تطهیر میکند هر چند وزیدن باد و گرمی هوا را در ان مدخلیت
هم باشد و بهتر انستکه چنان بخشکد که هیچ اثر از رطوبت باقی نماند و خشکیدن
بگرمی افتاب که بر نزدیکی محل نجس تابیده باشد و همچنین افتاب زمان ابریکه
مانع از تابش ان باشد کفایت نمیکند و پس از انکه افتاب ظاهر زمین را بخشکاند
انچه را که از باطن متصل بظاهر باشد و در این تابش افتاب بخشکد پاک میشود
و همچنین است حال در مثل دیوار و شیران و هر گاه باطن متصل بظاهر نباشد

مثل پارهٔ از دیوارها که صندوقه مینامند پس خشکیدن طرفیکه آفتاب بر
خود آن نتابیده لکن بواسطهٔ تابیدن بر طرف دیگر خشک شده آنرا پاک نمیکند و
منقولات آنکه در اصل از زمین بوده لکن بالفعل نقل شده از آن مثل کوزه و تسبیح
و مهر و نگین با آفتاب پاک نمیشود و آنچه از زمین است و از آن شمرده میشود
چون ریگ و پارهٔ سنگ و مانند آنها هرچه قابل نقل باشد لکن بالفعل از زمین
شمرده میشود با آفتاب پاک میشود چهارم از مطهرات استحاله است و آن
عبارتست از آنکه جسم نجسی برگردد بیکی از اشیاء طاهره پس هر نجسیکه بسوختن
خاکستر یا دود یا بخار شود پاک میشود خواه آن نجس در اصل نجس باشد یا بسبب
ملاقات با نجاست نجس شده باشد و بخاریکه از چیز نجس برخیزد پاکست اگرچه
آن بسبب سوختن با آتش نباشد و عرقیکه از آن بهم رسد پاکست اگرچه احوط
اجتنابست و هرگاه چوب نجس بسوختن زغال شود یا خشت خام نجس بپختن آجر
شود یا سنگ نجس بپختن آهک شود یا گچ شود هیچیک پاک نمیشود و نجاست
خود باقیست و هر حیوانیکه از نجس بهم رسد مثل کرمیکه از غائط انسان متولد
شود پاکست همچنان حیوانیکه اصل آن از خون و منی بوده پاکست و اگر آب
نجس را حیوانیکه حلال گوشتست بخورد و آن آب منقلب ببول یا عرق یا
لعاب شود پاک میشود همچنانکه اگر غذای نجس بخورد و سرگین شود پاکست و
از این قبیل است میوه و سبزی و خیار و هندوانه و نحو اینها هرگاه باب نجس بعمل آمده
باشند پس همه پاکست و سگی که در نمکزار بیفتد و نمک شود پاک میشود پنجم
ذهاب ثلثین یعنی آب انگور که بجوش بیاید با آتش و دو ثلث آن برود بنا بر نجاست
آن بجوشیدن و اگر بخودی خود بجوش آید پس طاهر نمیشود مگر بسرکه شدن و ذهاب

تلثین در آن فائده ندارد ششم انتقال است پس هرگاه نجس اصلی یا عارضی در حیوان
پاکی یا غیر حیوان قرار گیرد و از اجزاء آن محسوب شود بسبب انتقال پاک میشود مثل خون
نجسیکه کیک یا پشه بمکد و از آن محسوب گردد و بآن نسبت داده شود و اگر پس از
انتقال نسبت داده نشود یا بحد در آن قرار گرفته مانند خونیکه زالو بمکد از
بدن انسان میکشد که آنرا خون زالو نمیگویند در این حال نجس است و همچنین نجس است
هرگاه شک در نسبت حاصل شود هفتم اسلام آوردن کافر است پس او را پاک
میکند و فرقی در اقسام کفار نیست اگرچه مرتد فطری باشد علی الاقوی پس اسلام
پاک میکند مو و ناخن و آب دهن و بینی و سایر رطوبات فضلیه صاحب خود را
و آنچه قبل از اسلام با رطوبت ملاقات نموده هرچند جامهای بدنش باشد
با اسلام آوردن پاک نمیشود هشتم تبعیت است مانند تبعیت طفلیکه پدر یا جد یا
مادر او اختیار اسلام نموده باشد پس آن طفل نیز پاک میشود و همچنین پاک میشود
طفلیکه مسلم او را اسیر کرده باشد و پدر یا مادر یا یکی از اجداد و جداتش با او نباشد
علی اشکال و اقوی عدم جریان تبعیت است در کنار چاهیکه آب آن بتغیر نجس شده
باشد بعد از پاک شدن آب چاه و ظرف شراب پس از سرکه شدن آن بالتبع پاک میشود
و نیز پاک میشود دست غسل دهنده میت و تخته و دیگر از سایر آلات غسالت
نهم زوال عین نجاست از بدن حیوان صامت زنده مطلقا و از خصوص باطن
انسان چون سوراخ بینی و فضای دهن و مانند اینها دهم غیبت پس هرگاه بعد
از یقین بنجاست بدن انسانی یا نجاست رخت یا فرش یا ظرف یا سایر چیزهای متعلقه
باو غائب شود و احتمال این برود که پس از غیبت آن نجس را پاک کرده باشد حکم
بطهارت آن میشود خواه آن شخص بی مبالات در امر دین باشد یا نه لکن احوط اعتبار

علم بنجاست وصدور استعمال از او است بر وجهیکه علامت طهارت بشود و با تحقق
این دوام بعید نیست چون این حکم غیبت در تاریکی و کوری و غایب شدن شخص
از رخوت و توابع خود و هرگاه فروش یا ظروف آن از توابع شخص دیگرهم محسوب
شود در چنین وقتی بغیبت آن شخص حکم بطهارت میشود و از این باب است فروش
وظروفیکه در تصرف زن وخدمتکار است پس بعد از غیبت ایشان واحتمال
تطهیر حکم بطهارت میشود یازدهم سلسله که همان استنجاء است و تحوان و تفصیل
آن در استنجاء مخرج غائط خواهد آمد دوازدهم استبراء و بان حکم بطهارت
رطوبت مشتبه ببول و منی میشود و اگر استبراء نکرده نجس است سیزدهم جدا
شدن غساله و آن پاک کننده است رطوبتی را که باقی میماند در محل بعد از فشردن
بنابر قول بنجاست غساله چهاردهم بیرون آمدن خون از محل ذبح کردن حیوان
یا محل نحر نمودن شتر بقدریکه خون متعارف از آن رفته باشد و بان حکم بطهارت
خون باقی مانده میشود در حیوان ماکول اللحم و در حیوان غیر ماکول اللحم قوی اجتناب است
پانزدهم استبراء حیوان جلال که در اصل حلال گوشت باشد پس همینکه از
نجاست خوردن زمانی گذشت و از نجاست خوار نگفتند بول و فضله اش پاک است
باگذشتن مدتیکه در اخبار از برای استبراء هریک از حیوانهای نجاست خوار
وارد شده است علی الاحوط سیم احکام بیت الخلاء رفتن و بیان فرمایند ج
واجبست در حال تخلی بلکه در جمیع احوال پوشانیدن عورت از هر بیننده محترمی
غیر از زن و کنیزیکه در حباله دیگری نباشد چه آن بیننده مسلم باشد چه کافر چه
عاقل باشد یا دیوانه بالغ باشد یا طفل ممیز و کفایت میکند پوشانیدن عورت بدست
و غیر آن از هر چیزیکه حاجب بشره او بوده باشد و بهتر پوشانیدن از ناف تا بزانو است

وازان بهتر پوشانیدن تا میان ساقست وازان بهتر پوشانیدن مجموع بدنست
در حال تخلی یعنی در مکانی باشد که هیچ کس او را نبیند س آیا جائز است
نظر کردن بعورت زن خود و کنیز خود که او را بشوهر نداده باشد یا نه ج بلی
جائز است بلکه از برای زن و کنیز نیز جائز است نگاه کردن بعورت شوهر و آقا
خود س نگاه کردن هر مکلفی بعورت غیر جائز است یا نه ج حرامست
اگرچه او مکلف بپوشانیدن عورت خود نباشد مثل دیوانه و نحو آن بلکه جائز نیست
نگاه کردن بعورت طفل ممیز س آیا بر عورت طفل غیر ممیز جائز است
نظر کردن یا نه ج بلی جائز است س عورت عبارت از چیست ج
عورت مرد عبارتست از ذکر و خصیتین و دبر و عورت زن عبارتست از فرج
و دبر و غیر آنچه مذکور شد از عورت نیست حتی رانها و آنچه ما بین دبر و خصیتین
و موئیکه بر کنار عورت میروید عورت نیست س نشستن در حال تخلی روی
بقبله یا پشت بقبله چه صورت دارد ج حرامست س آیا فرقیست در
حرمت استقبال قبله و استدبار آن ما بین صحرا و غیره یا نه ج فرقی نیست در
محل س تطهیر مخرج بول چه نحو است ج معین است شستن مخرج بول را
باب و واجبست که از او دو دفعه بشوید اگر تجاوز از محل معتاد کرده باشد و الا
دو مرتبه احوطست و بهتر آنست که سه دفعه بشوید و همچنین لازمست در حال
شستن آب بقسمی مستولی بر بول بشود که رطوبت بول مستهلک شود س آیا
فرقیست در حکم مذکور میان مرد و زن و خنثی یا نه ج فرقی نیست س
کسیکه ختنه نشده و پوست سر حشفه او را گرفته باشد چه کند ج اکتفا بدو
شستن آن پوست میکند و بیرون آوردن حشفه لازم نیست اگرچه متمکن هم بوده

باشد از ان س تطهیر مخرج غائط را بیان فرمائید ج مخیر است میان انکه
از اب بشوید یا بسنگ و کلوخ و کهنه و امثال اینها بشرط انکه نجاست از محل
معتاد تعدی ننموده باشد لکن با اب شستن افضل است س اگر نجاست از محل
معتاد تعدی فاحش کرده تکلیف چیست ج معتبر است شستن باب و غیر ان
مجزی نیست در قدر زائد س اما حدی از برای شستن غائط هست یا نه ج
در غائط حدی نیست مگر انقدر بشوید که محل از نجاست پاک شود و اثری از اجزا
غائط باقی نماند بلی باقی ماندن رنگ و بوی ان در محل عیب ندارد ولکن در
صورت تعدی غیر معتاد احوط تعدد است و اقوی کفایت یکدفعه است س
استنجاء بسنگ و نحو ان عددش چند است ج باید سه عدد باشد اگرچه بیکی
از ان زائل شود س هرگاه محل بسه عدد پاک نشود چه کند ج ابقدر زیاده
استنجا کند تا پاک شود س هرگاه سنگی سه پهلو باشد اگر باسی در هر دفعه
یک گوشه یا یک پهلوی انرا استعمال کند کفایت میکند یا نه ج احوط عدم
کفایت است س اما استنجاء بغیر اب زائل نمودن عین نجاست کافیست یا نه ج
بلی کافیست و اجزاء ریزه که بعد از دقت نظر باندازه ان معلوم میشود ضرر ندارد
س اما معتبر است پاک بودن جسمی که بان استنجا میکنند یا نه ج بلی اگرچه
بشستن ان باشد و جائز نیست در این باب استعمال اعیان نجسه چون قطعه از
پوست میته مثلا و هرگاه استعمال کند متعین میشود شستن محل را باب و استعمال
سنگهای پاک و امثال ان بعد از این کافی نخواهد بود س اما جائز است استنجا
باستخوان و سرگین یا نه ج جائز نیست علی الاحوط و احوط عدم حصول
طهارت است نیز و جائز نیست ایضا استعمال اجسام محترمه مثل تربت مشاهد مشرفه

واوراق کتب شرعیه و پارهٔ از جامهٔ کعبهٔ معظمه و نحوان و کاه میشود که در بعضی از
صور موجب کفر میشود س اگر اقدام بر معصیت نموده و استعمال کند محل پاک
میشود یا نه ج بلی پاک میشود س کیفیت و اداب و سنن متخلی را بیان فرمائید
ج مستحب است که در وقت داخل شدن پای چپ را پیش گذارند و در وقت بیرون
امدن پای راست را و سنت است بسم الله گفتن و بهتر از ان چیزیست که در اخبار
وارد شده و سر پوشیدن و استبراء و دعا خواندن نزد استنجاء س مکروهات
در حال تخلی را بیان فرمائید ج مکروه هست نشستن متخلی در کنار راه و کنار
نهر و چشمه و محل افتادن میوه ها و قافله انداز و درختها و رو بافتاب و ماه و
رو بباد بول کردن و در زمین صلب و در سوراخ حیوانات و در اب چه ایستاده
و چه جاری و در جائیکه باعث لعن کردن شخص میشود و خوردن و اشامیدن در
حال نشستن و مسواک کردن در حال تخلی و استنجا کردن بدست راست و دست
چپ اگر انگشتری در ان باشد که نقش ان اسماء الله باشد و سخن گفتن مگر بذکر
خداوند و خواندن ایة الکرسی و بلند کردن مرد بول خود را یعنی رو ببالا بول
کردن و از بلندی مثل بام بول کردن و تخلی میان قبرها میان قبور نمودن و زیاد
نشستن در خلا و با خود داشتن نقرهٔ سکه دار مگر انکه بسته باشد س اما اینکه در
حال استنجا از محل جدا میشود پاک است یا نه ج بلی پاک است و فرقی نیست مابین
غسالهٔ استنجا از غائط و بول س اما جائز است با اب استنجا وضو و غسل یا نه ج
جائز نیست اما ازالهٔ نجاست با ان میتوان نمود و معتبر است در حکم طهارت اب
غسالهٔ استنجاء دو چیز اوّل انکه متغیر بنجاست در بو و رنگ و مزه نجاست نشده
باشد و اجزاء نجسیکه در زمان استنجا با اب از محل جدا میشود ابرا نجس نمیکند مگر انکه

برا متغیّر نماید دویم آنکه نجاستی از خارج بآن نرسیده باشد وازین قبیل
نجاستیکه از محل متعارف تعدّی کرده باشد س اگر غائط از مخرج تعدّی نکرده
لکن در وقت استنجاء باحجار وکلوخ تعدّی کند چه صورت دارد ج اگر در
غالب بغیر همین نحو استنجاء میسّر نباشد دور نیست که تعدّی ضرر نداشته باشد
والّا مشکلست س آب طاهر هرگاه مشتبه شود بآب نجس آیا رافع حدث و
خبث هستند ج امّا استعمال یکی از آنها نه رافع حدثست ونه رافع خبث
واستعمال هردو در رفع حدث پس خواهد آمد در باب وضوء وامّا در رفع خبث
مشکلست بجهة آنکه اگرچه نجاست اوّل رفع میشود قطعا لکن مبتلا میشود بنجاست
دیگر مگر اینکه آبیکه ثانیا استعمال میکند کر باشد ونجاست هم محتاج بتعدد نباشد
س اگر مشتبه شود آب مطلق بمضاف رافع حدث وخبث هستند یا نه ج
رافع نیست مگر اینکه مکرّر کند عملرا س اگر مشتبه شود آب مباح بآب غصبی
چه صورت دارد ج جائز نیست استعمال آن در صورت محصور بودن شبهه
س آیا واجبست در تطهیر مخرج بول دست مالیدن یا نه ج واجب نیست
مگر آنکه از آن چیزی بماند یا آنکه مخلوط بمذی یا وذی شود که در این حال باید
دست بمالد تا علم بازاله بهم رساند واحوط در صورت شکّ در خروج مذی
یا وذی دست مالیدنست س آب قلیل مطلق بمجرّد ملاقات نجس میشود یا نه
ج بلی نجس میشود بمجرّد ملاقات نجاست مگر آب ابریق ونحو آن در حال ریختن
بر چیز نجس وچیزیکه متصل است بچیز وارد بر نجس در حال ورود بشرطیکه ورود
بطریق تسنیم باشد یا ترشیح شبیه بتسنیم س آب کر اگر متغیّر شود در رنگ یا بوی
یا طعم آن بملاقات چیزیکه در آن عین نجاست باشد نجس میشود یا نه ج نجس میشود

بشرطیکه تغیر از نجاست باشد نه از متنجس **س** آیا استبراء کردن بعد از بول یا بعد
از خارج شدن منی واجب است یا نه **ج** واجب نیست بلکه مستحب است لکن
خاصیت آن آنستکه اگر بعد از بول یا خارج شدن منی استبراء کرد و رطوبت
خارجه که مشتبه شود و معلوم نباشدکه بول است یا غیر آن پاک است و ناقض طهارت
نیست بخلاف رطوبتیکه پیش از استبراء بیرون آید که محکوم ببول است مگر آنکه یقین
نماید که از بول چیزی در مجرای آن باقی نمانده بود پس در اینحال آنچه بیرون
بیاید پاک است **س** بلل مشتبهی که از دیوانه یا از کسیکه در خواب است پیش از
استبراء بیرون بیاید پاک است یا نه **ج** بعید نیست محکوم بنجاست نباشد و
احوط اجتناب است و فرق نیست در اشتباه حال بلل آنکه اختبار نماید و تشخیص
ندهد یا آنکه متمکن از اختبار آن بواسطهٔ تاریکی یا غیر آن نشود **س** آیا استبراء
ساقط است در حق کسیکه بسبب زیاد حرکت کردن و طول زمان قاطع شود که
در مجاری بول چیزی باقی نمانده است یا نه **ج** سقوط آن خالی از قوت نیست **س**
کسیکه حشفهٔ او را بریده باشند استبراء از او ساقط است یا نه و بر فرض عدم سقوط
بچه نحو باید استبراء نماید و آیا شرط است در استبراء مباشرت خود شخص یا نه بلکه
بفعل غیر نیز حاصل میشود **ج** استبراء ساقط نیست از کسیکه حشفه یا تمام ذکر
بریده باشند پس احکام استبراء نیز در حق او ثابت است بلی اگر حشفه را بریده باشند بدل
فشار دادن حشفه همان سر ذکر را سه دفعه بنحو مذکور فشار میدهد و اگر تمام ذکر را
بریده باشند اکتفا مینماید بهمان مسح نمودن ما بین مقعد و ذکر سه مرتبه و اقوی عدم
اعتبار مباشرت است بلکه بفعل غیر مثل زن و کنیز نیز استبراء حاصل میشود **س** اگر
کسی بول کند و بعد وضو بسازد و بعد از وضو بللی ظاهر شود نداند که بول است

ذکر بلل مشتبهات

باغیران و شك دارد که آیا استبراء نموده بود بعد از بول یا نه چه صورت دارد ج حکم کند که بولست مثل غیر مستبری پس وضو باید بسازد و نماز را بجا اورد و همچنین است هرگاه در اثناء نماز بلل مشتبه ظاهر شود و بالجمله در صورت شك در استبراء باید حکم کند که استبراء نکرده است س استبراء در حق زنان نیز ثابتست یا نه ج استبراء در حق زنان نیست و سزاوار است که بعد از بول فی الجمله ارام گیرند و تنحنح نمایند و فرج خود را بطرف عرض فشار دهند و بلل مشتبه خارج از ایشان پاکست مطلقًا و ناقض طهارت نیست اگرچه رعایت امور مزبوره را ننمایند س کیفیت استبراء از بول را بیان فرمائید ج استبراء کردن از بول بر سه قسم است و بهتر از این سه قسم اینستکه از دم سوراخ مقعد تا بیخ تخمها سه دفعه دست بکشد بقسمیکه انچه در میان مانده مجرای ذکر داخل شود و بعد انگشت بزرگ را پشت نهاد و انگشت وسط را زیر قضیب بگذارد و بقوت سه مرتبه تا سر قضیب بکشد و بیاورد تا انچه در میان مجری باشد حرکت نماید بعد از ان سه مرتبه حشفه را فشار داده انرا مانند دوشیدن بقوت بکشد تا هرچه در حشفه رطوبت بوده باشد بیرون بیاید س اموریکه واجبست وضو از برای ان چند چیز است ج چهار چیز است اوّل نماز واجب و در حکم انست اجزاء منسیه و نمازهای احتیاطیه بلکه سجود سهو نیز علی الاحوط دوّم طواف واجب و شرطست وضو در صحّت هر یک از اینها و بلکه شرطست وضو در صحّت هر نماز مستحبی نیز سیّم مس کتابت قران و اسم جلاله و اسماء و صفات خاصّه خداوند عالم که واجب بالاصاله باشد مثل در اوردن از چنگ کافر یا از مزبله نعوذ بالله یا بالعرض مثل نذر و شبه ان و احوط الحاق اسماء انبیاء و حضرت

در موجبات وضوء است

سیدة النساء وائمه علیهم السلام است یا نه واحوط ترک مس اسماء ملائکه است نیز
چهارم نذر و عهد و قسم س موجبات و مبطلات وضو چند چیز است
ج دوازده چیز است اول بول دوم غائط سوم ریح چه با صدا باشد یا بی
صدا پس ضرر ندارد بادیکه از فرج زنان بیرون بیاید چهارم خواب که غالب شود
بر چشم و گوش پنجم دیوانگی ششم بیهوشی هفتم مستی هشتم رطوبت مشتبهه
که بیرون بیاید از حشفه در حال استبرا نمودن از بول یا پیش از آنچه فاصله در میان
بول و رطوبت باشد یا نه نهم استحاضه خواه قلیله باشد یا کثیره یا متوسطه دهم
حیض یازدهم نفاس دوازدهم مس میت علی الأحوط و اما جنابت اگرچه ناقض و
شکننده وضو هست لکن موجب غسل فقط است و با آن غسل نماز و نحو آنرا بعمل میاورد
بدون وضوء و اما در هریک از استحاضه کثیره و متوسطه و حیض و نفاس و مس میت
اگرچه لازمست غسل ولکن بغسل تنها نماز نمیتواند بکند بلکه وضو نیز از برای نماز بکند
وجوبا در غیر مس میت و احتیاطا در آن س آیا واجبست تقدیم وضو بر اغسال
مزبوره یا آنکه مخیر است در تقدیم و تأخیر ج اظهر عدم وجوبست اگرچه احوط
س آیا مدار در حصول هریک از نواقض مذکوره بر علم است یا بر ظن ج مدار
بر علم است لکن بهتر در صورت ظن بلکه در شک باطل کردن وضو و اعاده کردن
آنست س حقیقت وضو را تفصیلا بیان فرمائید ج حقیقت وضو شستن
رو و دستها و مسح سر و مسح پاها است اما رو پس واجبست شستن آن بحسب طول از
اول رستنگاه موی تا باخر زنخ و بحسب عرض آنقدر که بستکه فراگیرد آنرا انگشت بزرگ
و میانی و هرچه داخل در این حدود باشد شستن آن لازمست و آنچه بیرون باشد
واجب نیست خواه از دو طرف شقیقه باشد یا از عذار که آن آخر شقیقه است بلی

لازمست داخل نمودن قدری از خارج حد ورا تا یقین بشستن تمام روی حاصل
شود بلکه اندکی از باطن دماغ و مطبق شفتین یعنی ظاهر لبها را بشوید و داخل
چشم از بواطن محسوبست و شستن ان لازم نیست و مدار در رستنگاه موی و در
انگشتان بر مستوی الخلقه است و واجبست که در شستن شروع باعلی نماید و هرگاه
اب بر روی خود از پائین ببالا جاری ساخت و در نیت خود قرار داده که اول شستن
روی از اول سرازیر شدن اب از اول پیشانی باشد صحیح است و هرگاه تمام روی را یکجا
در حوض و مانند ان فرو کند لکن در قصد خود ابتدای روی را اول شستن قرار
دهد و ما بقی را در عقب ان صحت وضو مشکلست و حصول ترتیب بمجرد نیت معلوم
نیست ٢ شستن بشره که موی ریش از ان پوشانیده باشد مگر موی تنکی که بشره
از زیر ان نمایانست که در اینحال لازمست شستن و حکم ابرو و سبلت حکم ریش است
دوم در شستن دو دست واجبست شستن دستها از مرفق که محل اجتماع استخوان
بازو و دستست و محل جمع شدن این دو استخوان باید شسته شود بلکه لازم
داخل نمودن چیزی از بازو تا یقین بشستن تمام مرفقها حاصل شود و واجبست
ابتدا نمودن بشستن مرفق بنحوی که در ابتدای شستن روی ذکر شد و همچنین
لازمست شروع نمودن از بالای مرفقها اینکه سرازیر بشوید و هرگاه عکس
نماید وضو باطلست و کسیکه بعضی از دست او را بریده باشند اکتفا مینماید
بانچه باقی مانده از ان و هرگاه از مرفق بریده باشند که چیزی از ان باقی نمانده
باشد اکتفا مینماید بشستن سایر اعضا و بهتر انستکه تمام بازو را بجای دست
بشوید و کسیکه در زیر مرفق او دست دیگری باشد یا انکه زیاده بر خلقت اصلیه
انگشت داشته باشد یا انکه گوشت زائدی بر دست او روئیده باشد همه را بشوید

و واجب نیست ٢ م

واحوط شستن موی دستها است و واجب نیست پاک نمودن زیر ناخن اگر از
قدر متعارف بلندتر نباشد و اگر چرک ظاهر بشره را کرفته باشد بواسطهٔ
کرفتن ناخن از ا پاک مینماید و واجبست در شستن هر یک از دو دستها انکه
باقی نماند مقداری از ان اگر چه بقدر جای موئی باشد س ایا واجبست
رفع چیزیکه مانع از رسیدن اب ببشره است یا نه ج بلی زایل نمودن انمانع
لازمست یا اینکه حرکت میدهد ان مانع را از مکان خود تا اب تمام محل خود را
فرا کیرد سیم واجبست مسح پیش سر بمقداریکه در عرف مسح بنامند س
چه مقدار مسح پیش سر کافیست ج انکه در عرف مسح بنامند و بهتر انست
مقدار عرض یک انکشت است و بهتر از ان مقدار عرض سه انکشت است س
فرقی هست در مسح مابین مرد و زن یا نه ج فرقی نیست لکن مستحب مؤکد است
برای زنان در مسح وضو بجهة نماز صبح برداشتن چیزیکه سر خود را بان پوشانیده اند
و کمتر از این در تاکد استحباب بجهة نماز مغرب و بجز اینست و اما در سایر
نمازها داخل نمودن انکشت خود را زیر مقنعه و نحو ان س ایا لازمست
مسح نمودن ناصیه را که در بالای پیشانی است یا نه ج لازم نیست بلکه
جایز است بر هر موضعیکه از پیش سر باشد س حد پیش سر چه قدر است
ج ربعی است که در پیش سر واقع شده و سه ربع دیکر عقب سر است و در دو
پهلوی ان کم منتهی میشود بحد کوشها س ایا جایز است سرازیر مسح کردن
و بعکس ان یا نه ج احوط ترک عکس است س اکر موی بر محل مسح روئیده
باشد مسح بر ان جایز است یا نه ج اکر از حد خود که در پیش سر است بیرون
نرفته جایز است و هرگاه از حد خود بیرون رفته باشد یا انکه از بن همان موضع

جمع کرده باشند مسح بران جائز نیست س آیا میتوان مسح بظاهر دست نمود
یا متعین است بباطن دست ج واجبست بباطن دست س اگر ممکن نشود
بباطن دست بجهت مسح نماید ج اکتفا نماید بغیر آن از سایر اعضاء دست
و ترک نشود احتیاط بتقدیم مسح نمودن بپشت دست س آیا جائز است مسح
بر چکمه و جوراب و شبه آنها یا نه ج جائز نیست مگر در حال تقیه همچنانکه
جائز است تقیه در سایر افعال وضو و عمل صحیح است و اگر تقیه بجهت شستن از
پا یا مسح نمودن غیر بشره حاصل شود احوط بلکه اقوی آنست که شستن پا را مقدم
بدارد و کسیکه بتواند وضو بسازد در مکان خلوتیکه تقیه در آن نباشد احوط
بلکه اقوی آنست که در آنجا وضو بسازد و تقیه نماید س اگر باثر اعضای
دست هم متمکن نباشد بجهت مسح نماید ج مسح نماید بذراع س آیا مسح را
با آب خارج از وضو میتوان نمود یا نه ج نمیتواند س آیا معتبر است
خشک بودن محل مسح یا نه ج بلی معتبر است ولکن اگر رطوبتی در محل مسح باشد
که آب دست بران غالب باشد بر وجهیکه مسح برطوبت ماسح بعمل آید ضرر ندارد
س کسیکه عضو را بارتماس در آب فرو برد آیا میتواند بآن عضو مسح نماید
یا نه ج هرگاه در حال فرو بردن بآب قصد شستن آن بجهت وضو کرده باشد[٢]
مسح بآن جائز نیست و هرگاه قصد نماید شستن عضو را در حال بیرون آوردن
از آب مسح بآن بی عیب است س هرگاه آنچه در دست از بقیه رطوبت آب وضو
بود بخشکد بجهت فراموشی از مسح یا سایر عذرها چکند ج جائز است گرفتن
آب از سایر عضوها بجهت مسح نمودن بآن و بهتر مقدم داشتن آب ریش و ابروها
بشرطیکه از حد رو بیرون نرفته باشد و هرگاه جمیع اعضا بخشکد دوباره وضو

[٢] و همچنین هرگاه بعد از فرو بردن در آب قصد شستن کرده باشد م

در وضو است

یازده س هرگاه ممکن نباشد حفظ رطوبت بکه بتواند با آن مسح نماید بجهة گرمی هوا
یا غیر آن چه باید کرد ج بهتر آنستکه در آخر وضو مسح نماید با آب خارج بعد از
آن هم تیمم نماید و بهتر از این هم آنستکه اول مسح نماید بهمان حالتیکه دارد بعد از آن
با آب خارج بعد از آن تیمم نماید چهارم واجبست مسح پشت پاها از سر انگشتان تا
بکعبین در طول بوجهیکه از آن چیزی باقی نماند بلکه احوط تا بند پا است و از عرض
بقدر مسمی کافیست اگرچه بمقدار عرض یک انگشت باشد بلکه بهتر از این تمام باطن
دست مسح نمودن از سر انگشتان تا بند پا است س آیا واجبست که مسح پاها را از سر
انگشتان تا بکعب بکشد یا بعکس بشود ج احوط بطریق متعارفست س خشک بودن
اعضاء وضو قبل از وضو شرطست در صحت وضو یا نه ج شرط نیست لکن بهتر
خشک بودنست س عضو بدنرا در باران نگاه داشته بجهة شستن برای وضو
یا غسل آیا جایز و صحیح است یا نه و وضو و غسل باین حاصل میشود یا نه ج بلی صحیح
و جایز است در این حال و حاصل میشود غسل و وضو لکن در وضو باید مسح سر و
رجلین با آب جدید از باران واقع نشود و ممزوج هم نشود با آب وضو با باران جدید
که اگر واقع شود فاسد است س تکرار در مسح موجب بطلان وضو است یا نه
ج ضرر ندارد خصوصاً اگر بجهة رعایت احتیاط باشد در تحقق مسح سر شرعی
ولکن موجب اثم است اگر بقصد مشروعیت باشد س تبعیض در وضو یعنی
بنحویکه بعض اعضا را بشوید بطریق ارتماسی و بعضی را بطریق ترتیبی آیا جایز است
یا نه ج بلی جایز است س مسح سر بدست چپ و مسح پای راست بدست چپ
و پای چپ را بدست راست جایز است یا نه ج احوط مسح سر و پای راست است
بدست راست و مسح پای چپ بدست چپ است س اگر تمام محل مسح رطوبتی داشته باشد

ولكن بطريقيستكه رطوبت ماسح غالب است بر ممسوح چه صورت دارد ج اگر
رطوبت ماسح غالب مؤثر باشد بر ممسوح عيب ندارد والّا فلا س جايز است
اتيان بصلوة واجبه ومندوبه به وضو وغسل مستحبّ يا نه ج بلى جايز است
اتيان بصلوة واجبه ومندوبه به غسليكه رافع حدث مثل غسل جنابت قبل از
دخول در وقت وهمچنين جايز است به وضوء مستحبّى كه رافع حدث باشد س وضو را
پيش از وقت ميتواند بجا آورد كه بان وضو فريضهٔ حاضره را بعمل آورد بدون انا
بودن نماز قضا بر ذمّه يا نه ج بلى ميتواند اگر وضوء مستحبّ بجا آورد س
اگر كسى بعد از فراغ از غسل يا وضو شك كند كه آيا آب متنجّس و مضاف
بوده يا نه چه صورت دارد ج وضوئش صحيح است س شرائط وضو و آنچه
معتبر است در ان بيان فرمائيد ج شرائط وضو چند چيز است اوّل نيت
و ان در وضو و غيران عبارتست از قصد بسوى عمل و معتبر است در ان اينكه آن را
بان نمايد بعنوان فرمان بردارى خداوند عالميان س آيا نيت مقارن شستن
رو نمايد يا پيش از ان ج نيت كه عبارتست از داعى است على الاقوى محلّ معيّنى
ندارد هر وقت حاصل شود و تمام عمل را بان بجا آورد كفايت ميكند س اگر
كسى قصد تجديد نمايد در وضو و حال آنكه محدث است يا آنكه قصد رفع حدث
كند در وضو و حال آنكه محدث نيست چه صورت دارد ج اگر از روى غفلت
باشد ضرر ندارد و وضوئش صحيح است و بهتر آنستكه آن وضو را بشكند و وضو
ديگر بگيرد بقصد رفع حدث دوّم ترتيب واجبست ترتيب باينكه اوّل تمام رو را بشويد
و بعد از ان دست راست را و بعد از ان دست چپ را و بعد از اينها مسح سر نمايد و بعد
از ان مسح پاها كند و اقوى مقدّم نداشتن پاى چپ است بر پاى راست و احوط تقديم

پای راست است بر چپ س هرگاه کسی فراموش کرد شستن عضو سابق را و
لاحق را شست مثلاً اوّل دست چپ را شست بعد دست راست را چه کند ج
عضو لاحق را بشوید بشرط آنکه موالات معتبره برهم نخورده باشد و اگر موالات برهم
خورده باشد وضو را از سر بگیرد س اگر تمام اجزاء وضو در آب باشد از آب
باران و هر یک را بقصد وضو در آب حرکت دهد یا بقصد شستن وضو مینما
باند ج بلی قصد شستن مینماید و وضو صحیح است و باید بعد از حرکت دادن رو
بقصد وضو دست راست را باین قصد حرکت دهد و بعد از آن دست چپ را ولی
مسح در این صورت با آب باقی مانده در دستها که آب خارج است صحیح نیست و رعایت
صحت مسح با آنستکه غسل کف دست چپ را بنحو مذکور ننماید بلکه بعد از بیرون آوردن
از آب با آب دست راست بشوید س آیا ترتیب در میان اجزاء اعضاء هست یا نه
ج بلی واجب است ترتیب و کفایت میکند در حصول آن آنکه ابتدا باعلی کند و بقیه
را بنحوی بشوید که در عرف گفته شود که از بالا بپایین شسته شده واجب است موالات
یعنی پی در پی بجا آوردن اعمال آن بنحویکه در زمان شروع در عضو لاحق عضو
سابق با اعتدال هوا و احوال نخشکیده باشد پس هرگاه بجهت زیادتی گرمی هوا
یا وزیدن باد یا حرارت بدن شخص یا غیر اینها از سایر اسباب بخشکد وضو صحیح است
اگر متابعاً بدون فاصله بجا آورده باشد و الّا احوط استیناف است س هرگاه
بجهت سردی هوا و نحو آن در عضو سابق اثر باقی بماند و بدانیم که اگر هوا معتدل
میبود هر آینه خشک میشد در این صورت دوباره بجا آوردن لازم است یا نه
ج احوط استیناف است س اگر در حین شستن دست چپ دست راست
خشک شود امّا در صورت رطوبتی باشد چه صورت دارد ج وضو صحیح است

واحوط دوباره گرفتن وضو است س هرگاه اعضاء وضو خشکیده باشد اما
در زمینی که از حد رو گذشته رطوبت باشد یا موالات معتبره در وضو بهم
خورده است یا نه ج محل اشکال است احوط اعاده وضو است چنانچه فرموده اند
که با قدرت و تمکن خودش وضو بگیرد و همینکه در عرف نگویند خود وضو
گرفت وضو باطل است و فرقی نیست میان عامد و ناسی و غافل و جاهل و میان
وضو و غسل و تیمم و شستن و مسح نمودن و هرگاه بشرکت دیگری طهارت را
یا بعض انرا بعمل آورد باید دیگری بعمل بیاوردن طهارت را یا بعض انرا کفایت
نمیکند چنانچه اگر شرکت غیر را در نیت اخذ کرده باشد وضو باطل است چه وضو
بشرکت غیر بشود یا نشود س هرگاه در حال اضطرار شخص نتواند وضوء
خود را بگیرد چه کند ج باید در اینحال دیگری را معین بگیرد و معتبر در
خشکیدن اعضاء در اینحال خشکیدن اعضاء وضو گیرنده است نه وضو دهنده
و احوط در اینحال نیت نمودن هر دو است هرچند ظاهر کفایت نیت وضو
گیرنده است اگر بقسمی باشد که فعل وضو را نسبت باو توان داد عرفاً و وضو دهنده
بمنزله آلت باشد پنجم مطلق بودن آب وضو است خواه آب شور باشد یا شیرین
آب دریا باشد یا نه آب برف باشد یا نه باران باشد یا نه س هرگاه چیزی در
میان آب بریزند مثل نمک یا گلاب یا مانند اینها وضو در اینحال میتوان
گرفت یا نه ج هرگاه از اسم اطلاق بیرون نرود مضر نیست س آیا با آب
قلیان میتوان وضو گرفت یا نه و رفع خبث هم میکند یا نه ج بلی در هر حال
جایز است مادامیکه از اطلاق بیرون نرفته باشد س آیا وضو با آب مشتبه
بمضاف صحیح است یا نه ج صحیح است اگر بهر دو وضو بگیرد شستن آب وضو

یا بدغصبی نباشد یعنی مباح باشد که بملک خود یا باذن صریح از مالک یا
فحوی یا شاهد حال باشد واحوط در شاهد حال اقتصار بعلم است س
آیا از نهرها ئیکه در منازل وراههای اسفار وغیر آنها است وضو کرفتن چه
صورت دارد ج مادامیکه از مالک کراهتی ظاهر نشده باشد وضو صحیح است
واحتمال بودن صغیر یا مجنون یا خوابیدن مضر نیست س اگر کسی سهواً یا جهلاً
با ب غصبی وضو بگیرد صحیح است یا نه ج بلی صحیح است اما قیمت آن برا ضامن است
هفتم آب وضو نجس نباشد پس اگر وضو بگیرد با ب نجس باطل است مطلقا بلکه اگر
بقصد جواز شریعت وضو گرفت بدون عذر حرام خواهد بود س هر گاه
شخص با ب نجس سهواً یا جهلاً یا نسیاناً یا غفلة وضو گرفت چه صورت دارد ج
باطل است و براین تقدیر فرقی هم میان وقت وخارج از وقت نیست هشتم خوف
ضرری از استعمال آب نباشد مثل اینکه ظن ببرد برسیدن مرضی یا زیادتی مرض یا
طول بهم رسانیدن یا تنگی وقت یا بجهت ترس از تشنگی بر خود یا بر رفیق خود که از
مفارقت او متضرر شود هر چند کافر باشد یا متضرر نشود ولیکن صاحب نفس محترمه
باشد یا خوف بر حیوان داشته باشد که از تشنگی بمیرد و بمردن آن متضرر شود واین
شرط وشرط سابق براینکه اباحه آب باشد از شرائط علمیه است نه از شرائط وجودیه
باین معنی که اگر علم نداشته باشد مضر نخواهد بود نهم آب بغساله استنجا نباشد هر
چندان غساله پاک باشد وشرائط آن در بحث ازاله نجاسات گذشت دهم آب
وضو مشتبه بنجس نباشد س اگر ممکن نباشد مگر از این دو آب که مشتبه بنجس است
تیمم کند یا بیکی وضو بسازد وبعد بآن دیگر موضع وضو را بشوید و وضو بگیرد و
نماز کند ج اگر این دو آب قلیلند وممکن است تکرار وضو بنحو مزبور وتکرار نماز

در نواقض وضو است

باین نحو که وضو بسازد بیکی از آنها و نماز کند و بعد تطهیر کند محالّ وضو را باب
دیگر و بعد وضو بسازد و بآن نماز را اعاده کند بعید نیست تعیین این عمل و اکتفا
بآن و احوط ضمّ تیمّم است نیز و اگر ممکن نیست تکرار نماز متعیّن است تیمّم و امّا اگر
هر دو کرّند ظاهر آنستکه وضو بنحو مزبور کافیست و احتیاج بتکرار نماز و تیمّم نیست
اگر چه احوط تکرار نماز و ضمّ تیمّم است و همچنین اگر یکی از آنها کر باشد و لکن در
اینصورت لازم است آب کرّ را در آخر استعمال کند مس هرگاه چیزی بیکی از این دو
آب ملاقات نماید پاک است یا نه ج محکوم بطهارت است مگر اینکه حالت سابقه این دو
آب نجاست بوده باشد پس احوط بلکه اقوی حکم بنجاست ملاقی هر یک از آنهاست
یازدهم واجبست که محلّ وضو پاک باشد از نجاست پس هرگاه آب بریزد و جاری
شود بر محلّ وضو بقصد وضو و طهارت آن نجس وضو باطلست دوازدهم واجبست
مکانیکه وضو میگیرد مباح باشد یعنی غصبی نباشد مس هرگاه از روی جهل یا سهو
در محلّ غصبی وضو گرفت بعد از فراغ از وضو متذکّر شد آیا وضوی چنین کسی صحیح است
یا نه ج بلی صحیح است لیکن از برای مالک زمین اجرة المثلی بر ذمّه او تعلّق میگیرد
اگر عرفاً بگویند که عوض دارد سیزدهم واجبست که محلّ ریختن آب وضو اگر
منحصر است غصبی نباشد و اگر غیر منحصر باشد وضو گرفتن در آن صحیح است اگر چه
فعل حرامی را در آن مرتکب شده مگر اینکه وضو گرفتن علّت تصرّف نمودن در
آن محلّ بوده باشد مس شخص متوضّی یعنی وضو گیرنده مکانیکه ایستاده و
میخواهد وضو بگیرد غصبی است و لکن فضای آن مکان مباح است وضوئش صحیح است
یا نه ج وضو گرفتن در چنین محلّ مثل وضو گرفتن در کفش غصبی است پس
در وقت مسح پا را خارج کند از محلّ غصب ان شاء الله تع وضوئش صحیح است

در جبائر است

غسل در حمام غصبی صحیح است یا نه ج غسل فاسد است اگرچه آب آن حمام غصبی
مباح باشد س هرگاه از زمین غصبی آب مباح را بردارد و در جای مباح
وضو بسازد یا غسل کند چه صورت دارد ج انشاء الله عیب ندارد وضو
و غسلش صحیح است س هرگاه در زمین غصبی آب باران جمع شود و از آن آب
بردارد بجهة رفع حدث یا رفع حدث بآن میشود یا نه ج بلی رفع حدث بآن
میشود س فاقد طهورین یعنی آنکه نه آب و نه چیزهای دیگر که تیمم بر آنها
جایز است یافت نشود برایش تکلیف او ساقط است یا نه یا آنکه باید اتیان بصلوة
نماید بلا طهارت و بر تقدیر سقوط قضاء لازم است اگر وقت بگذرد و بعد واجد
احد طهورین شود یا نه و در صورت ثانیه که تکلیف ساقط نباشد باز حکم
بلزوم قضاء است یا نه ج احوط آنست که بهمان حالت نماز کند و لازمست
قضاء آنرا نیز بجا آورد با طهارت س احکام جبائر را مفصلاً بیان فرمائید
ج جبائر جبائریست از شکسته بستگی آنرا بر محل شکسته و مانند آن میبندند نه
لکن حکم در اینجا تمام منحصر بآن نیست بلکه شامل است که هر چه آنرا که بر جروح مانند
زخم شمشیر و غیر آن و قروح مانند زخم دمل و غیر آن میبندند بلکه نیز شامل آن
دوائیرا که از ضمادات و مانند آنها بر عضو بجهة شکستن یا زخم بودن آن بجهة شفا
ضرورت میمالند س هرگاه صاحب جبیره بتواند عضو خود را بشوید برداشتن
جبیره یا رسیدن آب بزیر آن بفرو بردن بزیر آب یا مکرر ریختن آب بر آن تا آب
بزیر آن برسد بنحویکه در عرف شستن محل صدق نماید چه صورت دارد ج در
اینحال واجبست برداشتن و کفایت نمیکند مسح بر جبیره س هرگاه عاجز از
شستن شود و نتواند آب بر محل برساند بجهة عدم تمکن از آن یا بجهة پلید بودن

عضو با نبودن امکان تطهیر چکند ج در این وقت مسح نماید بر دو جبیره باید
ومسح برطوبت ونری که در دست از بقیهٔ شستن سائر اجزاء محل باقی مانده کفایت
نمیکند بلکه احوط مسح با بت بقسمیکه اقل مراتب شستن صدق کند ولازم نیست
درچنین وقت قصد مسح نمودن چنانکه لازم نیست قصد شستن نمودن بلکه
انچه راکه در واقع واجبست قصد نماید پس حکم در اینجا برخلاف مسح سر وپاها
میباشد بجهة انکه در انها قصد مسح لازم است وبا تمکن مسح بر بشره واجبست مسح
برهمان بشره وافضل جمع ما بین مسح بر بشره ومسح بر جبیره است ولازمست مسح نمودن
تمام جبیره وانکذاشتن چیزی از ان بر حسب امکان بلی انچه ممکن نیست یا بسیار
دشوار است مثل ما بین ریسمانهائیکه بر جبیره کشیده شده است پس ظاهر سقوط
مسح است بالنسبه بانها وواجب نیست مسح بدست وکفایت میکند هر انچه
که مسح بان حاصل شود اکر مسح بدل از غسل باشد س هرکاه در بعضی از اعضا
زخم باشد وبران کهنه وشبیه ان نباشد چکند ج با تمکن از شستن لوا میشوید
وبا عدم تمکن از ان مسح میکند بر خود بشره وبا نبودن تمکن از مسح ان بجهة نجاست
موضع یا غیر ان کهنه بر وکذاشته از مسح مینماید وبا تعذر ان اکتفا میکند
بشستن اطراف زخم واحوط جمع ما بین وضو شستن اطراف زخم وتیمم است بلکه
جمع ما بین وضو وتیمم در جمیع صور این مسئله احوط است س هرکاه جبیره نجس
باشد وغیر ان هم نباشد که بر روی ان بکذارد تکلیف چیست ج باید اطراف انرا
بشوید در موضع شستن ودو طرف انرا مسح نماید در موضع مسح وهم تیمم نماید
هر وقتیکه مسح بر جبیره ممکن نباشد نیز تیمم لازمست س هرکاه بر یکی از اعضاء
مانع از رسیدن اب بزیر ان باشد یا متعذر ویا دشوار باشد ازاله ان چکند ج

باید مسح بردکوان نماید واحتیاطاً هم تیمم نماید و فرق نیست در جبیره مابین
اینکه در مواضع شستن باشد یا مواضع مسح و همچنین فرقی نیست مابین اینکه
در تمام عضو باشد یا بعض آن اگرچه بهتر در جبیرهٔ محل مسح جمع مابین وضو
و تیمم است و نیز فرقی نیست مابین اینکه عضو مسح کننده جبیره داشته باشد یا
غیر آن پس مسح میکند بهمان تری آب وضو که بر جبیره باقی مانده و معتبر است در جبایر
آنکه پاک باشد پس هرگاه نجس باشد کهنه پاکی بردکوان کذاشته آنرا مسح نماید و
احتیاطاً هم تیمم نماید بلی معتبر نیست در جبائر بجهة صحت وضو اینکه نماز دران
جائز باشد پس جائز است درباره مردان مسح بر جبیرهٔ از حریر و جامهٔ از طلا بلی
معتبر است حرام نبودن استعمال آن پس هرگاه مغصوب باشد آن استعمال جائز
نیست و مسح بر آن کفایت نمیکند چنانکه کفایت نمیکند مسح کهنه که بردکوان کذاشته
شود و بدانکه وضوء صاحب جبیرهٔ صحیح است حتی بعد از زوال عذر و تمکن از وضوء
صحیح هرچند وقت وسعت اعادهٔ عمل داشته باشد و اقوی عدم وجوب اعادهٔ
وضو است بجهة عمل دیکر اگرچه احوط است خصوصاً اگر در اثناء آن عذر برطرف
شود بلکه وجوب اعاده در اینصورت خالی از قوة نیست

در بیان احکام مشکوک متعلقه بوضو

س اگر کسی یقین در حدث و شک در وضو داشته باشد تکلیفش چیست ج
باید وضو بسازد س اگر کسی یقین در وضو داشته باشد و شک در حدث
چه صورت دارد ج بنا بر طهارت کذارد س اگر کسی یقین هم بحدث هم
بوضو دارد و شک دارد که آیا حدث مقدم است یا وضو حکمش چیست ج باید

وضو بسازد مگر در صورتیکه تاریخ طهارت را بداند س اگر کسی بعد از نماز شک
میکند که آیا وضو داشتم یا نه ج بنا را بر صحت عمل میگذارد ولکن از برای نماز
بعد وضو بسازد س هرگاه در اثنای عمل شک در طهارت نمود چه کند ج
عمل را قطع کند و استیناف آن عمل نماید با طهارت جدید اگرچه احوط اتمام عمل
و استیناف آنست با طهارت جدید س هرگاه بعد از وضو یقین کرد که یکی از
اجزاء وضو را بعمل نیاورده است چه باید بکند ج اگر موالات برهم نخورده
آن جزء و ما بعد آنرا بعمل میآورد و وضو صحیح است و هرگاه موالات معتبره بهم خورده
وضو را از سر میگیرد س هرگاه کسی بعد از شروع در شستن عضوی شک نماید
در عضو سابق چه کند ج برگردد بسوی سابق و آنرا بجا بیاورد با مراعات موالات
و ترتیب و سائر شرائط و حکم ظن در این باب حکم شکست و فرقی نیست بین شک
در اجزاء و شک در شرائط پس مادامیکه فارغ از عمل نشده اگر در یکی از آنها شک
نماید باید تحصیل یقین کند و قول عدل واحد در هر یک از اینها حجت نیست علی
الاحوط و کثیر الشک اعتنائی بشک او نیست س هرگاه موضع وضو یا غسل را
شخص نجس میدانست بعد از وضو یا غسل شک دارد که ازالهٔ نجاست کرده یا نه ج
وضو و غسلش صحیح است و از برای بعد تطهیر کند آن موضع را و هرجا که علم دارد بملوث
شدن آن برطوبت تطهیر نماید و بهتر آنستکه این وضو و غسل را اعاده نماید و اگر نماز
هم کرده اعاده کند س هرگاه کسی صاحب حدث مستمر باشد چه بول و چه غائط
و چه نوم و چه ریح تکلیفش چیست و مراد بحدث مستمر چیست ج مراد بحدث مستمر
قسمی استکه اگر بخواهد در اثناء نماز چیزیکه از آن صادر بشود تجدید طهارت
کند حرج شدید لازم آید و هرگاه شخص مسلوس یا مبطون از برای ایشان زمانی

طهارت و نماز را بجا آورد

آرام باشد که در آن بتواند تحصیل طهارت نماید و نماز را بجا آورد انتظار آن زمان را میکشد و اگر نباشد زمانی برای ایشان که وسعت دارد لیکن متمکن از این باشند که بدون عسر و حرج نماز را با طهارت بجا آورند باین معنی که در هر جای از نماز که حدث رو بداد طهارت را تجدید کنند و از همانجا که باقی مانده نماز را تمام کنند پس بهمان نحو وضو میسازند و بنا میگذارند از موضع رو دادن حدث و احوط در اینحال آنستکه نماز را بوضوء اول تمام کند و بعد از آن عمل مذکور را بجا آورد و اگر زمان وسعت بر اقل واجب نماز که عبارتست از ایماء و یک تسبیح باشد در هر رکعتی داشته باشد بهتر اتیان آنست بعد از نماز تامة الافعال و با متمکن نشدن بدون عسر و حرج از تجدید وضو بقسمیکه ذکر شد جهة هر دو یعنی مدّ حدث وضو میسازند برای هر نمازی و بدون تأخیر نماز را بجا میاورند و حدث صادر در بین نماز معفو از ایشانست و واجب بر مسلوس اینکه پاره از کهنه یا کیسه یا نحو آن بخود ببندد تا نجاست تعدّی بجامه و بدنش نکند و امّا مذی و وذی و ودی و ناخن گرفتن و سر تراشیدن و غیر اینها از چیزها ئیکه غیر شیعه ناقض وضو دانسته اند پس هیچ یک از اینها ناقض وضو نیست بلی مستحبست تجدید وضو با مدن مذی و ودی بدال مهمله **س** سنن وضو را اجمالاً بیان نمائید **ج** مستحبست در وضو گذاشتن ظرفیکه از آن وضو میسازد بر طرف راست خود و این در ظرفها که بتوان از آن بدست آب برداشت هر چند دستان شل باشد و مستحبست آب برداشتن از ظرف بدست راست اگر چه بجهة شستن آن باشد و بسم الله گفتن بعد اول و هر گاه دست در آب گذارد بگوید بسم الله و بالله اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين و خواندن دعاهائیکه در شستن رو و دستها و مسح سر

وپاها وارد شده و مستحبست از برای مرد ابتدا نمودن بظاهر ذراع در شستن اول
و بباطن ان در شستن دوم و مستحبست برای زن عکس ان و مکروهست استعانت
جستن بغیر در ریختن اب در دست و نحو ان و همچنین در سائر مقدمات قریبه وضو
و افضل انست که باقی بگذارد اب وضو را بر محل و از حضرت امام جعفر صادق منقولست که
روزی حضرت امیر المؤمنین نشسته بود با محمد حنفیه حضرت فرمود یا محمد از برای من
ظرفی ابی بیاور که وضو سازم بجهت نماز محمد ظرفی را که اب در ان بود حاضر ساخت
بعد حضرت بدست راست اب بر دست چپ ریخت پس کفت بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ الْحَمْدُ
لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَ لَمْ يَجْعَلْهُ نَجِسًا پس استنجا کرد و فرمود اَللّٰهُمَّ حَصِّنْ
فَرْجِي وَ أَعِفَّهُ وَ اسْتُرْ عَوْرَتِي وَ حَرِّمْنِي عَلَى النَّارِ پس مضمضه فرمود و کفت اَللّٰهُمَّ
لَقِّنِّي حُجَّتِي يَوْمَ أَلْقَاكَ وَ أَطْلِقْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ وَ شُكْرِكَ پس استنشاق فرمود
و کفت اَللّٰهُمَّ لَا تُحَرِّمْنِي رِيحَ طَيِّبَاتِ الْجَنَّةِ وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ يَشَمُّ رِيحَهَا وَ رَوْحَهَا وَ
رَيْحَانَهَا وَ طِيبَهَا پس رو را شست و فرمود اَللّٰهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُّ فِيهِ الْوُجُوهُ
وَ لَا تُسَوِّدْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيَضُّ فِيهِ الْوُجُوهُ پس دست راست را شست و فرمود اَللّٰهُمَّ
أَعْطِنِي كِتَابِي بِيَمِينِي وَ الْخُلْدَ فِي الْجِنَانِ بِيَسَارِي وَ حَاسِبْنِي حِسَابًا يَسِيرًا پس دست
چپ را شست و فرمود اَللّٰهُمَّ لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِيَسَارِي وَ لَا مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي وَ لَا
تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِي وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ النِّيرَانِ پس مسح سر بجا اورد
و فرمود اَللّٰهُمَّ غَشِّنِي بِرَحْمَتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ وَ عَفْوِكَ وَ عَافِيَتِكَ پس مسح پا کرد
و فرمود اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمَيَّ عَلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ يَوْمَ تَزِلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ وَ اجْعَلْ
فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي پس سر برداشت و نگاه کرد و بمحمد کفت یا محمد هر که وضو بسازد
مثل وضوی من و بکوید مثل کفتن من میافریند خدای تبارک و تعالی از هر قطره فرشته که

تنبیه ۲

در غسل جنابت

تسبیح و تقدیس و تکبیر خدا کنند و مینویسد خدای عزّ و جلّ ثواب آنرا بجهة او تا روز قیامت و هرگاه مکلّف از وضو فارغ شود بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ و بعضی گفته‌اند سه مرتبه سورهٔ مبارکهٔ انا انزلناه را بخواند و در حدیث وارد است که هر که بخواند بعد از تمام کردن وضو انا انزلناه را و بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ تَمَامَ الْوُضُوْءِ تَمَامَ الصَّلٰوةِ وَ تَمَامَ رِضْوَانِكَ وَ تَمَامَ مَغْفِرَتِكَ نمیگذارد برا و گناهی مگر اینکه محو مینماید جناب اقدس الٰهی و در فقه الرّضا مذکور است که هر مرد مؤمنی که بخواند در وضویش انا انزلناه را بیرون میاید از گناهان مثل روزیکه از مادر متولّد شده باشد و ظاهر حدیث آنستکه یکمرتبه کافیست و بهتر آنستکه بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ مِنَ التَّوَّابِیْنَ وَاجْعَلْنِیْ مِنَ الْمُتَطَهِّرِیْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ تَمَامَ الْوُضُوْءِ وَ تَمَامَ الصَّلٰوةِ وَ تَمَامَ رِضْوَانِكَ وَالْجَنَّةَ و مستحبست که مقدار آب وضو یک مد بوده باشد و آن چهار یک صاع است

س کیفیت اغسال واجبه و مستحبه را بیان فرمائید **ج** اغسال بر دو نوعست واجب و مستحب امّا واجبست و بیدن مکلّف تعلّق میگیرد پنج غسلست غسل جنابت و غسل حیض و غسل استحاضه و غسل نفاس و غسل مس میّت و امّا غسل اموات که ببدن غیر مکلّف تعلّق میگیرد پس در غیر اینمقام ذکر خواهد شد و اغسال مستحبه گاهی بنذر و شبه آن واجب میشود و تفصیل هر یک از اغسال واجبه میاید

س سبب جنابت چند چیز است بیان فرمائید **ج** دو چیز است اوّل بیرون آمدن منی از موضعی که عادت بر بیرون آمدن از آن قرار گرفته خواه عادی بیشتر مردم باشد یا خصوص شخصی باصل خلقت و یا شد یا بامر عارض از مرد بیرون آید یا از زن در خواب بیرون آید یا بیداری در جماع باشد چه بغیر آن باختیار باشد یا نه زیاد بیرون آید یا کم اگر چه بقدر ذرّه باشد

[illegible] ٣

در غسل جنابت

و در حکم منی است خروج بلل مشتبه قبل از استبراء و اقوی غسل کردن است بسبب
بیرون امدن منی از غیر موضع عادی خصوصاً یا این که از پشت یا از سوراخی در قضیب
یا در زیر تخمها بیرون اید و خنثی غیر مشکل حکم ان واضح است و خنثی مشکل جنابت او
محقق میشود به بیرون امدن از هر دو سوراخ یا سوراخیکه عادت بیرون امدن
منی او از ان قرار گرفته و در غیر این دو صورت مشکل است احتیاط ترک نشود و طریق
احتیاط در این و نظائر ان بانستکه اگر حالت سابقه طهارت از حدث اصغر است
غسل کند بعنوان احتیاط و اگر حدث اصغر باشد جمع کند بین غسل و وضو دوم جماع
و ان حاصل میشود بغائب شدن حشفه در قبل و در دبر زن پس بدخول تمام حشفه جنابت
در هر دو حاصل میشود هر چند منی بیرون نیاید و جنابت بوطی میت و حیوان و موطوء
شدن از برای انها اشکال است و همچنین است وطی ذکر و وطی در خنثی و دخول مقطوع
الحشفه و بعض ان پس احتیاط در همه انها ترک نشود و طریق احتیاط گذشت
پس منی بچه چیز مشخص و شناخته میشود جواب شناخته میشود منی از غیر به سه
چیز اول شهوت خاصه که غالباً منی در انحالت بیرون میاید دوم جستن سیم
سستی بدن پس از بیرون امدن و اقوی اعتبار اجتماع اوصاف ثلثه است و با وجود
یکی از انها اگر علم بانتفای ان دو تای دیگر باشد احتیاط سابق خوبست اگر چه
واجب نیست و بعضی اعتبار بوی شکوفه خرما و خمیر ترش دادن نموده اند و اقوی
خلاف انست و اعتبار اوصاف مذکوره در زمان شکست و با یقین بمنی بودن غسل
واجبست در همه حال و در حال ناخوشی و ضعف بنیه یکی از شهوت و سستی
بدن حکم بجنابت نمیشود بلکه شهوت و سستی بدن هر دو معاً شرطست و در باره زنان
شهوت معتبر است و سستی بدن نیز خواه تندرست باشند یا بیمار و جستن منی اعتبار

ندارد س زنان هم محتلم میشوند مثل مردان که غسل برایشان واجب میشود
واما اگر از قوم ثانیه در صورت ذو حق ایشان نیز لازم باشد یا نه ج بلی ممکن است
که مثل مردان باشند اگرچه بعید است و بر فرض انزال مثل مردان اند در داخل
و وجوب غسل و بخوان بسبب آن س محض حرکت کردن منی از محل خودش
موجب غسل میشود یا نه ج موجب غسل نمیشود مگر بخروج از حشفه س
استمناء چه معنی دارد ج عبارتست از طلب نمودن منی از مواد یا خروج
آن از حشفه پس در اینوقت جنابت متحقق میشود س اگر کسی شک کند
در خروج منی یا خواب ببیند محتلم شد و بعد از بیدار شدن اثری نبیند آیا
واجب است بر او غسل یا نه ج غسل واجب نیست س هرگاه بیرون آید منی
مرد از زن بعد از غسل واجب میشود غسل یا نه و یا شک داشته باشد زن که
منی از خودش است یا منی از مرد است یا آنکه مظنه بهم رساند که منی از زن بیرون
آمده لکن نمیداند که از مرد است یا از خودش چه صورت دارد ج جنابت هیچ
یک متحقق نمیشود و غسل واجب نیست بلی اگر علم بهم رساند یا اینکه منی از خودش
میباشد یا اینکه علم بهم رساند یا اینکه مخلوط است با منی مرد واجب است اعاده غسل
س اگر کسی در بدن یا در جامه مختص بخود منی ببیند و یقین کند که این منی از
خودش است و یقین کند که بعد از آن نیز غسل نکرده تکلیفش نسبت بنمازهائیکه
کرده است چیست ج باید غسل کند و اعاده کند هر نمازی را که یقین دارد
در حالت جنابت بجا آورده است س اموریکه مشروط بغسل است و غسل
از برای آنها لازم میشود چند چیز است اجمالاً بیان فرمائید ج هشت چیز است
اول طواف واجب دویم نماز مطلقاً خواه واجب خواه مستحب اصلی باشد یا نما

احتیاط و در حکم انست اجزاء فراموش شده از نماز و سجود سهو بنا بر احتیاط
امّا در نماز میت و سجده های قرآنیه طهارت لازم نیست ششم روزه واجب
و تفصیل ان در صوم میاید هفتم مس اسماء الله و اقوی حرمت مس لفظ
جلاله است که جزء اسمی شده باشد مثل عبدالله و فرقی نیست در اسما میان
لفظ الله و غیر ان بنا بر اقوی چنانچه فرقی نیست در اسم مختص یا بین لغات و اقوی
ترک مس نمودن اسماء انبیاء و ائمه هدی و حضرت زهرا علیهم السلام است و احوط ترک
مس اسما ملائکه است نیز هرگاه بقصد نفوس مقدسه ایشان نوشته شده باشد
هشتم درنگ نمودن در مساجد مسلمین خواه جنابت پیش از دخول در مسجد باشد
و خواه بعد از دخول در ان خواه بسبب احتلام باشد یا غیر ان پس در هر حال واجبست
بر جنب بیرون رفتن از ان بلی جائز است بر جنب عبور نمودن از مساجد باینمعنی که
از طرفی داخل شود و از طرف دیگر بیرون رود مگر مسجد الحرام و مسجد رسول الله
و کسیکه در این دو مسجد جنب شود یا داخل شود در ان با جنابت عمدا یا سهوا
واجبست تیمم نماید بجهت بیرون امدن از انها و هرگاه زمان بیرون رفتن کمتر از
زمان تیمم یا بقدر زمان تیمم باشد در اینصورت بیرون رود بدون تیمم
و اگر فرضا زمان غسل یا زمان تیمم مساوی یا کمتر از ان باشد در اینصورت
غسل نماید و حرامست علی الاحوط داخل شدن جنب در مشاهد مشرفه و حکم انها
حکم مسجد است پس جائز نیست عبور از انها و اگر در یکی از انها جنب شود تیمم
نموده بیرون میاید و بهتر انستکه رواق را بحکم مشاهد قرار بدهد نهم داخل
شدن در مسجد بجهت گذاشتن چیزی در ان و احوط انستکه چیزی را از بیرون مسجد یا
در حال عبور از ان در ان نگذارد و داخل شدن بجهت برداشتن چیزی از مسجد جائز است

هفتم خواندن چیزی از چهار سوره که در انها سجده واجب هست و انها سورهٔ اقرأ و سورهٔ والنجم و سورهٔ الم تنزیل و سورهٔ حم سجده میباشند و فرقی نیست میان ایهٔ سجده و غیران حتی بسم الله و بعض از ان هرگاه بقصد سورهٔ سجده گفته شود و مستحب است غسل نمودن هر چند امر موقوف بران تعلق بمکلف نگرفته باشد هشتم واجب است غسل هرگاه نذر کرده باشد و مثل نذر است سایران که عهد و یمین باشد پس چیزهائیکه مکروه هست در حق جنب بیان فرمایند ح چند چیز است اول خوردن و اشامیدن مگر انکه وضو بسازد یا مضمضه و استنشاق نماید دوم خواندن زیاده از هفت ایه از غیر سور عزائم از قران و کراهت خواندن هفتاد ایه بیشتر است و بهتر انستکه هیچ نخواند تا از ان حالت بیرون رود سیم مس نمودن غیر محل کتابت قران مثل حواشی و سفیدی در میان سطرها چهارم خوابیدن مگر انکه وضو بسازد یا تیمم بدل از غسل نماید اگر اب نیابد یا انکه نتواند استعمال ان نماید و افضل برای او تعجیل در غسل است هرگاه بتواند پنجم خضاب نمودن بحنا و غیران همچنانکه مکروه هست جنب نمودن خود را در حال خضاب پیش از تاثیر بخشیدن پس امور یکه مستحب است در حق شخص جنب در وقت غسل بیان فرمایند ح مستحبات در زمان غسل چند چیز است اول شستن دستها از مرفق پیش از غسل دوم مضمضه نمودن پیش از غسل سه دفعه سیم کشیدن دست بر بدن بهر جائیکه برسد خصوصا در ترتیبی بلکه سزاوار انستکه کمال خاطر جمعی در رسیدن اب تحصیل نماید و موئیکه احتمال بدهد که بجهت مجتمع بودن اب بزیران نرسیده بدست زدن و امثال ان اب بزیران برساند و انگشتر و مانند انرا بیرون نماید و بشکنهائیکه در بعض جاهای بدن اتفاق میافتد اب برساند چهارم

سه دفعه صح

استبراء ببول کردن از برای جنبی که منی از او بیرون آمده باشد و این نوع استبراء
شرط صحت غسل نیست و فایده آن در بحث استبراء بول گذشت و بدانکه غسل
جنابت مجزی از وضوء است در هر چیزیکه مشروط بوضو باشد و اگر در اثناء غسل
نمودن حدث اصغر رود هذا اقوی صحت غسل و عدم لزوم استیناف است اگرچه احوط
اتمام و استیناف است و در احتیاط و احراز واقع کفایت میکند استیناف آن
بقصد ما یجب براو است واقعاً از غسل تام یا اتمام آن و کیفیت آن از برای نماز و مانند
آن از چیزهائیکه صحت آنها مشروط بوضو است وضو بسازد و در تفسیر امام
حسن عسکری ع مذکور است که هر که بعد از وضو و غسل جنابت این دعا را بخواند
گناهان او بریزد چنانکه برگ از درخت میریزد و بهر قطره از قطرات وضو او
و غسل او حقتعالی ملکی خلق نماید که تسبیح و تقدیس و تکبیر و تهلیل الهی کنند و صلوات
بر محمد و آل محمد فرستند و ثوابش از آن باشد و گناهان امرزیده شود سُبْحَانَكَ
اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ
وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّكَ وَخَلِيفَتُكَ
بَعْدَ نَبِيِّكَ عَلَى خَلْقِكَ وَأَنَّ أَوْلِيَاءَهُ خُلَفَاؤُكَ وَأَوْصِيَاءَهُ أَوْصِيَاؤُكَ
س طریقه غسل کردن و واجبات آنرا بیان فرمائید ج غسل بر دو قسمست
ترتیبی و ارتماسی اما ترتیبی عبارتست از سر شستن اول شستن تمام سر با گردن
دویم شستن طرف راست از بدن سیم شستن طرف چپ از بدن اما باید در شستن
سر چیزی از بدن را با گردن بشوید تا یقین نماید بشستن تمام آن و در شستن طرف راست
چیزی از گردن و طرف چپ را بشوید تا خاطر جمع شود بشستن تمام طرف راست و
همچنین در شستن طرف چپ و باید نصف عورتین و ناف را با طرف راست بدن و نصف

چپ را با طرف چپ بدن بشوید و بهتر آنستکه تمام آنها را با هر یک از طرفین بشوید
س ریختن آب یا دست کشیدن بر بدن واجب است یا نه ج واجب است س
در غسل ترتیبی بقصد سر و کردن تمام بدن را در آب فرو برد بعد طرف راست
و بعد طرف چپ کافیست یا نه ج بلی کافیست س بعضی از عضو را ترتیبی
و بعضی را ارتماسی بشوید چه صورت دارد ج جائز است بهر نحویکه باشد
س هرگاه تمام عضو در آب باشد و بقصد شستن هر عضو بدن را حرکت دهد
در آب جائز است یا نه ج بلی کفایت میکند دوم تتمه غسل ارتماسی و آن عبارت
از شستن تمام بدن است بفرو بردن در آب و معتبر نیست فرا گرفتن آب تمام بدن را
در یک حال حقیقی بنحویکه هیچ یک از اجزاء بدن را آب پیش از دیگری فرا نگیرد چنانکه
کفایت نمیکند شسته شدن تمام آن در یک دفعه عرفیه بلکه معتبر آنستکه در همان فرا
گرفتن آب تمام بدن را تمام آن شسته شود هر چند که پاره اجزاء پس و پیش شسته شود
و غسل ترتیبی افضل از غسل ارتماسی است و معتبر است در غسل چند چیز اول نیت
و معتبر است در آن قربت چنانکه در وضو شنیدی و تعیین غسل جنابت از سایر غسلها
و جائز است جمع نمودن میان چند غسل در یک عمل بتفصیلیکه پیش در وضو گذشت و
بایستکه اول عمل در هر یک از ترتیبی و ارتماسی با نیت باشد بتفصیلیکه در نیت وضو
دانسته شد با استمرار قصد تا آخر عمل دوم تتمه شستن ظاهر تمام بدن و از آنجاست شستن چینهای
اذن اگرچه بسیار کم باشد و لازمست زائل نمودن هر چیزیکه نگذارد آب بظاهر بشره برسد
و دست مالیدن بهر چیزیکه بدن را دست مالیدن بخوانند آب بآن برسد چون بن موی و
و جبیره حکم بدن را دارد بتفصیلیکه در وضو در احکام جبیره گذشت و واجب نیست شستن
مو و کفایت نمیکند شستن آن از شستن خود بشره و مو نیکه از توابع بشره است چون

در غسلات

شستن آن خالی از قوة نیست واحوط شستن چیزهائیست که از ظاهر بدن بودن
آن معلوم نیست سیم رعایت نمودن ترتیب در غسل ترتیبی چنانچه مذکور شد چهارم
مباح بودن آب و در مقدمهٔ کتاب دانستیکه غیر آب مطلق پاک چیزیرا پاک نمیکند
و وضو و غسل بغیر آن جایز نیست پنجم مباح بودن مکانیکه در آن غسل میکند
و همچنین ظرفیکه با آن آب بر بدن خود میریزد و جائیکه آب غسل در آن ریخته میشود
چنانکه در وضو گذشت ششم آنکه خود بدن خود را بشوید با قدرت و تمکن هفتم
آنکه مانعی از شستن نداشته باشد و بیان آن در وضو گذشت هشتم پاک بودن
بدن پیش از شستن بلی شستن سر و گردن هرگاه پاک باشد موقوف بر پاک بودن سائر
اجزاء بدن نیست واحوط اینستکه پیش از غسل تمام بدن پاک باشد واحکام جبیره
بیانیکه در وضو گذشت در غسل جاریست واحکام هر دو یکیست مگر موالات
که در غسل ترتیبی لازم نیست و متفرق ساختن آن بهر قسم جائز است و بهتر پی
در پی بجا آوردن است بلی واجب میشود بنذر و شبه آن و بتنگ شدن وقت و
امثال آن لکن در اینحال اگر پی در پی نشوید غسل صحیح است **س** اغسال مندوبه را
بیان فرمائید **ج** بدانکه اغسال مندوبه بسیار است و دور نیست که عدد آن منتهی
بصد غسل بشود و معروفها از آنها چند غسل است که در این مختصر ذکر میشود و آنها هم
بر سه قسم است **قسم اول** اغسالیکه تعلق بزمان دارد و آنها چند غسلست
اول غسل جمعه است و وقت آن بعد از طلوع فجر صادق از روز جمعه است تا وقت
زوال و از زوال تا آخر روز شنبه آنرا قضا مینامند اگرچه احوط آنستکه بجا آورد
بقصد قربت نه قضا تا آخر روز جمعه و اگر بترسد که روز جمعه متمکن از غسل نشود در
روز پنجشنبه جائز است که بنیت تقدیم بجا آورد و همچنین است حال در شب جمعه لکن

هرگاه متمکن شد از اعاده ان در روز جمعه پیش از زوال اعاده نماید واگر متمکن نشد
که در وقت اعاده نماید لکن اگر در خارج وقت متمکن از قضا شد اکتفا میکند با نچه
پیش بجا اورده است دوم و سیم غسل روز عید فطر و روز عید قربانست چهارم
غسل روز عرفه است پنجم غسل روز ترویه که هشتم ذیحجه است ششم غسل روز
عید غدیر که هیجدهم ذی الحجه است هفتم غسل روز مباهله است وان بیست و چهارم
ذی الحجه است هشتم غسل روز مبعث وان بیست و هفتم ماه رجب است نهم غسل
روز مولود حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وان هفدهم ربیع الاول است
بنا بر مشهور دهم غسل عید نوروز است یازدهم غسل در ماه رجب وان اول ماه
و نیمه واخر ماه و در شب هر یک از انها است دوازدهم غسل شب نیمه شعبان سیزدهم
غسل در ماه مبارک رمضان در اول ماهست و در شبهای طاق از ان و مؤکد است
در شبهای قدر و شب نیمه و شب هفدهم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم
وظاهر اینستکه در هر شب از شبهای دهه اخر مستحب باشد چنانکه ظاهر اینستکه
در شب بیست و سیم اگر بعد اول شب غسل از ابجا اورده مستحبست که در اخر شب غسل
دیگر بجا اورد چهاردهم غسل شب عید فطر و از برای اغسال مذکوره در اوقات خود
وقت معینی نیست اگر چه بهتر انستکه در اول وقت ان بجا اورد و حدث اصغر یا اکبر
ناقض هیچ یک از انها نیست باین معنی که اعاده غسل لازم نیست در عمل باستحباب
قسم دوم اغسالی است که تعلق بمکان دارد و انها چند جا است اول بجهت
داخل شدن بمکه دوم بجهت داخل شدن در خانه کعبه سیم بجهت داخل شدن مسجد
الحرام چهارم بجهت داخل شدن بمدینه مشرفه پنجم بجهت داخل شدن مسجد حضرت
رسول صلی الله علیه واله ششم از برای داخل شدن روضه مقدسه حضرت رسول

در احکام حیض است

لکن استحباب غسل از جهت مکانیست معلوم نیست قسم سیم اغسالیکه از برای افعال
چندیکه مستحب شده و آنها چند چیز است از برای احرام و طواف و وقوف بعرفات و
وقوف در مشعر و از برای نحر و قربانی کردن و سرتراشیدن و از برای زیارت حضرت
پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم و از برای اینکه بخواهد امام را در خواب ببیند تا
بدین واسطه مقام خود را بشناسد و از برای توبه از معاصی اگرچه صغیره باشد
و از برای طلب حاجت و بجهت استخاره یعنی از خدا طلب نمودن خیر در امور کردن
و اینکه غسل مختص بنماز حاجت و استخاره نیست بلکه در مطلق طلب حاجت و غیران
جاریست و اکتفا باینها کردیم س از اغسال مسنونه بعد از حصول فعلی از افعال
وارد شده است یا نه ج بلی وارد است و از آن جمله از برای قضای مفرط با احتراق
تمام قرص و احوط وجوب غسل است با رفتن بجهت دیدن بدار کشیده شده یا کشتن چلپاسه
است پس از برای آن زمان معینی نیست و در تمام عمر وقت آن باقیست و آنچه از برای
بجا آوردن عملی است بعد از غسل از قبیل غسل زیارت یا غسل بجهت نماز حاجت و
شبها اینها پس اقوی اینست که غسل در اول روز کفایت میکند تا آخر روز و همچنین در اول
شب غسل نمودن مجزیست از برای عمل تا آخر شب بلکه میتوان گفت بفضیلت که در روز
بجا آورده میتواند شب عمل را بجا آورد و همچنین بعکس و منتقض میشود غسل مذکور
بغیر خواب از سایر نواقض پیش از عمل علی الاقوی بلکه انتقاض بخواب نیز خالی از قوت
نیست س خون حیض بچه شناخته میشود و علامات و صفات آن چیست بیان فرمائید
ج خون حیض شناخته میشود در غالب زنان در غالب اوقات بتیرگی رنگ
و غلظت و جهیدن و گرمی و سوزاندن فرج هنگام بیرون آمدن س خونیکه پیش
از نه سال یا بعد از بلوغ بسن یائسه دیده میشود چه حکم دارد ممکن است که حیض باشد یا نه

در نماز کسوفین ۴

در احکام حیض

ج خون قبل از نه سال حیض نیست اگرچه بصفات حیض باشد پس واجب براو بعد از بلوغ غسل استحاضه هرگاه قلیله نباشد واگر یقین کند که خون بواسطهٔ زخمی و مانند آن غیر از استحاضه بهم رسیده چیزی براو نیست و زنیکه تاریخ ولادتش معلوم نباشد و خونی ببیند از او و یقین دارد که از حیض است باشک در بلوغ حکم بسبق بلوغ میشود واما خون بعد از بلوغ بحدّ یاس محکوم باستحاضه است مادامیکه علم بخلاف استحاضه بهم نرسد واین درصورتیست که یقین کند یائسه و اگر شک داشته باشد در بلوغ بحدّ یأس و خونی ببیند محکوم بحیض است با امکان

س سنّ یأس حدّش تا چه وقت ج حدّ یاس در قرشیه تمام شدن شصت سال قمری شرعی است از هنگام ولادت و قرشی کسی است که نسب او بنضر بن کنانه برسد از طرف پدر و مادر یا از طرف پدر بتنهائی باشد واما از طرف مادر بتنهائی کفایت نمیکند و از قرشیه در این ازمنه غیر از زنان هاشمیه کسی معروف نیست بلی قبیله که منسوب بقریش باشند اگر معلوم شود انتساب ایشان بنضر بن کنانه در زوجه نیز همان حال را دارند واما غیر قرشیه پس حدّ یاس در حق او تمام شدن پنجاه سال قمری شرعی است خواه کنیز باشد یا آزاد

س هرگاه خون حیض مشتبه بخون بکارت شود شناختن آن بچه طریقست ج در تشخیص شناختن آن باید که قدری پنبه داخل در فرج کند و قدری صبر نماید و بهتر آنستکه وقتیکه میخواهد این عمل را بکند بپشت بخوابد و پاها را بلند کند و بعد از آنکه مدّتی گذشت پنبه را آهسته بیرون آورد پس اگر که خون در دور آن واقع شده باشد آن خون بکارتست واگر خون تمام پنبه را گرفته باشد خون حیض است و شرطست در امتحان مذکور اینکه قروح یا جروح احاطه بفرج مثل بکارت نداشته باشد و همچنین خون بسیار نباشد

که نتوان تشخیص داد و اگر نماز کند بدون امتحان مذکور با ممکن بودن آن باطلست
نماز هرچند بعد ظاهر شود که خون بکارت بوده است مگر آنکه برجاء مصادفه با
واقع بجا آورد با ظهور آن س خون حیض اگر مشتبه بخون قرحه شود طریق
شناختن آن بچه نوع است ج طریق شناختن ندارد بلکه باید عمل بر طبق حالت
سابقه نماید واحوط جمع ما بین تروک حائض و اعمال طاهره است و اگر مشتبه
شود بخون نفاس مثل آنکه احتمال ولادت بدهد و علم نداشته باشد بآن چنانچه
از آن چیزی بیرون آید که شک کند که انسانست یا مبدء انسان یا غیر آن خصوصا
اگر در عادت اتفاق افتد حکم بحیض میکنند و همچنین هر خونیکه زن ببیند دو میان
سه و ده و بر ده کمتر منقطع شود حیض است مادامیکه ندانند که از قروح یا جروحست
و همچنین هرگاه بعد از گذشتن ده روز از حیض خون ببیند و اوصاف حیض در آن
باشد دو حیض خواهد بود س هرگاه خون بر سه منقطع شود و در بین ده
روز باز دیده شود و منقطع شود حکمش چیست ج تمامی خون و وسط محکوم
بحیض است س حیض با حمل ممکنست که جمع شود یا نه ج بلی ممکنست بنا
بر اقوی س ایام حیض اقل و اکثرش چه قدر است ج اکثر زمان حیض ده
روز است مثل کمتر ایام خالی بودن از حیض که آن نیز ده روز است و اقل حیض
که کمتر از آن نیست سه روز است پس هرگاه یک روز یا دو روز خون ببیند حیض
نخواهد بود س عادت وقتا و عددا بچه قسم محقق میشود و حکم هر یک
چیست ج محقق میشود عادت بدیدن خون دو دفعه در دو ماه مساوی
پس اگر عدد و وقت هر دو مساوی باشند مثل اینکه در دو ماه از غره تا پنجم
خون ببیند او را صاحب عادت وقتیه و عددیه میگویند و اگر در عدد مساوی

باشند نه در وقت مثل اینکه در ماه اوّل پنج روز خون دید از اوّل و در ماه
دوّم پنج روز خون دید از آخر ماه او را صاحب عادت عددیه گویند و اگر فقط وقتیه
باشد در وقت نه در عدد مثل آنکه در ماه اوّل خون دید پنج روز و در ماه دوّم
شش روز هر دو را از اوّل ماه خون دید او را صاحب عادت وقتیه گویند و نیز
محقق میشود عادت عددیه بمساوی دیدن خون دو دفعه در یکماه همچنانکه
محقق میشود عادت نیز بدیدن خون در دو دفعه مساوی در بیشتر از دو ماه و
در صورت عادت وقتی و عددی یا عادت وقتی تنها بدیدن خون ترک عبادت
کند هر چند خون بصفت حیض نباشد و در صاحب عادت عددی تنها خلاف
و اقوی وجوب ترک عبادت در صورتیکه خون دارای صفات حیض باشد
یا آنکه سه روز گذشته باشد و در غیر آن احوط جمع است میان افعال مستحاضه
و تروک حائض و صاحب عادت هرگاه خون او از عادت تجاوز نماید صبر کند
و استظهار نماید بترک نمودن عبادت اگر عادت او از ده کمتر باشد و در عدد
ایام استظهار و حکم آن خلاف و اقوی وجوب ترک عبادت در یکروز
و همچنین در زائد تا روز دهم اگر بصفات حیض باشد و اگر فاقد صفات باشد احوط
جمع است میان تروک حائض و افعال مستحاضه و بهر تقدیر هرگاه خون منقطع
شد بدهم روز یا کمتر تمام حیض است و هرگاه گذشت از ده روز اگر تمیز نداشته باشد
و موافق با عادت باشد عادت آن معتبر است و زائد بر عادت استحاضه است بی
اشکال و اگر تمیز داشته باشد و تمیز مخالف با عادت باشد یا آنکه نتوان مجموع را حیض
قرار داد بجهة تجاوز عشره یا عدم فاصله اقل طهر عادت حیض است و زائد بر آن
استحاضه است **و امّا احکام حیض** آنکه صحیح نیست از آن نماز

باد اشته باشد
م

نه واجب و نه سنت و نه اصلی و نه نماز احتیاط و نه سجدهٔ سهو بلکه اگر بین نماز
حائض شود نماز باطلست حتی اگر حرفی از تشهد مانده باشد بلکه پیش از تمام نمودن
سلام واجب نیز و اگر در نماز باشد و گمان نماید که حائض شد داخل کند دست
خود را و بمالد بموضعیکه خون بیرون میاید پس اگر خون بیرون آمده باشد از
نماز بیرون رود و الا نماز را تمام کند لکن ظاهر اینستکه اگر چنین نکند و نماز را
تمام کند عیبی ندارد و نماز او صحیح است اگر بعد از نماز ظاهر نشود حائض شدن
یا معلوم نشود پیش بودن حیض بر تمام بودن نماز و همچنین صحیح نیست از او روزه
و نه طواف و حرامست بر او داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد رسول الله ؐ و درنگ
نمودن در باقی مساجد بتفصیلیکه در بحث جنابت گذشت س در زمان حیض
وطی نمودن در قبل حائض چه صورت دارد ج حرامست در زمان حیض وطی
نمودن در قبل حائض با علم بان و در باره هریک از مرد و زن موجب فسق میشود
بلکه حلال شمردن آن موجب کفر است با علم بجهت آن س هرگاه وطی نمود
در زمان حیض زوج زوجهٔ خود را آیا کفاره واجبست یا نه ج واجب نیست
ولی احتیاط شدید در دادن کفاره است بلکه ترک نشود س کفارهٔ وطی چقدر است
ج کفاره عبارتست از یکدینار یعنی اشرفی هیجده نخودی که یک مثقال شرعیست
و اینمقدار کفاره در اول حیض است و در وسط آن نصف اشرفی و در آخر آن
ربع آن س اول و وسط و آخر حیض را بیان فرمائید ج زنیکه عادتش
مثلاً شش روز است روز اول و دوم آن اول حیض است و روز سیم و چهارم وسط
حیض است و روز پنجم و ششم آخر حیض است س وطی کنیز در زمان حیض
کفاره اش چه قدر است ج کفارهٔ آن سه مد گندم است یا جو که به مسکین

ذکر احکام حیض و نفاس

بدهند هرچند اخوان باشد س قول زن در حائض بودن و پاک شدنش مسموع است
باشد ج بلی مسموع است اگرچه مظنون باشد که در خبر دادن کاذبست و هرگاه خبر
دهد که در یکماه سه حیض دیده در بعض اخبار وارد است که از زنهای مطلع بحال
او بپرسند که در شهور سابقه نیز چنین بوده که میگوید یا نه اگر تصدیق کردند
قول او مسموع است والّا فلا و عمل باین خبر در موردش بعید نیست لکن عمل بقول
او مطلقاً و ترتیب احکام حیض نیست بهر زمانیکه میگوید احوط است فی الجمله و
واجبست بر زن حائض که بعد از بریده شدن خون غسل نماید بجهة هر واجب
مستحبی که مشروط بطهارت از حدث اکبر باشد مثل غسل جنابت و کیفیت غسل حیض
مثل غسل جنابتست لکن غسل حیض کفایت از وضو نمیکند علی الاحوط مثل سائر
اغسال و تقدیم وضو بر غسل لازم نیست اگرچه افضل است س کیفیت نفاس را
بیان فرمائید ج نفاس خونیست که در وقت زائیدن از زنان میاید خواه همراه
طفل بیاید خواه بعد از ان خواه هر دو وقت بشرط آنکه کمتر از ده روز باشد که هرگاه
ده روز از زائیدن گذشته باشد بعد از ان خون ببیند نفاس نخواهد بود و فرق
نیست میان انکه طفل تمام متولد شده باشد یا تمام نشده سقط شود هرچند مضغه
باشد بلکه علقه بشرط انکه علم بهم رساند بانکه ان مبدء انسان است یا انکه جمعی قابله
شهادت دهند بران و نطفه و علقه مشتبه اعتبار ندارد و همچنین هرگاه زائیدن هرگاه
خون نبیند و نه خون پیش از زائیدن هرچند بقدر لحظه باشد و از برای اقل نفاس
تحدیدی نیست پس ممکن است بقدر لحظه باشد و اکثر ان ده روز است اگرچه احوط جمع است
میان افعال مستحاضه و تروک نفساء تا هجده روز و ان نفاس غیر صاحب عادت مستقره است
هرگاه بر ده روز منقطع شود چه بگذرد و صاحب عادت مستقره نفاس و بقدر عادت

ذکر احکام استحاضه است

اواست واما اگر بر کمتر از ده روز خون او قطع شود نفاس او تمام آن مقدار است و همچنین اگر بر ده منقطع شود و اگر از ده بگذرد عادت او نفاس است وبقیه استحاضه واحوط آنستکه تا ده روز نیز نفاس قرار دهد و اعمال مستحاضه را نیز بجا آورد ولکن آنچه که ذکر شد از آنکه عادت را نفاس قرار دهد یا ده روز را وقتی استکه در اول واخر خون ببیند یا در تمام مدت مذکوره بخلاف آنکه اگر در یکی از اول یا اخر یا وسط خون ببیند نفاس آن طرفین وانچه زمان ما بین آنست خواهد بود پس کسیکه عادتش هشت روز و در اول و اخر ببیند تمام نفاس است واگر در اول و چهارم یا پنجم و هشتم خون دید چهار روز نفاس خواهد بود چنانچه اگر ندید مگر یکروز از این روزها نفاس و مختص بمقدار دیدن خون خواهد بود واگر در چهارم مثلا خون دید واز عادت گذشت و بر ده منقطع شد از چهارم تا دهم نفاس است ومثل آنستکه شنیدی حال مبتدئه و مضطربه تا ده روز و هر چیزیکه بر حائض میباشد از حرام و واجب و مستحب و مکروه بر نفسا نیز چنین است پس استحاضه بر چند قسم است ج بر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه س قلیله بچه شناخته میشود ج شناختن آن باین نحو استکه قدری پنبه در فرج میگذارند اگر خون بان برسد ولکن آنرا فرا نگیرد قلیله است س متوسطه چه نوع است ج طریقه متوسطه اینستکه در پنبه فرو رود واز آن نگذرد س کثیره بچه نوع است ج باین نوع استکه خون از پنبه بگذرد و بکهنه برسد چه آنکه از کهنه بگذرد یا نگذرد س در قلیله غسل و وضو واجبست یا نه ج غسل واجب نیست ولکن وضو لازمست از برای هر نماز واجبی واگر خواهد نافله کند هر نمازیرا باید بیک وضو بعمل آورد و در قسم دوم که متوسطه است یک غسل واجب میشود

ذیکه نفاس او مقدار دیدن خون است چنانچه اگر در وسط و اخر یا اول و وسط خون

خون

در احکام استحاضه

از برای نماز صبح اگر قبل از نماز صبح متوسطه شود و اگر بعد از نماز صبح و پیش از نماز
ظهر یا عشاء متوسطه شود احوط بلکه اقوی آنستکه یک غسل کند از برای نمازهای
بعد و واجبست وضو از برای هر نماز واجب مگر برای نماز صبح که وضو احوطست
و شرطست در هر نماز مستحبی و در قسم سیم که کثیره است سه غسل واجب میشود یکی از برای
نماز صبح و یکی از برای نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو و یکی از برای مغرب
و عشا که جمع کند نیز میان هر دو و اگر خواهد هر نماز را بیک غسل کند جائز است و
احوط وضو گرفتن با هر یک از اغسال است و در واجب بودن وضو از برای هر یک
از نماز عصر و عشا خلافست و احوط عدم ترکست و واجب غسل و وضو در سه قسم
گذشته در حالیست که خونیکه باعث غسل یا وضو میشود پیش از نماز بهمرسیده
در غیر وقت آن نماز باشد بشرط آنکه غسل یا وضو بعمل نیاورده باشد از برای خون
بعد از دیدن آن و لکن آنچه ذکر شد در حکم سه قسم در وقتی است که خون بیک نسبت بود
باشد پس اگر تبدیل روی دهد مثل آنکه کثرت بقلت بر گردد یا قلت بکثرت بر گردد
حکم بر میگردد پس اگر پیش از غسل نمودن از برای نماز صبح کثرت بر گردد بقلت اکتفا
میکند بیک غسل و اگر پیش از غسل ظهرین بر گردد کثرت بقلت کفایت میکند دو غسل
چنانچه اگر بعد از نماز صبح قلت بر گردد بکثرت دو غسل خواهد بود در آن روز و اگر بعد از
نماز ظهرین چنین شد یک غسل میکند و اگر بعد از نماز صبح قلت بر گردد بتوسط در
آن روز احوط غسل کردنست چنانچه پیش گذشت و احوط آنستکه از برای رفع ناخوشی
استحاضه در جائیکه موجب وضو بود وضو و در جائیکه موجب غسل بود غسل نماید
مثل آنکه هر گاه وضو یا غسل نمود و پیش از نماز کردن دانست از حال خود که دیگر
خون نخواهد دید و رفع ناخوشی او خواهد شد اعاده نماید آنچه نموده بود در اول

بودن ٣

در مس میت است

از وضو یا غسل س آیا واجب بر مستحاضه استبراء کردن باشد ج واجب
و باید اینکه پنبه بر خود بردارد بقدریکه متعارف در معلوم شدن حال آن باین قدر
صبر نماید و بعد بمقتضای آن عمل نماید از منقطع شدن خون یا قلیله بودن آن یا متوسطه
بودن یا کثیره بودن و همچنین واجبست علی الاحوط که از برای هر نماز عوض نماید
پنبه را یا بشوید آنرا اگر نجس شده باشد و همچنین بشوید ظاهر فرج را اگر نجس شده باشد
بلکه احوط عوض نمودن کهنه یا شستن آنست هرگاه ملوث بخون شده باشد و بعد از
غسل بلکه وضو نماز را تاخیر نکند و اهتمام نماید در حفظ نمودن خود را از بیرون
آمدن خون مادامیکه متضرر نشود و اگر متضرر شود واجب نیست و اگر در بین غسل
حدث اصغر از او صادر شود احتیاط شدید آنست که استیناف غسل کند بقصد آنچه
بر او است از اتمام یا غسل تام و وضو بسازد و اگر در اثنای غسل واقع شود اگر
همان چیزیکه رفع آنرا میکرد واقع شود اعاده غسل نماید بشرط عدم استمرار و حیض
و نفاس در حکم واحد است و اگر غیر آن واقع شود غسل باطل نمیشود س غسل
مس میت در چه وقت واجب میشود کیفیت آنرا بیان فرمایید ج واجب میشود
غسل بمس نمودن میت بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن س آیا فرقی هست
میان میت کافر و مسلم یا نه ج فرقی نیست و در حکم میت است قطعه که در آن
استخوان باشد خواه از زنده جدا شده باشد یا از مرده و در وجوب غسل بمس
نمودن استخوان بی گوشت اشکالست و احوط غسل نمودنست و فرقی نیست بعد از
صدق مس بین اینکه ماس و ممسوس مما تحله الحیوة باشد یا آنکه نباشد پس واجب
غسل بمس نمودن دندان و ناخن میت اگرچه بناخن باشد بلی مس مو موجب غسل نمیشود
از جهت عدم صدق مس و هرچه موقوف بر وضوء است موقوف بر غسل مس میت

و وضو شکسته میشود بسبب مس نمودن میت علی الاحوط و غسل مس میت کفایت از
وضو نمیکند علی الاحوط **س** احکام میت را از غسل و کفن و حنوط نمودن
و نماز کردن و دفن نمودن بیان فرمایید **ج** بدانکه غسل دادن میت واجب
کفائیست باین معنی که بر همهٔ مکلفین واجبست و اگر یک نفر غسل را بجا آورد از
دیگران ساقطست **س** آیا اولی بغسل دادن میت کدام کس میباشد **ج** نسبت
بزن خود شوهر است چه آن زن آزاد باشد چه بنده دائمه باشد یا متعه لکن در
متعه اشکال هست و عمل باحتیاط خوبست و بعد از شوهر مالک مقدمست بر
غیر مالک و اگر متعدد باشند شریک خواهند بود در ولایت و بعد از مالک ارحام
و ایشان مقدم بر اجنبی میباشند هرچند هاشمی باشد و اگر وصیت نموده باشد
که او غسل دهد احتیاط از برای ورثه عمل نمودن بوصیت است هرچند هاشمی
نباشد و طبقات ارحام در اولی بودن بغسل بترتیب طبقات ارث پس پدر و
مادر و اولاد مقدم بر جد و جده و برادر و خواهر میباشند و ایشان مقدم بر اعمام
و اخوال میباشند و بعد ولاء عتق مقدم است بر ولاء ضامن جریره و ضامن
جریره مقدم است بر حاکم شرع و معنی اولویت در اینمقام آنستکه اگر ولی خود
مباشرت کند یا شخصی را معین کند مزاحمت او جائز نیست نه آنکه صحت غسل
مشروط باذن اوست پس هرگاه بی اذن اولیاء غسل دهند میت را باطل نیست
و همچنین است حکم در نماز لکن احتیاط شدید در تحصیل اذن اولیاء است مهما
س شرط است که غسل دهنده شیعهٔ اثنی عشری باشد یا نه **ج** بلی شرط است
س آیا غسل دهنده میت شرط است در ذکوریت و انوثیت مثل میت باشد یا نه
ج بلی شرط است مگر در محارم با عدم مماثل علی الاحوط و زن و شوهر و پسر سه ساله

اگر زن او را غسل بدهد و دختر سه ساله اگر مرد او را غسل بدهد عیب ندارد
و در حکم میّت است سینه یا قطعه که در آن سینه باشد پس واجب است غسل دادن
و حنوط و کفن نمودن و نماز کردن بر آن و قطعه که در آن استخوان باشد نیز واجب است
غسل دادن و حنوط و کفن نمودن **س** طفلیکه چهار ماهه شده باشد و سقط
شود واجب است غسل و کفن و حنوط او نمودن یا نه **ج** بلی واجب است لکن نماز نه
واجب است و نه مستحب و اگر چهار ماه کمتر داشته باشد واجب است علی الاحوط او را در
کهنه پیچیدن و دفن کردن **س** واجب است ازاله نمودن نجاست از بدن میّت پیش
از غسل و پوشانیدن عورت او را از ناظر محترم در حال غسل یا نه **ج** بلی واجب است
مثل سائر احوال چنانچه واجب است رو بقبله نمایند میّت را در حال احتضار اگر
رو بقبله نباشد یا اینکه بر پشت بخوابانند او را و رو و کف پاهای او را متوجه قبله
نمایند و منقطع میشود وجوب مذکور بمحقق شدن وفات مگر در دفن نمودن و احوط
مراعات است بعد از بیرون شدن روح تا بدفن نمودن نیز اگر چه کیفیت آن مختلف است
پس تا غسل دادن بهیئت محتضر گذاشته شود و بعد از آن مثل حال دفن و فرقی نیست
در وجوب مذکور میان آنکه محتضر مرد باشد یا زن طفل باشد یا بالغ و واجب نیست
غسل دادن کسیکه واجب شده باشد کشتن او برجم یا قصاص یا غیر اینها و غسل کرده
باشد بامر حاکم شرع یا از جانب خود اغسال را که واجب است از برای میّت و اگر بعد از
سه غسل بمیرد بسبب دیگر واجب است غسل دادن **س** طریقه غسل دادن میّت را
بیان فرمائید **ج** واجب است غسل دادن میّت را بسه آب اوّل بآب سدر دوّم بآب کافور
سیّم بآب قراح یعنی آب خالص و واجب است ترتیب بنحو مذکور در میان سه غسل
و فرقی نیست در این حکم میان اینکه میّت جنب باشد یا حائض یا نباشد و ترک نشود

احتیاط بغسل دادن میت را بغسل ترتیبی وکیفیت آن بنحویست که در غسل جنابت
گذشت وهمچنین شرطست نیت در هر یک از سه غسل ونیت هر غسلی را مقارن
شروع در آن نماید س اگر آب میسر نشود برای غسل میت تکلیفش چیست ج
احوط سه تیمم دادن میت است باین طریق که تیمم اول را بقصد ما فی الذمه مردد
ما بین بدل از سه غسل وغسل آب سدر ودوم را بدل غسل آب کافور وسیم را
بدل غسل آب قراح یا آنکه یک تیمم بدهند بدل از اغسال ثلثه بقصد احتیاط
وبعد از آن سه تیمم بدهد هر یک را بدل یک غسل از اغسال ثلثه احتیاطاً وهمچنین
اگر نرسد بر میت از غسل دادن بجهت عارضی مثل سوختن یا آبله دار بودن احوط
اینستکه او را سه تیمم یا چهار تیمم بدهند چنانکه گذشت وتیمم را بدست خود بعمل
آورند نه بدست میت واحوط جمع است میان دست حی ومیت با امکان واقوی
اعتبار مباح بودن مکان غسل است س احکام کفن نمودن میت را بیان
فرمائید ج واجب کفن نمودن بسه پارچه وآن پیراهن ولنگ ولفافه است
که از سر تا سر بدن بپوشاند وشرطست در پیراهن که از شانه تا نصف ساق را بپوشاند
ودر لنگ آنکه میان ناف وزانو را فرا گرفته باشد ودر لفافه اینکه از طول بمقدار
زیاد باشد که دو سر کفن را توان بست واز عرض بمقداری زیاد باشد که بر روی هم
بیفتد دو طرف آن واحوط در پیراهن بلند بودن آنست تا بقدم ودر لنگ
پوشانیدن آنست از سینه تا بقدم لکن احوط آنستکه زائد بر قدر واجب را بدون
اذن کبار ورثه نکنند چنانچه اگر صغیر داشته باشد از مال صغیر برندارد س اگر
مقدور نشود بسه پارچه تکلیف چیست ج اکتفا بآنچه مقدور است نماید بلکه
اگر هیچ مقدور نشود مگر پوشانیدن عورتین واجبست در اینحال عورتین تنها را

بپوشانند س کیفیت کفن کردن را بیان فرمایید ج طریقه‌اش آنست که لنگ
مقدم بر پیراهن و پیراهن مقدم بر لفافه باشد و احوط آنست که هر یک از سر تا پا جسم
بپوشاند آنچه را که در نماز است و جائز نیست مغصوب بودن و نجس بودن
و حریر بودن و احتیاط آنست که از پوست نباشد هر چند از حیوان تذکیه شده
و ماکول اللحم باشد و همه اینها در حال اختیار است و اما در حال اضطرار پس
تکفین و ستر عورت با اینها غیر از مغصوب جائز بلکه واجب است س کفن را
از اصل مال برمیدارند یا از ثلث ج از اصل مال برمیدارند هر چند مدیون
باشد مگر زن که کفن او بر ذمه شوهر است هر چند زن مالدار باشد و واجب است
بعد از غسل حنوط کردن و آن مسح نمودن هفت موضع سجود است بکافور و کفایت
میکند بدان مسمی و این حنوط مخصوص از برای میتی است که محرم نباشد و اگر
محرم باشد بوی خوش ابدا نزدیک او نبرند مگر آنکه بعد از طواف مرده باشد که در
این صورت قول بجواز خالی از قوت نیست س نماز میت واجب است یا نه ج نماز
میت واجب است بر شیعه اثنی عشری مطلقا چه شهید باشد چه کشته شده باشد
بقصاص یا خود خود را کشته باشد یا ختنه نکرده باشد یا غیر ایشان از ارباب کبائر
و همچنین بر سنی علی الاظهر چه در حال تقیه چه در غیر تقیه و جائز نیست نماز بر
کفار چه اصلی و چه غیر آن و ملحق میشود بمسلم مرده که در بلاد اسلام یافت شود و طفل
و دیوانه اگر متولد شده باشد از مومن یا مومنه و همچنین واجب است نماز بر لقیط
دار الاسلام بلکه مشهور چنین دانسته اند لقیط دار الکفر را نیز هرگاه در آن مسلمی
باشد که ممکن باشد تولد از آن س آیا نماز میت واجب کفائی است یا عینی
ج نماز میت لازم است بوجوب کفائی و لکن شرط است در صحت آن که مصلی مومن

اثنی عشری باشد و احوط اعتبار بلوغ اگرچه اقوی عدم اعتبار است در
صحت و سقوط از مکلفین س آیا ولی بنماز چه کسی است ج اولی بنماز
کسی است که اولی بغسل است بتفصیلیکه گذشت و جائز نیست نماز بر میت
بدون اذن ولی چه فرادی و چه جماعت و اگر اذن ندهد ولی احدی را بر جماعت
و خود نیز اقدام نکند با قابلیت اگر منوط بعذر شرعی باشد منشأ ساقط شدن
ولایت نمیشود و نماز را فرادی خواهند کرد با آن یا خود ولی خواهد کرد
و اگر بسبب عذر شرعی نباشد احوط بلکه اقوی گذاردن امر است نیز بر ولی
و کیفیت نماز آنستکه نیت بکند و پنج تکبیر که اول آنها تکبیرة الاحرام بگوید
و در میان آنها چهار دعا بخواند اول شهادتین دوم صلوات بر پیغمبر و آل
آنجناب سیم دعا برای مؤمنین چهارم دعا از برای میت پس اگر بعد از تکبیر
اول بگوید أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ
و بعد از تکبیر دوم اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و بعد از تکبیر سیم اَللّٰهُمَّ
اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و بعد از تکبیر چهارم اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذَا الْمَيِّتِ
و بعد از آن تکبیر پنجم را بگوید کفایت میکند لکن اینها در وقتی است که میت شیعه
اثنی عشری باشد پس اگر طفل باشد چه نماز بر او واجب باشد یا نباشد بعد از
تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِأَبَوَيْهِ وَلَنَا سَلَفًا وَفَرَطًا وَأَجْرًا اگر پدر
و مادر طفل هر دو مؤمن باشند و اگر یکی از ایشان کافر یا مخالف باشد دعا بمؤمن
تنها نماید و واجبست در آن نیت و قیام و رو بقبله نمودن با امکان و گذاردن
سر میت را بطرف راست نماز گذار مگر آنکه ماموم باشد و هرگاه عکس بگذارد
میت را باطل میباشد نماز چه از روی فراموشی و چه از روی جهل و همچنین شرط

بپشت خوابانیدن میت را در حال نماز **مس** احکام دفن را بیان فرمایند دفن
نمودن جسد میت واجب بوجوب کفائیست یا نه **ج** واجب کفائیست و باید
پنهان نماید جسد میت را در زیر خاک بنحویکه محفوظ بماند چنانکه از ضرر
درندگان و بوی او از انتشار و واجبست که بخوابانند او را بدست راست
رو بقبله و هرگاه در کشتی باشد و دفن او ممکن نباشد بگذارند او را در ظرفی
مثل صندوق و سر آنرا ببندند و در دریا اندازند و یا اینکه بر پای او چیز سنگینی
مثل سنگ ببندند و او را در دریا اندازند ولکن احوط بجا آوردن اولست
با امکان و اگر میت زن غیر مسلمه باشد یا مثل آن چه کتابیه باشد چه غیر کتابیه
و حامله باشد بطفل مؤمن واجبست او را پشت بقبله دفن نمایند تا آنکه طفل
رو بقبله باشد هرگاه طفل صاحب روح شده باشد و حرامست زدن بصورت
و خراشیدن آن و کندن مو چه در مصائب اقارب و چه در غیر اقارب و همچنین شق نمودن
رخت بر غیر پدر و برادر **مس** تیمم در چه وقت واجب میشود بیان فرمایند
ج در وقتی واجب میشود که از برای مکلف ممکن نشود استعمال آب عقلاً یا
شرعاً و آن محقق میشود بچند چیز اول نیافتن آب بقدریکه کفایت تمام غسل یا
وضو را نماید و معیار در نیافتن آب بقدریکه کفایت تمام غسل یا وضو را نماید
صدق عرفی است ولکن اگر در بیابان باشد و احتمال بدهد وجود آب را در یکی از
اطراف لازمست که تفحص کند در چهار سمت از آن در ارض سهله بقدر رفتن دو
تیر پرتاب و در ارض غیر سهله بمقدار یک تیر دوم غیر آنکه بترسد بسبب سعی در تحصیل
آب ضرری بنفس یا عرض یا مال معتد به او برسد چه از جهت خوف از دزد باشد یا
درنده یا گم شدن در راه یا غیر اینها سیم ترسیدن از استعمال آب بجهت ناخوشی یا درد

در تیمم کردن

چشم یا ورم یا زخم یا دمل یا امثال اینها از چیزهائیکه با وجود اینها استعمال آب
موجب ضرر است اگر ملحق بجبیره یا آنچه در حکم آنست نبوده باشد چهارم آنکه
در استعمال آب مشقتی باشد که بحسب عادت تحمّل آن نتوان نمود و از این قبیل است
شدّت سرما و اگر استعمال آب سبب ترکیدن پوست بشره یا درشت شدن آن شود
بقسمیکه تحمّل آن بحسب عادت دشوار باشد تیمم میکند خواه سبب بیرون آمدن خون
بشود یا نه و خواه بسبب سردی هوا باشد یا نه پنجم تحصیل آب محتاج باشد بتحمّل منّت
و ذلت که بحسب عادت تحمّل آن ممکن نباشد چه بجهت باشد یا غیر آن و از این باب است
تحصیل دلو و ریسمان و مقدّمات گرم کردن آب هرگاه محتاج بآن باشد ششم آنکه
نتواند تحصیل آب نماید مگر آنکه آنچه دارد بذل نماید یا آنکه نقدی از مال خود
بذل نماید که بذل آن مضرّ بحال او باشد هفتم آنکه وقت گنجایش تحصیل آب یا
استعمال آن نداشته باشد هشتم آنکه آبیکه دارد کفایت از برای وضو یا غسل و تطهیر
بدن یا جامه نجس نداشته باشد پس جامه یا بدن را پاک میکند و تیمم بدل از وضو یا
غسل نماید نهم آنکه بترسد بعد از استعمال آبیکه دارد عطش بر خود یا مسلم دیگر
یا حیوان محترمی غالب شود س در زمانیکه تیمّم واجب شد اگر وضو بسازد یا
غسل کند صحیح است یا نه ج غیر تیمم در اینحال باطل خواهد بود مگر در بذل
مال و در تحمّل منّت و خواری و در تنگی وقت و در جائیکه ممنوع از مقدّمات طهارت
باشد نه خود آن س تیمّم بر غیر زمین میتوان کرد یا نه ج جائز نیست تیمّم
مگر بر زمین خواه خاک خالص باشد یا سنگ و یا گچ و یا آهک پیش از پختن آنها
یا غیر اینها از هر چیزیکه زمین گفته میشود هر چند رنگین باشد و هر چند غبار
از آن بدست نچسبد و جائز است تیمّم بر خاک قبر و خاکیکه دفعه دیگر بجهت تیمّم

استعمال شده باشد واحوط واولی آنستکه بخاک خالص تیمم کند با تمکن وبعد
بزمین وبعد بسنگ واگر زمین نباشد اصلاً تیمم نماید بغبار واگر ممکن نشد تیمم
نماید بگل اگر ممکن نباشد خشکانیدن آن س کیفیت تیمم را بیان فرمائید ج تیمم
عبارتست از زدن شکم دو دست بر زمین بیک مرتبه ومسح پیشانی ودو جبین
علی الاحوط بطول نه بعرض بتمام شکم دستها باهم از ابتدای رستنگاه مو تا
اول بینی وابروها واحوط مسح نمودن آنها است پس از آن مسح پشت دست راست
بشکم دست چپ از بند دستها تا سر انگشتان وبعد از آن مسح پشت دست چپ بشکم دست
راست بنحو مذکور وآنچه در وقت گذاشتن شکم دست بر پشت دیگری مس میشود
مسح آن لازم است نه مابین انگشتان وشرائطیکه در وضو گذشت در تیمم نیز معتبر
س تیمم بدل از وضو یا غسل یک ضرب کافیست یا نه ج اقوی کفایت یک
ضربت برای مسح پیشانی ودستها مطلقا واحوط آنستکه دو تیمم نماید یکی بدو
ضربت ویکی بیک ضربت وکفایت نمیکند در احتیاط آنکه تیمم اول را تمام کند
ودر ثانی اکتفا بیک ضربت جهت پشت دستها نماید و رعایت این احتیاط در تیمم
بدل از غسل ترک نشود **سؤال** نماز بر چند قسم است **جواب** بر دو قسم
واجب ومستحب اما نماز واجب در زمان غیبت امام علیه التحیة والسلام بر
پنج قسم است اول فرائض پنجگانه یومیه شبانه روزی دوم نماز آیات سوم نماز
طواف چهارم نمازیکه باجاره یا نذر یا عهد یا امثال اینها واجب شده باشد
پنجم نماز میت اما نماز جمعه که جمعی قسم علاحده قرار داده اند پس داخل در
پنجگانه یومیه میباشد س نماز جمعه واجب تخییری است یا عینی ج واجب
تخییری است نه عینی س عدد رکعات پنجگانه یومیه را بیان فرمائید ج عدد

در اقسام نماز است

رکعات نماز یومیه هفده رکعت است که عبارت میباشد از دو رکعت نماز
صبح و نماز ظهر چهار رکعت و نماز عصر چهار رکعت و نماز مغرب سه رکعت
و نماز عشا چهار رکعت و نماز چهار رکعتی در سفر و در هنگام ترس از دشمن
دو رکعت است قسم دویم در نماز مستحبی است و آن بسیار است ولکن اقتصار
میشود بنافله نمازهای یومیه شبانه روزی که آنها را رواتب مینامند پس هشت
رکعت نافله ظهر که پیش از نماز ظهر باید کرد و هشت رکعت نافله عصر است که پیش
از نماز عصر باید کرد و چهار رکعت نافله مغرب است که بعد از نماز مغرب باید
کرد و دو رکعت نافله عشاء است که از او وتیره مینامند نشسته بعد از نماز عشا
باید کرد و آن یک رکعت محسوب است و هشت رکعت نافله شب است که وقت آن
بعد از نصف شب است و هر چند نزدیک بصبح باشد بهتر است و دو رکعت
نماز شفع است که بعد از نماز شب باید کرد و یک رکعت نماز وتر است که بعد از
نماز شفع باید کرد و دو رکعت نافله نماز صبح است که پیش از نماز صبح باید کرد و
مجموع اینها سی و چهار رکعت است که عدد رکعات فریضه شبانه روزی با
نافله آن پنجاه و یک رکعت میباشد و نافله را هر دو رکعت بیک سلام ادا نماید
و اکتفا بحمد تنها و نخواندن سوره و قنوت میتوان نمود (س) نماز عید قربان
و عید رمضان واجبست یا نه (ج) در عصر امام یا نائب خاص واجبست اما
در این عصر مستحبست (س) اوقات نماز را بیان فرمائید (ج) اوقات نماز
بر چهار قسم است اول وقت مختص دویم وقت فضیلت سیم وقت منزلت چهارم
وقت اجزائی و وقت مختص از برای هر نماز مقداریست که ممکن باشد بحسب حال
شخص تحصیل شرائط در آن وقت و ادای آن نماز در آن و اگر از پیش واجد شرائط

باشد همانمقدار ادای نماز است امّا آنکه وقت مختص بظهر است مقدار ادای
ظهر از اوّل وقت ظهر است و آنکه مختص بعصر است مقدار ادای عصر از آخر
وقت عصر است و آنکه مختص بمغربست بقدر زمانیست که بتوان نماز مغرب را در آن
بجا آورد و آنکه مختص بعشاء است مقدار ادای چهار رکعت از آخر نیمهٔ شب است
و ما بین اینها وقت مشترکست امّا وقت فضیلت در نماز ظهر از وقت زوال آفتاب
از دائرهٔ نصف النهار در سمت راس تا اینکه سایه مثل شاخص شود و وقت
فضیلت نماز عصر بعد از نماز ظهر است تا آنکه سایه شاخص دو مثل آن شود و
بعد از فضیلت نماز ظهر و عصر وقت اجزائیست امّا اجزائی ظهر بعد از فضیلت
ظهر است تا آخر وقتش و امّا اجزائی عصر در دو وقتست یکی پیش از وقت
فضیلتش و یکی بعد از وقت فضیلتش تا آخر وقتش و امّا وقت فضیلت
مغرب از وقت غروبست تا بر طرف شدن شفق مغربی و آن سرخیست که در سمت
مغرب بهم میرسد بعد از غروب آفتاب و وقت فضیلت نماز عشاء بعد از
بر طرف شدن سرخی است از مغرب تا ثلث اوّل شب و اجزائی مغرب یک وقت است
بعد از فضیلتش تا آخر وقتش و وقت فضیلت نماز صبح اوّل پهن شدن سفیدیست
در افق مشرق که فجر صادق باشد تا سرخی مشرق نزده بعد از آن وقت اجزائیست
تا طلوع آفتاب و در نماز صبح وقت مشترک و مختص نیست س وقت اجزائی
یعنی چه ج یعنی نماز اداء است ولی فضیلت ندارد س آیا نماز تا کی
اداء است ج تا بقدر یک رکعت که از آخر وقت باقیست اگر مصلّی آنرا درک نمود
نماز را ادا بجا آورده نه قضا اگرچه باقی آنرا بعد از وقت بجا آورده و جائز نیست
تأخیر انداختن نماز را از وقتیکه از برای آن تحدید شده است و نه مقدّم داشتن

بران و اگر نماز پیش از وقت نمود باطلست چه تمام نماز پیش از وقت واقع شده
باشد چه بعض ان چه بعمد کرده باشد چه بفراموشی چه مسئله را دانسته باشد چه
ندانسته باشد چه وقت را بشناسد چه نشناسد **س** ایا جائز است اعتماد نمودن
بمظنه در داخل شدن وقت یا نه **ج** جائز نیست با ممکن بودن علم و قول دو نفر
عادل معتبر است و قائم مقام علم است علی الاقوی بلکه جواز اعتماد بر اذان شخص
معتمد و قول یک عادل بعید نیست بلی جائز است اعتماد بر مظنه هرگاه ممکن نشود
علم در هوای ابر و احوط انستکه در غیر هوای ابر از سائر اعذار صبر نماید تا
علم بدخول وقت حاصل شود و هرگاه ظاهر شود که مظنه او فاسد بوده است
باید اعاده کند نماز را هرگاه تمام نماز را در خارج وقت بجا اورده باشد و اگر
جزئی از ان در وقت واقع شده هرچند سلام واجب باشد اعاده نکند در صورت
جواز اکتفاء بظن مثل هوای ابر یا یقین بدخول وقت و اگر کسی مشغول نماز
عصر یا عشاء شود پیش از نماز ظهر و مغرب پس اگر متذکر شود در حالتیکه در
نماز باشد عدول نماید بنیت نماز پیش چه ظهر و چه مغرب اگر در وقت مختص
نباشد و الا احوط اعاده نماز است بعد از عدول و اتمام و اگر بعد از فراغ
باشد مجزیست ان را هرگاه در وقت مختص بنماز ظهر یا مغرب واقع نشده باشد
و بعد از ان نماز ظهر یا مغرب را بکند **س** ماهیت قبله و کیفیت استقبال بقبله را

قبله است

بیان فرمائید **ج** بدانکه قبله مکانیستکه خانه کعبه در ان واقع است و
محاذی ان تا باسمان و همچنین تا باخر زمین قبله است و حجر اسمعیل داخل قبله
نیست هرچند در طواف که داخلست و واجبست بر نماز گذار توجه بعین کعبه
و در حق بعید جهت کافیست **س** چیزهائیکه واجبست در انها رو بقبله بودن

چند چیز است ج پنج چیز است اوّل نماز واجب چه نمازهای شبانه روزی
باشد یا غیر آن و از آنجمله است نماز میّت و نماز مستحبیکه بنذر و مانند آن برخود واجب
کرده باشد بنا بر وجهیکه موافق با احتیاط است و نماز عید فطر و اضحی که در این
زمان واجب نیست حکم نماز واجب را دارد و همچنین فرائض یومیه که بر سبیل
استحباب اعادهٔ آن مینماید یا قضائیکه تبرّعاً از جانب میّت بجا میاورد حکم نماز
واجب را دارد و امّا نمازهای مستحبی پس اگر در وقت قرار گرفتن بر زمین باشد واجب
بنا بر احتیاط در آنها رو بقبله بودن و اگر در زمان راه رفتن و سواری باشد واجب
نیست حتّی در وقت تکبیر گفتن و غیر آن از سائر ارکان نماز دوّم حال انسان در حال
احتضار سیّم در حال نماز کردن بر او بقسمیکه سر او بطرف راست نماز گذار و
پاهای او بسمت چپ او باشد چهارم میّت در هنگام دفن او را بپهلوی راست
بخوابانند و سر را بسمت مغرب و رو و شکم و پیش روی بدن او رو بقبله باشد پنجم
حیوانیکه میخواهند او را تذکیه نمایند زیرا که در تحقق تذکیه شرطست رو بقبله بودن
آن حیوان در آن حال س کیفیت مکان نماز گذار را بیان فرمائید ج بدانکه
جائز است نماز در هر مکانیکه خالی باشد از هر نجاستیکه تعدّی نماید و جائز التصرّف
باشد چه مملوک باشد بسبب عین و منفعت هر دو یا منفعت فقط باجاره یا تحلیل
یا وصیّت منفعت از برای شخص یا غیر اینها و چه ماذون التصرّف باشد از برای
نماز کننده خواه باذن عام باشد یا باذن نماز کردن خواه باذن صریح باشد یا
غیر آن خواه مباح الأصل باشد مثل زمین موات یا غیر آن و چه شاهد حال
مالك بتصرّف داشته باشد برابطه که میان مصلّی و مالك باشد از صداقت و
غیر آن که منشأ رضای مالك باشد و معتبر است علم بهم رسانیدن از شاهد حال پس

در لباس مصلّی است

اگر علم بهم نرساند و مظنّه بهم رساند نمیتواند نماز کند در ملک غیر لکن اینهد
غیر صحرا و باغ است که بحسب تعارف و عادت مانع از داخل شدن نداشته باشد
مثل دیوار که نماز در انها مادامیکه آثار راضی نبودن مالک نباشد صحیح است
س آیا نماز جائز است در خانه پدر و مادر و فرزند و جد و جده و برادر
و خواهر و عم و عمه و خالو و خاله و صدیق بدون اذن ایشان یا نه ج جائز
نیست بنا بر اقوی و حال انها با سائر مردم مساوی میباشد س هرگاه عمداً
در حال اختیار در ملک غصبی نماز کند صحیح است یا نه ج باطل است هرچند نماز
مستحب باشد یا خود غاصب نباشد س اگر از روی جهل یا نسیان در ملک غصبی
نماز کند چه صورت دارد ج نماز صحیح است مگر در صورت جهل بحکم از روی
تقصیر و اگر عرفاً اجرت دارد ضامن است س هرگاه بغیر حق کسی را در ملک
غصبی حبس کرده اند یا انکه بجهة نفس محترمه خود یا دیگران گرفتار شده برفتن
در مکان مغصوب پس در انجا نماز کرد نمازش صحیح است یا نه ج اگر چاره بیرون
رفتن از انمکان غصبی ندارد نماز در انجا صحیح است س احکام پوشانیدن عورت
و لباس مصلّی را بیان فرمائید ج واجب و شرط است پوشانیدن عورت در نماز
واجب با قدرت و شعور و در نماز سنّت شرط است چه انکه نظر کننده باشد یا نباشد
و عورت در مرد قبل و دبر و بیضتین است و اما الیتین و ما بین رکبتین و سره
از عورت نیست و نه ما بین رکبه و نصف ساق و احوط پوشانیدن جمیع است و عورت
در زن که واجب است پوشانیدن ان در نماز تمام بدن است مگر صورت و دو کف دست
و ظاهر دو قدم هرچند احوط پوشانیدن جمیع انها است مگر از مقدار واجب
از موضع سجود از پیشانی س واجب است پوشانیدن موی سر بر زنان یا نه ج

در لباس مصلّی است

بلی واجب مگر کنیز و دختر نابالغ س پاک بودن لباس و بدن مصلّی واجب
و شرط صحت نماز در آنست یا نه ج بلی واجب و شرط صحت است س شرط است
در لباس مصلّی که مباح باشد یا نه ج بلی شرط است نه غصبی بلکه در مکان نماز ذکر
شد س هرگاه از روی اجبار یا علم بغصبی نداشتن یا فراموشی نماز کرد در لباس
غصبی صحیح است یا نه ج صحیح است بلی اگر در عرف کرا بر داشته باشد ضامنست
س آیا لباس مصلّی از چه جنس باید باشد ج جائز است از جمیع نباتات بغیر
وکتان وغیر آن و همچنین از پوست حیوان ماکول اللحم با تذکیه نمودن هرچند دباغی
نشده باشد و همچنین جائز است بودن رخت نماز گذار از پشم و کرک و موی و پر حیوان
ماکول اللحم هرچند تذکیه نشده باشد و یا از مرده کنده شده باشد و بر تقدیر کندن
واجبست شستن موضعیکه رسیده است ببدن مرده با رطوبت س اگر لباس مصلّی
جوهر محض باشد چه صورت دارد ج از برای مردان حرام و مبطل نماز است
اگرچه ساتر عورت نباشد مثل بند زیرجامه و غیر آن علی الاحوط اگرچه بعید
نیست صحت نماز در آن و اما از برای زنان مباح و جائز است چه در نماز و چه در
غیر نماز و ممزوج با نچه نماز در آن صحیح باشد هرچند ممزوج ده یک باشد بلکه اذا
مضمحل شود بنحویکه از جوهر بنامند جائز است از برای مردان نیز س ماهوت
که همیشه مسلمانان در بازار خودشان مشغول بیع و شرای آن هستند و همیشه علما و
ارباب دیانت و اهل خبره میخرند و میپوشند در این زمان بعضی شبهه در میان
انداخته اند که احتمال قاطی کردن بعضی از اجزاء غیر ماکول اللحم در ماهوت میرود
و بمحض القای این شبهه را یا در نماز احتراز و اجتناب لازمست یا نه ج لازم نیست
س جائز است رخت مصلّی طلا باف باشد یا نه ج از برای مردان جائز نیست

در لباس مصلی است

بلکه نماز باطلست اگرچه ساتر عورت هم نباشد و از برای زنان مباح و جائز است
س انگشتر طلا در دست نمودن مرد چه صورت دارد ج حرام است ولی حرام
نیست همراه داشتن طلا در نماز چه سکه دار باشد چه غیر سکه دار س حمل نجس یا
متنجس مثل دستمال یا کیسه در نماز چه صورت دارد ج بلی جائز است س
چیزیکه ستر عورت نماید و نجس یا متنجس باشد به پیچد در جیب یا بغل کذارد ا باد
نماز جائز است یا نه ج جائز است و احوط اجتناب است س هرگاه زنی جز
لباس نجس پوشیدنی چاره ندارد در نماز تکلیفش چیست ج اگر ناظر محرمی حاضر
باشد با همان لباس نماز کند و اگر ممکن است تطهیر و ناظر محرم هم نباشد تطهیر
لباس نماید و نماز را بخواند س اگر زنی بغیر از لباس غصبی لباس ندارد و نامحرم
نیز حاضر نباشد در این لباس جائز است نماز کردن یا نه ج جائز نیست بلکه باید
برهنه نماز کند س اجزاء حرام گوشت مثل موی گربه و غیره در نماز حملش
جائز است یا نه ج اقوی عدم جواز صلوة و بطلان است هرگاه صدق کند نماز در
ان مثل اینکه چسبیده باشد بلباس س اجزاء انسان مثل مو یا دندان همراه
مصلی باشد نمازش صحیح است یا نه ج بلی صحیح است اگرچه از غیر باشد س هرگاه
نجاست در لباس مصلی باشد و فراموش کند با ان لباس نماز کند نمازش صحیح است
یا نه ج صحیح نیست و اعاده باید کرد و اگر وقت گذشته باشد قضا میکند س اگر
لباس نجس بود و مصلی نمیدانست بعد از نماز مطلع شد نمازش چه صورت دارد
ج صحیح است و اگر وقت باقیست بهتر انستکه اعاده کند و اگر وقت گذشته قضا
بر او نیست س اذان و اقامه واجبست یا مستحب ج اذان مستحب مؤکد است
در نمازهای پنجگانه یومیه و احوط عدم ترک اقامه است از برای مردان مگر در مواضع

سقوط آن و در سایر نمازها مشروع نیست پس گفتنش بقصد مشروعیت
حرامست و فرقی نیست در فرائض یومیه ما بین آنکه ادائی باشد یا قضائی در
سفر باشد یا در حضر در نماز جماعت یا فرادی در حال صحت باشد یا مرض نماز
گذار مرد باشد یا زن بلی در اداء و حضر و جماعت و حال صحت و در بارهٔ مردان
تأکد استحبابش بیشتر است س کیفیت اذان و اقامه را بیان فرمائید ج
اذان چهار تکبیر است بلفظ الله اکبر و دو شهادت توحید بلفظ اشهد ان لا
اله الا الله و دو شهادت رسالت بلفظ اشهد ان محمداً رسول الله و شش
حی علی که دو تای آن بلفظ حی علی الصلوة و دو تای آن بلفظ حی علی الفلاح
و دو تای آن بلفظ حی علی خیر العمل و دو تکبیر مانند پیش و دو تهلیل بلفظ
لا اله الا الله و شهادت بر ولایت حضرت امیر المؤمنین ع جزء اذان نیست
ولکن بقصد قربت بعد از ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله خوبست و اگر
بقصد جزئیت بگوید حرامست و اقامه مثل اذانست مگر آنکه در اول آن دو
تکبیر نیست و در آخر آن یک تهلیل نیست و زیاده باید کرد بعد از حی علی خیر العمل
دو قد قامت الصلوة پس فصول اذان هیجده فصل است و فصول اقامه هفده
فصل س هرگاه مصلی اذان و اقامه را فراموش کند داخل در نماز شود چه
صورت دارد ج اگر پیش از رکوع رکعت اول متذکر شد جائز است نماز را
قطع کند و اذان و اقامه را بگوید و نماز را از سر بگیرد و داخل در نماز شود و بهتر
قطع نکردنست س هرگاه کسی وارد مسجد شد که نماز جماعت بگذارد دید که
امام جماعت از نماز فارغ شده و صف جماعت بهم خورده ولکن دو نفر یا زیاده
از اهل جماعت باقی هستند بر چنین کسی گفتن اذان و اقامه جائز است یا نه ج

جائز است س مقارنات نماز چند چیز است ج مقارنات نماز یازده چیز است
اوّل نیّت و حقیقت آن و آنچه معتبر است در آن از قصد و تعیین نمودن در آنچه
مشترک باشد و قصد قربت گذشت در مبحث وضو و قصد وجوب در واجب و
استحباب در مستحب و ادا در وقت و قضا در غیر وقت و اتمام در حضر و قصر در
سفر و غیر اینها ضرور نیست و وقت نیّت اوّل نماز است و حاصل میشود باینکه
در حین شروع تکبیرة الاحرام با نیّت باشد و معتبر است مستمر داشتن نیّت را تا
آخر نماز و واجب است نیّت در جمیع نمازهای واجبی و شرط است در همهٔ نمازها
دوّم قیام است و واجب است ایستادن در نماز واجبی خواه یومیّه باشد و خواه
غیر یومیّه در حال تکبیرة الاحرام و قیام متّصل برکوع و آن آخر جزء از قیام است
که از آن برکوع میرود و در حال قرائت و بعد از رکوع هرچند در حال ذکر سنّت
باشد و قیام در حال تکبیرة الاحرام و قیام متّصل برکوع رکن است و مراد برکن
جزئیست که ترک کردن آن باطل کند نماز را هرچند سهوا باشد س قیام
یعنی چه ج یعنی ایستادن برروی دو پا در حال اختیار و پاها را از یکدیگر
اینقدر دور نگذارد که بیرون رود از صورت قیام و همچنین پاها استقرار داشته
باشد در حال قیام س اگر عاجز شد از ایستادن شد چکند ج اگر
ممکنست تکیه کند و اگر ممکن نشد و عاجز شد بنشیند و اگر از نشستن عاجز شد
نشسته تکیه کند و اگر از آنهم عاجز شد بخوابد بدست راست رو بقبله و اگر از آنهم
عاجز شد بخوابد بدست چپ و اگر از آنهم عاجز شد بخوابد برپشت و پاها رو
بقبله باشد و اگر احوالش بهتر شد بعکس مذکور برگردد و اگر کوتاهی کند نمازش
باطل است سیّم تکبیرة الاحرام بدانکه واجبست تکبیرة الاحرام و آن رکن نماز است

وباطل میشود نماز بترک آن خواه بر وجه عمد باشد یا سهو یا جهل و معتبر است
در آن انچه معتبر است در نماز بزیادتی قصد افتتاح بان پس اگر شروع بتکبیر
کند و تمام نشده داخل رکوع شود ماموم یا غیر او و یا در بین برخاستن
بگوید نماز او باطلست و واجبست تلفظ کردن بتکبیرة الاحرام بلفظ الله
اکبر و همزهٔ قطع چه بجهر بگوید چه باخفات س هرگاه تکبیری گفت و شک
نمود که تکبیرة الاحرام است یا تکبیر پیش از رکوع یا تکبیر بعد از رکوع چه باید
کرد ج در چنین صورت باید تکبیرة الاحرام قرار دهد س هرگاه
تکبیری گفت شک میکند که این تکبیر پیش از رکوع بود یا تکبیر بعد از رکوع
چه باید کرد ج باید بنا را بر تکبیر پیش از رکوع گذارد چهارم قرائت و
واجبست در رکعت اول و دوم از فرائض خواندن فاتحة الکتاب و یک سوره
تمام پس از آن و جائز است اکتفا کردن بحمد تنها در حال مرض و تعجیل بجهت
امر مهمی و واجبست اسقاط سوره با تنگی وقت و خوف و شبه این دو از
مقامات ضرورت و هرگاه عمداً مقدم بدارد سوره را بر حمد نماز باطل میشود
بنا بر اصح اگر اکتفا بان نماید و اعادهٔ سوره را ننماید و الا صحیح است اگر بکند
بعدم قصد امتثال س حمد رکن نماز است یا نه ج رکن نیست بلکه واجبست
و جزء است در همهٔ نمازها چه در نماز واجب و چه در نماز سنت و جزئیت
آن در حال التفات است س اگر حمد را فراموش کرد نماز باطلست یا نه
ج باطل نمیشود اگر هنوز داخل رکوع نشده و بخاطرش آمد پیش از
خواندن سوره حمد را بخواند و بعد سوره را و اگر بعد از سوره باشد حمد را بخواند
و سوره را بعد از آن اعاده کند و چیزی بر او نیست و احوط آنکه دو سجده

در احکام قرائت

سهو بخواند برای زیادتی سوره و اگر داخل رکوع شده باشد یا بعد از رکوع
باشد و بخاطرش آمد اعادهٔ حمد و چیزی بر او نیست و لکن دو سجدهٔ سهو برای
فراموشی حمد بخواند احتیاطاً **س** اگر شک کند در خواندن حمد و سوره
بعد از داخل شدن در رکوع چه صورت دارد **ج** این شکها اعتبار ندارد
س هرگاه شک کند در خواندن حمد بعد از داخل شدن در سوره چه باید کرد
ج اعتبار در این شک نیست و اگر شک کند در آیه بعد از داخل شدن به
آیه دیگر احوط خواندن آیه مشکوکه است بنیت قربت مطلقه **س** آیا واجبست
رعایت ادای حروف از مخارج و غیر اینها یا نه **ج** بلی واجبست رعایت مخارج
و رعایت حرکت اعرابیه و بنائیه و تشدید و سکون لازم و بعضی مراعات
مد واجب را که مد متصل باشد هم واجب دانسته اند لکن دلیل واضح بر وجوب
مد مطلقاً نیست ولی احتیاط در مد واجب ترک نشود و حفظ ترتیب ما بین
آیات و کلمات و حروف و موالات ما بین اینها واجبست **س** آیا جائز است
وقف بحرکت و وصل بسکون یا نه **ج** در وقف بحرکت و وصل بسکون احتیاط
ترک نشود **س** تنوین یا نون ساکنه اگر بحروف یرملون برسد ادغام واجبست
یا نه **ج** احتیاط بمراعات آن ترک نشود **س** در رکعت سیم و چهارم مخیر است
در خواندن حمد و تسبیح اربعه یا نه **ج** بلی مخیر است و افضل تسبیح اربعه
خواندنست چه از برای امام و چه برای ماموم و چه منفرد **س** تسبیح اربع
یکمرتبه خواندن کافیست یا نه **ج** بلی یکمرتبه خواندن کافیست و احوط سه مرتبه
خواندنست **س** چهار سورهٔ عزیمه را در نماز خواندن جائز است یا نه **ج**
جائز نیست بلکه حرام است **س** آیا در قرائت جهر و اخفات واجبست یا نه

در احکام رکوعست

ج بلی واجبست از برای مردان در نماز صبح و در دو رکعت اول و دوم نماز مغرب
وعشاء جهر کردن و در نماز ظهر و عصر اخفات نمودن و از برای زنان تخییر است
در نماز جهریه و بهر اخفات واین دو قیدست که نامحرم صوت او را نشنود
والا معتبر است اخفات پنجم رکوعست واجبست در هر رکعت از فرائض یومیه
یک رکوع و آن رکنست و زیاد کردن و کم نمودن آن عمداً یا سهواً باطل میشود
نماز مگر جماعت که زیادتی در آن بنحویکه خواهد آمد مبطل آن نیست و لازمست
خم شدن در آن بنحو متعارف تا بحدیکه هرگاه دستهای او موافق حال او باشد برسد
بزانوهای او و احوط رسیدن کف دستها است س هرگاه کسی رکوع را فراموش
کرد و رفت بسجده پیشانیش بمهر نرسیده متذکر شد چکند ج برگردد بقیام
و برود برکوع و ذکر رکوع را بگوید نمازش صحیح است س هرگاه بقصد رکوع خم
شد و فراموش کرد رکوع را و رفت بسجده پیشانیش بمهر نرسیده بیادش افتاد
تکلیفش چیست ج منحنیاً برگردد تا بحد رکوع و رکوع را بجا آورد و راست شود
و برود بسجود و نماز را تمام کند و بعد از آن احتیاطاً اعاده نماز نماید اگر اصل رکوع را
فراموش کرده باشد و اگر فراموش نموده طمأنینه و ذکر یا قیام بعد از رکوع را بجا
نیاورد س ذکر رکوع واجبست یا نه ج بلی واجبست س اذکار رکوع
چیست ج اذکار رکوع مجزیست یکمرتبه گفتن ذکر کبیر و آنکه سُبحانَ رَبّیَ العَظیمِ
وَبِحَمْدِهِ است یا ذکر صغیر سه مرتبه سُبحانَ الله و در حال ضرورت کفایت میکند یک
مرتبه و مستحبست که طاق بخواند آنرا که عبارتست از سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه
باشد ششم سجود است و آن واجبست در هر رکعتی از نماز واجب دو سجده و اگر ترک
شود دو سجده در یک رکعت از نماز باطل میشود نماز خواه عمداً باشد یا سهواً باشد یا جهلاً

در احکام سجودات

وهمچنین باطل میشود نماز هرگاه دو سجده زیاد کند در یک رکعت عمداً یا سهواً
و کم کردن یک سجده یا زیاد کردن آن مبطل نیست بنا بر اصح مگر آنکه از روی عمد
باشد س سجود بچه محقق میشود ج تحقق سجده بهم رسیدن و گذاشتن پیشانی
بر وجهیکه عرفاً سجده کردن شود و کفایت میکند رسیدن مقدار درهم از
پیشانی بما یصح السجود علیه س حد پیشانی چه مقدار است ج بحسب طول
از اول رستنگاه موی سر است تا سر دماغ و ابروها و بحسب عرض ما بین دو جبین
س آنچیزها که در سجده معتبر است چند چیز است ج هفت چیز اول گذاشتن
شکم دستها و زانوها و دو انگشت بزرگ از پاها از طرفیکه طول قدم با ان منتهی شود
علی الاحوط با گذاشتن پیشانی بر زمین و با اخلال بیکی از این هفت موضع عمداً
باطل میشود بخلاف صورت سهو و فراموشی و نخوان دو عاجز چهر س هرگاه عاجز
شد از گذاشتن شکم دستها بر زمین چکند ج باید پشت دستها را بدل از شکم
قرار دهد و با عجز از آن جزئیکه بکف دست نزدیکتر است آنرا بگذارد الاقرب فالاقرب
دوم ذکر است بنحویکه در رکوع گذشت و احوط در اینجا اینست که بجای العظیم
الاعلی بگوید یعنی سُبْحَانَ رَبِّیَ الْاَعْلٰی وَبِحَمْدِهِ بگوید هرگاه اختیار تسبیح کبری نماید
واگر تسبیح صغری را اختیار نمود سه دفعه سُبْحَانَ اللّٰهِ بجهت سیم طمانینه و آرام
گرفتن بقدر ذکر واجب چهارم بودن هفت عضو مذکور بر زمین از ابتدای
شروع در ذکر تا فراغ از ذکر پنجم برداشتن سر از سجده اولی و نشستن بحالت
اعتدال و اطمینان چنانچه در سر برداشتن از رکوع ذکر شد ششم آنکه خم شود از برای
سجود تا بحدیکه محل پیشانی مساوی با محل ایستادن شود س در سجده پستی و بلندی
تا چه حد ضرر ندارد ج بقدر آنکه چهار انگشت مضموم باشد مضر نیست

اگر کسی عاجز شود از سجده کردن چه کند ج باید خم بشود بقدر یکه بتواند و
محل سجود را بلند میکند بقدر یکه نتواند در پیشتر از ان سجده نماید و اگر هیچ قسم
نتواند خم شود بجای ان بسر اشاره مینماید و اگر نتواند بسر اشاره کند بدو چشم
اشاره نماید و اگر انهم نشود بیک چشم اشاره نماید و واجبست برداشتن چیزیرا که
بران سجده کند س بر چند چیز سجده میتوان کرد ج چیزیکه ما یصح السجود علیه
میباشد زمین است و هر چه از زمین میروید مگر انچیزهائیکه انسان میخورد و میپوشد
و معدنیکه خارج از اسم ارض باشد و کاغذ اگر از غیر حریر باشد چه رنگ دار باشد
یا بیرنگ سجود بران جائز است و احوط ترک ماخوذ از حریر است س بشاخ ابنوس
سجده صحیح است یا نه ج بلی صحیح است اگرچه کنده باشد س بر تنباکو و توتون
سجده میتوان کرد یا نه ج بلی میتوان کرد س بر پوست انار و پوست بادام و
پوست گردو و پوست هندوانه و پوست خربزه سجده کردن صحیح است یا نه ج بر
پوست بادام و گردو اگر منفصل از مغز باشد جائز است و اما بر انها در حال
اتصال و بر سایر مذکورات محل اشکالست احتیاط ترک نشود س بر قلم و قصب
یعنی نی و مسواک و کاه و علف سجده جائز است یا نه ج بلی جائز است و انچه
تما یصح السجود علیه ذکر شد در حال اختیار است ولکن افضل تربت حضرت سید
الشهداء علیه السلام است و در حال اضطرار یا تنگی وقت اگر تمکن از اشیاء مذکوره
نشد بر ثوب پنبه و کتان سجده کند و اگر انهم میسر نشود بر پشت دست کند هفتم
تشهد است و ان واجبست ولکن رکن نیست در رکعت دوم از هر نمازی بعد از
سجدۀ اخیره و در رکعت سیم از مغرب و رکعت چهارم از عشاء و ظهر و عصر و
کیفیت ان گفتن شهادتین و صلوات فرستادن بر محمد و ال او است و ظاهر انستکه

در تشهد و سلام است

متعین است که باین نحو بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ
لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
و غیر از این مجزی نیست و واجب نشستن بقدر ذکر واجب و همچنین واجب است
قرار گرفتن در حال ذکر و واجب است در ذکر محافظت بر عربیت س هرگاه
فراموش کند تشهد اول را و بخاطرش بیاید پیش از داخل شدن در رکوع چکند
ج واجب است که برگردد و بنشیند و تشهد را بجا آورد و برخیزد و نماز را تمام
کند و از برای قیام بیجا دو سجدهٔ سهو احتیاطاً بجا آورد و همچنین هرگاه قرائت
یا تسبیحات را خوانده باشد س هرگاه بعد از داخل شدن برکوع بخاطرش آید
که تشهد را نخوانده چکند ج نماز را تمام کند و بعد از نماز واجب است قضای
تشهد را بخواند و دو سجدهٔ سهو واجب بجا آورد س اگر پیش از سلام متذکر
شد که تشهد آخر را نخوانده چه باید کرد ج باید برگردد و تشهد را بخواند
و نماز را تمام کند س اگر بعد از سلام بخاطرش آمد که تشهد آخر را نخوانده
چکند ج آنرا بخواند نه بقصد اداء و قضاء و سلام را هم بگوید و دو سجدهٔ سهو
واجب بجا آورد اگر منافی که عمداً و سهواً نماز را باطل میکند بجا نیاورده باشد
س اگر دو سجده را در رکعت آخر فراموش کرد و سلام نماز را داد و بعد
بخاطرش آمد که دو سجده را نکرده تکلیفش چیست ج برگردد و سجده را بجا
آورد و تشهد را بخواند و سلام نماز را بدهد و دو سجدهٔ سهو واجب برای سلام
بیجا بجا آورد اگر منافی عمدی و سهوی سر نزده باشد و احوط اینست که نماز را دوباره
اعاده کند س هرگاه در رکعت آخر یک سجده را فراموش کرد و سلام نماز را داد
چه صورت دارد ج سجده را بجا آورد نه بقصد اداء و قضاء و نماز را تمام نماید

و در سجدهٔ سهو واجب بلکه چهار سجده بکند هشتم سلام است و آن از جمله
اجزاء واجبهٔ نماز است بیرون میرود بآن شخص از نماز و از برای آن دو صیغه است
یکی اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی عِبادِ اللهِ الصّالِحِینَ و دیگر اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ و
احوط عدم اکتفاء است بصیغهٔ اولی بلی جائز است اکتفا بصیغهٔ ثانیه و افضل
بلکه احوط خواندن هر دو صیغه است و واجب نیست اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ
وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ بلی مستحب و از توابع تشهد دوم است و بآن از نماز بیرون
نمیرود و بهتر محافظت بر آنست اگرچه ترک آن موجب بطلان نیست اگرچه عمداً
باشد و احتیاطاً در اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ ضم کند وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ را و ترک
نکند و معتبر نیست در بیرون رفتن از نماز قصد خروج در وقت سلام دادن بلکه
با وجود نیت خلاف و قصد بیرون نرفتن از نماز خارج از آن میشود اگرچه بهتر
در اینحال اعادهٔ نماز است نهم ترتیب است و آن واجبست در نماز ما بین افعال
و اجزاء آن و با عمل آوردن چیزی از آن در غیر محل عمداً باطل میشود و اما سهواً
پس اگر در ارکانست یعنی رکنی را بر رکن سابق مقدم داشتن نیز موجب بطلان
نماز میشود و در غیر آن چون اتیان برکوع پیش از اتیان بقرائت و همچنین در اجزا
غیر رکنیه بعضی نسبت ببعض دیگر مبطل نیست و با امکان رعایت ترتیب در
آنها در صورت داخل نشدن در رکنی از ارکان واجبست عود بسوی سابق و با ترتیب
عمل آوردن عملش صحیح است دهم موالاتست و آن واجبست در افعال نماز یعنی
پی در پی بودن آنها باینکه فعلیکه محو صورت نماید نشود و همچنین واجبست در
تکبیره موالات میان کلمات آن و همین حکم در قرائت و اذکار و تسبیحات جاریست
نسبت بکلمات و آیات و حروف و با بقاء محل اعاده مینماید هر یا کلمه را که رعایت

موالات بدان نکرده و با فوات محل هرگاه ترک موالات از روی عمد بوده
نماز باطل والّا صحیح است بشرط آنکه موالات در نماز فوت نشده باشد
پانزدهم ذکر است و آن عبارتست از اذکار رکوع و سجود و تسبیحات اربع
چنانچه پیش گذشت س قنوت در نماز واجب باشد ج واجب نیست
بلکه مستحبست بقنوت در هر یک از فرائض یومیه غیر از نماز جمعه چه در
صلوة جهریه باشد چه اخفاتیه و بهتر ترک نکردن آنست و محل آن پیش
از رکوع رکعت ثانیه است بنابر اصح بعد از فراغ از قرائت س اگر فراموش
کرد قنوت را و رفت برکوع و در رکوع بیادش آمد چکند ج بعد از رکوع
و قبل از سجده آنرا بجا میاورد و اگر در این وقت متذکر نشد بعد از فراغ از نماز
بجا میاورد اگرچه زمانش هم طول بکشد س هرگاه کسی عمدا قنوت را ترک نمود
جائز است در غیر محل بجا آورد یا نه ج جائز نیست و آنچه مذکور شد در غیر
نماز جمعه بود امّا در نماز جمعه پس مستحبست دو قنوت یکی پیش از رکوع رکعت
اولی و یکی بعد از رکوع رکعت دوّم س آیا مستحبست در هر نافله قنوت یا نه
ج بلی مستحبست و مؤکد است در نافلهٔ وتر س آیا در قنوت معتبر است قول
مخصوصی یا نه ج معتبر نیست بلکه کفایت میکند آنچه را که اختیار میکند از
ذکر و دعا س در قنوت جائز است یک سبحان الله یا یک بسم الله یا یک لا اله
الّا الله یا نه ج بلی جائز است چه تعجیل در اتمام نماز داشته باشد یا نه و بهتر
متابعت ادعیهٔ ماثوره و ادعیهٔ قرآنیه و کلمات فرج است خصوصا در جمعه و
وتر س سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ از کلمات فرج است یا نه ج معلوم نیست
احوط خواندن آنست بقصد قرآنیه س آیا در قنوت و غیر قنوت از سائر افعال

نماز دعا کردن بفارسی جائز است یا نه ج مشکل است دعا بفارسی چه در
قنوت وچه در غیر آن وهمچنین آیات مخلوط ماده س تعقیبات نماز بعد از نماز
چه فرائض وچه نوافل مجملی از ثواب آن بیان فرمائید ج ثوابش لا یعد ولا
یحصی است چنانچه در اخبار اهل بیت علیهم السلام مذکور است واثر آن در زیاد
شدن روزی بیشتر است از سفر کردن بجهة کسب رزق وتعقیب از برای فریضه
مؤکدتر است از تعقیب از برای نافله وتعقیبات بسیار است ودر این رساله گنجایش
ذکر آنها نیست وافضل تعقیبات در نماز واجب وسنت تسبیح حضرت فاطمه ع است
وکیفیتش این بخواست که اول سی وچهار مرتبه الله اکبر وسی وسه مرتبه الحمد لله
وسی وسه مرتبه سبحان الله بگوید وسنت است بعد از هر نماز فریضه سوره قل
هو الله احد خواندن وهمچنین پیش از آنکه بگرداند دو پای خود را سه مرتبه بگوید
أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَأَتُوبُ
إِلَيْهِ ودر حدیث است که هر کس بخواند آنرا آمرزیده شود گناهان او وهر چند مثل
کف دریا ها باشد وهمچنین سنت است بعد از نماز صبح ومغرب در هر یک هفت
مرتبه بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ که باعث
دفع هفتاد نوع از انواع بلاها میشود که پست تر آنها ریح وبرص ودیوانگی
واگر از اشقیا باشد محو میشود از دیوان ایشان ونوشته میشود در سعداء
س کیفیت نماز آیات وسبب آنرا بیان فرمائید ج بدانکه سبب آیات عبارت
از گرفتن آفتاب وماه است چه تمام قرص آنها گرفته شود وچه بعض آنها وزلزله
چه از آنها خوف حاصل شود یا نه وبادهای سیاه وسرخ وزرد بنحو غیر معتاد و
تاریکی شدید وصاعقه وعلامات مخوفه که در آسمان ظاهر میشود یا در زمین

چون فرو رفتن آن و مدار در خوف بر اغلب ناس است و ترسیدن نادر از ایشان
مناط حکم نیست س نماز خوف و کسوف تا چه وقت ادا میباشد ج
وقت اداء خسوف و کسوف از اول گرفتن قرص تا تمام انجلاء است بنا بر اصح
و همچنین نماز هر آیتی که وقت آن وسعت نماز را داشته باشد پس وقت اداء آن
نماز عبارت از آن وقت و احوط در کسوف و خسوف آنستکه پیش از شروع
در انجلاء بنیت قربت ادا نماید و بعد از شروع در انجلاء و قبل از تمام انجلاء
بنیت قربت مطلقه کند و اما اگر آیه بنوعی باشد که وقت آن وسعت نماز را نداشته
باشد مثل زلزله که اغلب اوقات بر این وجه است و مثل صیحه و رعد و برق شدید
پس واجبست که مقارن آن شروع در نماز کند و اگر عصیان نموده و مقارن آن بجا
نیاورده باید در غیر آن وقت بجا آورد و تا آخر عمر اداء است س نماز آیات چند رکعت
ج دو رکعتست در هر رکعتی پنج رکوع و دو سجود و تفصیل آن اینستکه تکبیرة
الاحرام بگوید حمد و سوره بخواند و بعد برود برکوع و ذکر رکوع را بگوید و بعد
راست شود و حمد و سوره را بخواند و برود برکوع و ذکر رکوع را بگوید و راست شود
و حمد و سوره را بخواند و برود برکوع و راست شود و حمد و سوره بخواند و برود
برکوع و راست شود و حمد و سوره بخواند و برود برکوع و باز راست شود برود
بسجود و هر دو سجده را بجا آورد و راست شود شروع برکعت دوم کند و همچنانکه در
رکعت اول مذکور شد رکعت دوم را بجا آورد و بعد تشهد بخواند و سلام بدهد
مثل سائر نمازهای یومیه س نماز آیات چند قنوت دارد ج پنج قنوت دو
قنوت از آن در رکعت اول یکی پیش از رکوع دوم و یکی پیش از رکوع چهارم و در رکعت
دوم سه قنوت یکی پیش از رکوع اول و یکی پیش از رکوع سیم و یکی پیش از رکوع پنجم

و این قنوتها مستحب است و واجب نیست و همچنین مستحب است پیش از هر رکوع و بعد
از آن تکبیر گفتن و همچنین مستحب است سمع الله لمن حمده گفتن بعد از رکوع پنجم در
رکعت اوّل و بعد از رکوع پنجم در رکعت دوّم س آیا فرقی هست در شکیات
و سهویات میان نمازهای آیات و یومیّه یا نه ج فرقی نیست و هر چه در آنجا معتبر است
در اینجا هم معتبر است حتّی در رکوعاتش مثل اینکه شکّ میکند که آیا چهار رکوع
کرده ام یا پنج بنا را بر اقلّ میگذارد و نمازش صحیح است س مبطلات نماز چند چیز است
ج مبطلات نماز ده چیز است اوّل حدث مطلقاً و آن در هر وقتیکه واقع
شود نماز را باطل میکند اگر چه در میم آخر سلام باشد چه عمداً چه بفراموشی مگر
در مواضعیکه ذکر آنها گذشت از مسئله مسلوس و مبطون و مستحاضه س
احداثیکه نماز را باطل میکند آیا وضو و غسل و تیمّم را باطل میکند یا نه ج بلی
باطل میکند س حدث اصغر یکه صادر شد و غسل را باطل کرد دوباره باعث
غسل میشود یا نه ج غسل نمیخواهد ولکن وضو باید بگیرد بجهة نماز و هر چه
مشروط بطهارت است دوّیم تعمّد تکفیر است علی الاحوط یعنی گذاشتن یکی از دو
دستها بر دیگری بنحویکه عامّه میکنند خواه در زیر ناف یا بالای از آن در حال اختیار
نه در حال تقیّه سیّم التفات کردن بتمام بدنست بطرف پشت سر یا بجانب یمین یا
یسار بلکه بسوی ما بین یمین و یسار نیز اگر بنحوی باشد که بیرون برود بسبب آن از
استقبال پس جمیع اقسام مذکوره مبطل نماز است در حال اشتغال بذکر و الّا در غیر
التفات بجمیع بدن بطرف پشت سر اشکالست و در التفات بروتنها بطرف پشت سر
مطلقاً اشکالست اگر چه احوط بطلانست س هرگاه کسی سهواً التفات کند بقدریکه
خارج نشود بآن از مشرق یا مغرب نمازش صحیح است یا نه ج بلی صحیح است هر چند

بتمام بدن باشد چهارم تکلّم کردنست عمدًا هرچند بدو حرف مهمله باشد و امّا سهوا
پس مبطل نیست هرچند بگمان بیرون رفتن از نماز باشد یعنی چنین خیال کند که
از نماز بیرون رفته است س در نماز تنحنح کردن یا نفخ کردن یا ناله کردن یا آه
کشیدن و نحو اینها چه صورت دارد ج عیبی ندارد و آنکه ذکر شد در تکلّم بکلام
آدمیین بود امّا قرآن و دعا و مناجات و امثال اینها پس خواندن و گفتن آنها
ضرر ندارد مگر آنکه بر وجه محرّم باشد مثل آنکه دعا بر مؤمن کند ظلمًا یا آنکه آیه
سجدهٔ تلاوت نماید و احوط ترک دو سوره خواندنست در یک رکعت اگرچه اقوی
جواز است با کراهت س اگر کسی در اثناء نماز بر مصلّی سلام کند بقصد تحیّة
تکلیف آن مصلّی چیست ج جائز است از برای مصلّی ردّ آن بلکه واجبست اگر
چه سلام بغیر از صیغهٔ قرآنیّه باشد س اگر ترک کند جواب سلام را چه صورت
دارد ج نماز صحیح است اگرچه گناه کار است و واجبست آنکه جواب مثل صیغهٔ
سلام باشد هرچند بغیر صیغهٔ قرآنیّه که سلام علیکم است بوده باشد و بهتر
مراعات مثلیّت در تعریف و تنکیر و افراد و جمع است در صیغ اربعه که عبارت
از سلام علیک و السّلام علیک و السّلام علیکم و سلام علیکم پنجم قهقهه
کردنست اگرچه از روی اختیار نباشد علی الاحوط و آن خنده ایست که مشتمل
بر آواز و مدّ و ترجیع باشد و احوط اجراء احکام بطلان بر مطلق آواز است و
تبسّم که آنرا لب خنده گویند مبطل نیست اگرچه عمدًا باشد ششم گریستن با آواز
بجهة امر دنیوی اگر از جهة فوت آن باشد و اگر از جهة طلب آن باشد مبطلیّت
آن معلوم نیست اگرچه احوطست و مبطلیّت گریستن در صورتیکه گریستن
عمدًا باشد پس هرگاه سهوًا باشد موجب فساد نمیگردد س دیگر گریستن با آواز

چه میفرمایند ج احتیاط لازم اعادهٔ آن نماز است وگریستن برای امر اخروی
اگرچه با آواز باشد مبطل نیست و کسیکه بی اختیار شود در گریستن در امر دنیوی
عمل او باطلست علی الاحوط هفتم فعل کثیر یا قلیل است که صورت نماز را برهم
زند هشتم خوردن و آشامیدن است اگرچه قلیل باشد و فرو بردن چیزیکه در
دهن است ضرر ندارد و مستثنی است از این حکم آب خوردن در نماز وتر برای کسیکه
تشنه باشد و قصد روزه هم کرده باشد و بترسد از آنکه صبح داخل شود و باید
میان محل نماز گذارد و دو گره آب بقدر دو گام یا سه گام بیشتر نباشد و اتیان بمنافیات
دیگر هم نکند نهم گفتن آمین بعد از سورهٔ فاتحة الکتاب است عمداً باختیار پس در
حال سهو و اضطرار ضرر ندارد دهم شک در عدد رکعات نماز دو رکعتی یا سه
رکعتی یا در دو رکعت اول از نمازهای چهار رکعتی است یازدهم زیاد کردن
جزئی یا کم کردن در نماز است عمداً س شکیات بر چند قسم است ج بر سه
قسم است اول اعتباری در آن نیست باین معنی که اعتناء باین شک نباید نمود
قسم دوم در هر صورت بعد از فکر که در شک ماند باطلست قسم سیم صحیح است
با شرائطیکه ذکر میشود س آن شکهائیکه اعتبار ندارد چند نوعست ج
بر پنج نوع میباشد اول شک بعد از سلام است باینمعنی که سلام نماز صبح را مثلاً
داد شک میکند که آیا یک رکعت کرده ام یا دو رکعت اعتناء بچنین شکی نکند و
نمازش صحیح است و همچنین در سایر نمازها و عدم اعتناء بشک بعد از فراغ از نماز
در صورتیست که یکطرف شک صحیح باشد چنانچه در مثال مذکور است والا باطل
مثل اینکه بعد از فراغ از نماز صبح شک کند که آن نماز یک رکعت بوده یا سه رکعت
که در اینصورت آن نماز باطل است و واجبست آنرا اعاده نماید دوم شک

بعد از وقت یعنی وقت نماز ظهر یا عصر گذشته داخل بوقت مغرب شده شکّ
میکند که آیا نماز ظهر و عصر را کرده یا نه اعتبار بشک نیست و قرار بدهد که نماز
را کرده ام ستّم شکّ بعد از محلّ مثل آنکه بعد از حمد شکّ کند که تکبیرة الاحرام
گفته ام یا نه بگوید که گفته ام و همچنین در اثناء سوره خواندن شک میکند که حمد را
خوانده ام یا نه بگوید خوانده ام و همچنین اگر از آیه بآیه گذشته دیگر شکّ اعتبار
ندارد علی اشکال و همچنین در هر فعلیکه داخل بفعل دیگر شده حتّی در مستحبّات
مثل قنوت چهارم شک کثیر الشّک است و اعتباری بشکّها و نیست چه شکّ او
در بین نماز باشد یا بعد از نماز و چه در عدد رکعات و چه در افعال آنها و چه شک
در دو رکعت اوّل یا در دو رکعت آخر و مدار در کثیر الشّک نظر باهل عرف و
نیست بر کثیر الشّکها بلکه ضبط عمل خود نماید بریک یا چیزی دیگر یا کسی را مراقب حال
خود کند در نماز اگر چه بهتر اینست پنجم شکّها امام و ماموم است با ضبط و
حفظ نمودن دیگری بر وجه علم و اگر ظنّ باشد خالی از اشکال نیست اگر چه الحاق
آن بعلم خالی از قوّت نیست و اعتباری بشکّها نیست پس هر یک رجوع نماید بدیگری
و عمل بمقتضای آن کند و کیفیّت اطّلاع هر یک از حال دیگری باشاره و قرائن و
آیات مناسب حال و ذکر است مثل آنکه سه سبحان الله از برای اعلام بر سه رکعت
بگوید و اگر هر یک یقین بر چیزی داشته باشد یا گمان بچیزی رجوع باعتقاد خود
کند س آن شکّها نیکه در هر صورت نماز را باطل میکند بیان فرمائید ج
شکّ در رکعات نماز دو رکعتی از نمازهای واجب است مثل نماز صبح یا نماز مسافر
یا نماز طواف و غیره مگر نماز احتیاط که ذکر خواهد شد و شکّ در عدد رکعات
نماز سه رکعتی یعنی نماز مغرب مثل آنکه شکّ کند در حال تسبیح اربع که آیا دو رکعت

باشد احتیاط اینست که فکر کند تا از صورت نماز کذا بیرون رود اگر هنوز بیرون نرفته علمش به دو رفت برگردد و حمد و سوره را بخواند و نماز را تمام کند نمازش صحیح است و اگر علمش به سه رفت تسبیح اربع را تمام کند و سلام نماز را بدهد و اگر در شک بماند در هر صورت که باشد خواه پیش از اکمال سجدتین و خواه بعد از آن نمازش باطلست و شک در نمازهای چهار رکعتی که پای یک در میان باشد در هر جا که شک اتفاق افتد و در شک باقی بماند نمازش باطلست و شک در نمازهای چهار رکعتی که پای دو در میان باشد پیش از اکمال سجدتین مثل آنکه قنوت میخواند شک میکند که آیا این دو رکعتی است یا چهار رکعتی بعد از فکر اگر علم یا مظنه اش بجایی نرفت و بحال شک باقی ماند نمازش باطلست خواه در رکوع باشد و خواه در قیام بعد از رکوع و خواه در سجده اول باشد و احوط در سجده اخیره خصوص بعد از ذکر و قبل از رفع راس معامله بعد از اکمال و اعاده نماز است و شک در عدد رکعات باین معنی که نمیداند چند رکعت کرده و شک شش و هفت و زیاده که هر دو طرفش باطلست و شک دو و پنج و سه و پنج در غیر حال قیام و دو و سه و پنج و غیر اینها از موارد دیگر طرف اقلش صحیح است الا صور آتیه ص این شکها اینکه باطل کننده نماز نیست و نماز در آنها صحیح است چند صورت دارد ح بر هشت صورت است اول شک میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین بقدر مسمی تروی کند هر گاه علمش بطرفی قرار گرفت نمازش را تمام کند و اگر در شک باقی ماند بنا را بر سه گذارد و یک رکعت دیگر بخواند که چهار رکعت شود و سلام نماز را بدهد و بدون منافی برخیزد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد نمازش صحیح است دویم شک میان دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد و

سلام نماز را بدهد بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته
بجا آورد نمازش صحیح است و دو رکعت ایستاده را اوّل بخواند بعد دو رکعت
نشسته را سیم شکّ میان دو و چهار است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار
میگذارد و سلام نماز را میدهد بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا میاورد
چهارم شکّ میان سه و چهار در هرجا که باشد بنا را بر چهار گذارد و نماز
را تمام کند و بعد یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا یاورد
و دو رکعت نشسته افضل است پنجم شکّ میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین
بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند بعد از آن دو سجدهٔ سهو واجب بجا
میاورد امّا شکّ در حال قیام باید فرو بنشیند پس در این هنگام شکّ او
بر میگردد بمیان سه و چهار و بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام کند و یک
رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و بعد دو سجدهٔ سهو بعمل آورد
از برای قیام بیجا احتیاطاً ششم شکّ درمیان سه و پنج است در حال قیام
فرو می‌نشینی و بنا را بر چهار میگذاری و نماز را تمام میکنی بعد دو رکعت نماز
احتیاط ایستاده و دو سجدهٔ سهو احتیاطا بجا میاوری هفتم شکّ میان سه
و چهار و پنج است در حال قیام باید بنشیند و بنا را بر چهار گذارد و نماز را
تمام کند بعد دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته نماز احتیاط بجا آورد دو
رکعت ایستاده را مقدّم بدارد بر دو رکعت نشسته و دو سجدهٔ سهو بقصد احتیاط
نیز بجا آورد هشتم شکّ درمیان پنج و شش است در حال قیام باید بنشیند و
نماز را تمام کند و بعد دو سجده سهو احتیاطاً از برای خراب شدن قیام بجا آورد
و دو سجدهٔ سهو بجهة شکّ چهار و پنج پس احکام نماز احتیاط را بیان فرمائید

در نماز احتیاط

ج نماز احتیاط واجبست وکیفیت ان چنانستکه بعد از سلام پیش از منافی برخیزد ونیت نماز احتیاط در قلب قصد کند قربة الی الله از انچه احتمال دارد که کم شده وان مثلا یا یکرکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته وتلفظ بنیت در اینجا جایز نیست وهمچنین شرط نیست قصد وجوب لکن احوط ترك نکردنست پس بعد از نیت تکبیرة الاحرام بگوید مثل تکبیر نماز وقرائت حمد کند بدون سوره واخفات دران نماید حتی در بسمله بنا بر احوط ورکوع و سجود کند وتشهد وسلام بخواند بنحویکه در نماز میخواند واگر یکرکعت ایستاده باشد تشهد وسلام را متصل بان نماید س اگر کسی نماز احتیاط را ترك کند واعاده نماید فریضه را که شك دران نموده چه صورت دارد ج کفایت میکند اگر ابطال عمل نماید ولکن گنه کار است وچنین عمل نکند س هرگاه شکی در نماز کرد وبنا بان شك گذاشت وسلام نماز را داد وخواست نماز احتیاط کند یا یکرکعت یا دو رکعت کرده بعد یقین نمود که اصل نمازش تمام بوده ایا نماز احتیاط را باید بکند یا نه ج نماز احتیاط را احتیاج نیست در صورت اولی ودویم وثالث نماز احتیاط را استحبابا اتمام میکند ونمازش صحیح است وهمچنین اگر بفهمد کم بودن نماز را پیش از نماز احتیاط ان کمی را تمام کند اگر مبطلیکه عمدا وسهوا مبطل باشد بعمل نیاورده باشد س اگر بعد از اتمام کردن نماز احتیاط فهمید که موافق اتفاق نیفتاده نماز احتیاطیکه کرده مثل انکه دو رکعت نشسته ودو رکعت ایستاده کرد بعد مطلع شد که یکرکعت کم بوده اصل نمازش چه صورت دارد ج احتیاط اینستکه یکرکعت ناقص را بکند واحتیاط اعادهٔ کردن اصل نماز است اگرچه صحت ان بوجهی نیست وبهتر اعاده است در جمیع

صور یا علم بکم بودن بعد از نماز احتیاط یا در بین آن س اگر عمل باحتیاط نمود
و شک کرد که آیا نماز احتیاط یا کم بودن اصل نماز موافق بوده یا نه چه کند ج
نمازش صحیح است و اعتنا بچنین شکی نکند س هرگاه در اثناء نماز احتیاط شک
میکند که آیا یک رکعت یا دو رکعت چه کند ج بنا بر صحت گذارد یعنی اگر یک رکعت
باید بکند بگوید یک رکعت اگر دو رکعت باید بکند بگوید دو رکعت س در
نماز احتیاط سهواً کلام بیجا اتفاق افتاد سجده سهو دارد یا نه ج بلی سجده سهو
واجبست بلکه در جمیع منافیات و غیره که در اصل نماز میباشد در این هم میباشد
س در نمازهای مستحبی اگر شک واقع شود چه صورت دارد ج در باقی ماندن
بشک مخیر است ما بین اقل و اکثر مثل آنکه شک کند که این یک رکعت یا دو رکعت هم
کدام که بنا را گذاشت صحیح است ولی بنا را بر اقل گذارد بهتر است س در نماز مستحبی
سلام بیجا یا کلام بیجا یا غیره اتفاق افتاد سجده سهو میخواهد یا نه ج سجده سهو
ندارد بلکه اگر تشهد فراموش شده باشد یا سجده فراموش شده قضا ندارد س اگر
کسی شک کند در اثناء نماز یا اینکه این نماز ظهر است یا عصر تکلیفش چیست ج باید
بنا را بظهر قرار دهد یعنی بقصد ظهر نماز را تمام کند اگر نماز ظهر را نکرده باشد
اگر شک کند که این رکعت آخر مغرب است یا اول عشاء چه باید کرد ج از آخر مغرب
قرار دهد س مظنه در اثناء نماز حکم یقین را دارد یا نه ج در رکعتین
اخیرتین از رباعیه حکم یقین را دارد بلا اشکال و در غیر آن محل اشکال است
هرگاه کسی شک کند بعد از اکمال سجدتین در میان دو و سه و بنا را بر سه گذاشته
و برخواست یک رکعت هم کرد شد چهار رکعت هنوز برکوع نرفته مظنه اش به دو شد
چه کند ج باید رکعت را خراب کند و بنشیند بر زمین و بنا را بر دو گذارد و تشهد را بخواند

و برخیزد و باقی ماندهٔ نماز را تمام کند و بعد از سلام دو سجدهٔ سهو برای قیام بیجا
بجا آورد بقصد احتیاط نه بنیت وجوب س هرگاه در حال قیام شک کند
ما بین سه و چهار و بنا را بر چهار گذاشت بعد یقین کرد که از رکعتیکه برخواسته
یک سجده نکرده چه باید کرد ج در اینصورت نمازش باطلست و باید بهم زند
و از سر بگیرد س احکام سهویات و کیفیت آنرا بیان فرمائید ج سهویات
بر چند قسم است اول سهو در طهارت از حدث مثل آنکه شروع در نماز نمود
باعتقاد اینکه با وضو است و در اثناء متذکر شد که وضو نداشت نمازش باطلست
و همچنین است حال غسل و تیمم دویم سهو در طهارت از خبث است باینمعنی که
عالم بود بنجاست ثوب یا بدن خود و غافل شد از تطهیر قبل از شروع در نماز و
در اثناء نماز یا بعد متذکر شد که بدن یا لباسش نجس بوده نمازش باطلست سیم
سهو در قبله است پس اگر در اثناء نماز معلوم شد که انحراف از قبله نموده پشت
بقبله بوده یا اینکه بسوی یمین و یسار بوده ظاهر اینستکه نمازش باطلست و اگر
ما بین یمین و یسار قبله بوده صحیح است چهارم سهو در مکانست باینمعنی که در
مکانی شروع بنماز نمود باعتقاد اینکه مکان مباح است بعد در اثناء نماز مطلع
شد که مغصوب بوده باید نماز را قطع کند اگر ممکن نباشد منتقل شدن بمکان
مباح بدون منافی و استیناف نماز در مکان مباح لازمست مگر در صورتیکه وقت
مضیق بوده باشد پس آنچه که از نماز عمل آورده صحیح است و بقیهٔ نماز را در حین خروج
از آن مکان مغصوب بعمل آورد اگر زیادتی تصرف بواسطهٔ نماز بعمل نیاید پنجم سهو
در لباس است پس اگر در اثناء نماز معلوم شد اینکه لباس او از جنسی است که
نماز در آن جایز نیست و جاهل بود پس اگر نزع ممکنست بنحویکه موجب فعل منافی

نشود نزع نماید و نماز را تمام کند و در غیر مغصوب ترک نشود اعاده بعد از اتمام
احتیاطاً و اگر ممکن نشود نماز را قطع کند و استیناف نماز را بالباس بی عیب
نماید س اگر کسی در نماز سهواً چیزی را کم کند بعد بخاطرش بیاید حکمش چیست
ج هرگاه رکنست و داخل در رکن دیگر نشده برگردد و آن را بجا آورد و اگر
داخل در رکن شده نمازش باطلست و همچنین در صورت زیاد کردن رکن مطلقاً
و اگر غیر رکن باشد و محلش باقیست برگردد و آن را بجا آورد نمازش صحیح است و
اگر از محلش گذشته است ضرر ندارد س سجدهٔ سهو در چه واجبست ج
بجهت کلام بیجا سهواً یا بگمان اینکه از نماز بیرون رفته است و سلام
بیجا سهواً و تشهد فراموش شده و سجده فراموش شده بلکه بجهت هر زیاده و
نقیصه غیر از اجزاء مستحبه علی الاحوط و در شک چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین
س هرگاه در اثناء نماز تکلم بیجا یا سلام بیجا یا غیر اینها سهواً متعدد اتفاق
افتاد تعدد سجدهٔ سهو لازم است یا نه ج بلی تعدد در سجدهٔ سهو لازم است
س ترتیب در میان سجدهٔ سهو هست یا نه ج ترتیبی در سجود سهو نیست
بترتیب اسباب آن بنا بر اقوی امّا ترتیب مابین سجده و اجزاء فراموش شده اند
احتیاطیه پس بر این قرار است که سجدهٔ سهو را مؤخر از همه نماید و احوط تأخیر
اجزاء فراموش شده از رکعات احتیاط است اگر چه در فوت مفسد باشد و اقوی
عدم وجوب تعیین اسباب سجود سهو است در وقت اتیان سجدهٔ سهو س
کیفیت دو سجدهٔ سهو را بیان فرمائید ج کیفیت دو سجدهٔ سهو آنستکه نیت کند
که دو سجده میکنم از برای آنچه بعمل آورده ام از زیادتی و کمی در نماز بان نحوی که
واقع شده است قربةً الی الله و احوط آنکه قصد وجوب را زیاد نماید بر آنچه ذکر شد

باز یاد کند

وبرود بسجود وبگوید بِسمِ اللهِ وَبِاللهِ وَصَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یا انکه بگوید
بِسمِ اللهِ وَبِاللهِ اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ لکن خواندن
انچه زاید بر شهادت بوحدانیت وبرسالت بقصد قربت مطلقه س اگر
کسی بعد از نماز فراموش کرد سجدهٔ سهو را تکلیفش چیست ج هر وقت بخاطرش
امد بجا اورد واگر در بین نماز بیادش امد بعد از نماز اتیان بان نماید واگر
وضو نداشته باشد احتیاطاً وضو بگیرد انوقت اتیان بسجدهٔ سهو نماید س اگر کسی
شکیات وسهویات وظنیات ومنافیات وسجدهٔ سهو را نداند وهیچ کدام در
نمازش اتفاق نیفتد نمازش چه صورت دارد ج صحیح است نمازش لکن تحصیل
انها واجبست واگر ترک کند عمداً فاسق است س نمازهائیکه از مکلفین قضاء
شده چه عمداً وچه سهواً وچه معذوراً شرائط واحکام انرا بیان فرمائید ج
واجبست اتیان بقضای نمازهای واجبه غیر از نماز جمعه ونماز عیدین از کسانیکه
اتیان در وقت ننموده باشند وواجب نیست قضاء انچه واقع شده باشد در ایام
مخالفت از حق بر کسانیکه از اهل قبله باشند هر چند محکوم بکفر باشند مثل
غالی یا نباشند مثل سنی وانچه فوت شده باشد از نماز در حال طفولیت یا
دیوانگی یا بیهوشی یا کفر اصلی یا حیض یا نفاس اگر این امور در تمام وقت باشد
واگر در تمام وقت نباشد بلکه در یابد مقدار نماز را در وقت چه در اول وچه
در اخر واجبست قضاء ان نیز واگر مقدار یکرکعت وتحصیل شرائط اگر فاقد است
بلکه طهارت بتنهائی علی الاحوط از اخر وقت دریابد بدون عذر از اعذار فوات
نماز اداء واگر ترک نموده قضاء ان واجبست س در نماز قضاء ترتیب واجبست
یا نه ج بلی ترتیب واجبست در قضاء در نمازهائیکه ترتیب در اداء انها معتبر است

واحوط احتیاطاً بنشیند وسر بردارد و بازبرود بسجده وصیغهٔ مذکوره را بخواند وبعد از سجده سر بردارد وتشهد را تمام بخواند مثل تشهد نماز وبعد سلام دهد مثل اَلسَّلامُ عَلَیکُم وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ

مثل ظهرین یا عشائین از یکروز و در غیر آن ترتیب واجب نیست علی الاقوی
اگرچه احوط مراعات ترتیب است مگر آنکه ترتیب را نداند س در غیر قضاء
نماز یومیه رعایت ترتیب لازم است یا نه ج لازم نیست پس جائز است
قضاء کسوف پیش از خسوف اگرچه کسوف بعد واقع شده باشد همچنانکه جائز است
تقدیم آن بر یومیه هرچند یومیه پیش فوت شده باشد س هرگاه نماز ظهر
و مغرب فوت شود و نداند کدام پیش بوده و بخواهد تحصیل ترتیب کند چکند
ج باید یک نماز ظهر را بین دو مغرب بجا آورد یا مغرب را میان دو ظهر نماید
اکتفا میکند در حصول ترتیب بنیت واقعی هرگاه فوائت همه از یک صنف باشد
چون ظهر یا غیر آن پس نیت کند اوّل ظهر که از او فوت شده بعد دوم ظهر و هکذا
س کسیکه نماز قضا دارد ادا را در اوّل وقت میتواند بکند یا نه ج مخیر است که
هر کدام را که بخواهد در اوّل بکند ولی احوط مقدم داشتن قضا بر اداء است
خصوصاً هرگاه یک نماز قضا شده یا مطلق نماز از روز حاضر یکی باشد چه بیشتر بلکه
در صورت تاخیر ترک احتیاط نشود س اگر کسی در سفر نمازش فوت شده و در
حضر بخواهد قضاء آنرا اتیان کند و همچنین بعکس آن باید نماز قصر را بقصر بخواند
و تمام را تمام یا نه ج بلی اعتبار در قصر و اتمام در ادا نمودن آن بحال فوت یعنی
اگر در حضر نمازش فوت شده تمام کند قضاء آنرا هرچند در سفر باشد و اگر کسی
در اوّل وقت مسافر باشد و در آخر وقت حاضر یا در اوّل وقت حاضر باشد و در
آخر وقت مسافر اعتبار بحال فوت نماز است س هرگاه مرد قضاء نماز زنرا
شود قرائت جهریه را بجهر بخواند یا اخفات ج بجهر بخواند س اگر چند نفر را
استیجار نمایند از برای قضا نمودن نماز یک شخص یعنی از برای میّت واحد واجب است

در فضیلت نماز جماعت

مراعات ترتیب باشد ج واجب نیست خصوصاً اگر ولی میت یا وصی او یا متبرع
جاهل بترتیب فوت شده از میت باشد ونداند که خود میت عالم بترتیب بوده
ولکن احوط تحصیل ترتیب است خصوصاً هرگاه وصیت بثلث نموده باشد و
مصرفی غیر از صوم وصلوة تعیین نکرده باشد س نماز جماعت مستحبست یا
واجب ج مستحب مؤکد است در جمیع فرائض خصوصاً در نماز یومیه خصوصاً
هرگاه ادا باشد خصوصاً در صبح ومغرب وعشا خصوصاً از برای کسیکه در مسجد
باشد بلکه در حق کسانیکه اذان مسجد را میشنوند س فضیلت نماز جماعت را
بیان فرمائید ج بدانکه فضیلت نماز جماعت بر فرادی بیست وچهار درجه است
تا بیست وپنج درجه تا بیست وهفت درجه تا بیست ونه درجه وهر یک رکعت
از ان بیست وچهار رکعت محسوبست که هر رکعتی از ان محبوبتر است بسوی
خداوند عالم از عبادت چهل سال ونماز جماعت افضل است از نماز منفرد در
مسجد کوفه با وجود انکه محسوب بهزار رکعتست پس موافق این بیان نماز جماعت
افضل از هزار نماز است بلکه روایت شده که ان بدو هزار نماز محسوبست ودر روایت
شده که نماز پشت سر عالم برابر هزار نماز است لهذا اجر ان مضاعف خواهد
شد وبه هزار میرسد واگر در مسجد جامع واقع شود مضاعف میشود بحسب
تفاوت نماز در مسجد وغیر ان وان عبارتست از صد درجه پس مجموع درجات
بسیصد هزار منتهی خواهد شد واینها همه با اتحاد ماموم است واگر متعدد
شود مضاعف میشود در هر یک بقدر مجموع در سابق ان بده درجه وهمانکه
عدد انها از ده برده شد اگر اسمانها کاغذ شوند ودرختان قلم گردند ودریاها
مرکب شوند وانس وجن وملائکه نویسنده باشند نتوانند ثواب یک رکعت انرا

بنویسند و با جمیع انچه ذکر شد بدانکه ان واجب نیست مگر در جمعه و عیدین با
شرائط ان که در محل ان ذکر میشود و کسیکه قرائت حمد و سوره اش درست نباشد
و مقصر باشد در تصحیح نمودن ان پس اگر ممکن باشد از او تصحیح نمودن حمد و سوره در
وقت بجهت انفرادی بطریق صحیح با جماعت کفایت میشود و اگر در وقت ممکن
نشود او را تصحیح نمودن بجهت تنگی وقت و مانند ان معتبر است بر او حاضر شدن
بجماعت و اگر ممکن نباشد بهیچ وجه واجب نیست بر او جماعت ولکن احوط حاضر شدن
بر جماعت و مشروع نیست در نوافل حتی در نماز روز عید غدیر بنا بر اقوی
و احوط بلی مشروع است در صلوة استسقاء و باکی نیست بجماعت گذاردن
واجبیکه مستحب شده بسبب امر خارج چون نماز عید و فریضه از غیر کسیکه اتیان
بنحو تبرع باشد و همچنین فریضه که بجا میاورد بنحو اعاده بر وجه استحباب پس
مسافر بحاضر یا حاضر بمسافر یا اداء بقضاء اقتداء جائز است با نذر حج بلی جائز است
و همچنین است با اختلاف در وجوب و استحباب و اقتداء کسیکه فرائض یومیه
بجا میاورد بکسیکه فریضه طواف میکند و همچنین بعکس ان مشکل است بلکه اصل
مشروعیت جماعت در فریضه طواف خالی از اشکال نیست و جائز است اقتداء
کسیکه صلوة ایات میکند بکسیکه صلوة ایات دیگر میکند و همچنین در جنازه و عید
بلی نماز گذار در هر یک از این سه نماز اقتدا بدیگر در نماز دیگر نمیکند همچنانکه
اقتدا نمیکند بیومیه گذار در طواف گذار و همچنین در عکس جائز نیست بلکه احوط انکه
نماز عید گذار اقتدا بنماز استسقا گذار ننماید و همچنین در عکس بنصوص اگرچه
دو نماز موافق در نظم باشد و احتیاط در ترک جماعت در نماز احتیاط اگرچه
بنماز احتیاط باشد و همچنین احوط ترک ان است در نماز قلم مذکوره پس صد دیگه

جماعت بان منعقد میشود چند نفراست ج دو نفر است که یکی امام و یکی ماموم چه هر دو مرد باشند چه هر دو زن چه انکه ماموم زن باشد یا صبی غیر بالغ لکن احوط و اولی اکتفا نکردن بطفل است س اگر ماموم برکوع رفت و شک نمود در اینکه درک امام نموده ام یا نه حکمش چیست ج در اینصورت حکم نماید بدرک نکردن امام مثل کسیکه بیقین بداند که ادراک نموده و نماز او باطلست س هر گاه یقین دارد که در رکوع با امام ملحق نمیشود اقتداء کردن جائز است یا نه ج جائز نیست بلکه منتظر امام بشود تا در رکعت دیگر اقتداء کند س اگر ماموی بترسد که اگر ملحق بصف شود امام از رکوع سر بر میدارد پس چکند ج در اینحال در ان مکانیکه ایستاده اقتداء کند و تکبیرة الاحرام بگوید و برود برکوع بشرط انکه مانع از اقتداء در انمکان نباشد مثل حائل و بلندی جای امام و در حال رکوع یا بعد از رکوع ملحق شود بصف و احوط اینستکه کامرا برندارد بلکه پای خود را بر زمین بکشد هر چند لازم نیست لکن احوط اینستکه در حال ذکر حرکت نکند س انچه شرایط که در امام جماعت معتبر است بیان فرمائید ج در امام جماعت شرطست بالغ بودن و عقل داشتن و سالم بودن از جذام و برص و حد شرعی بعد از توبه را بعضی شرط دانسته اند و اقوی اینستکه شرط نیست بلی اقتدا کردن بکسیکه از اینها سالم باشد احوطست و همچنین شرطست در امام ایمان و طهارت مولد و عدالت و مذکر بودن اگر میان ماموین یا جمیع انها مذکر باشد و همچنین شرطست در امام که نشسته نباشد هر گاه ماموین ایستاده باشند و نیز شرطست که نبوده باشد میان امام و ماموم حائلی که مانع باشد دیدن امام را مگر انکه ماموم زن باشد و امام مرد و همچنین شرطست که نبوده باشد ماموم دور از امام یا از صفیکه پیش روی او میباشد نقدری که از روی

نامند واحوط دو تنبودن ماموم است از امام بیش از یک گام وهرگاه یکنفر یا
در صف پیش باشد با قبلی بیشتر ضرر ندارد چنانچه هرگاه در صف اخیر فاصله
بسیار میان هر یک از اهل آن باشد ضرر ندارد و همچنین در صفها میان ما دامیکه
دو گز زائد بر قدر معتبر نباشد و همچنین شرطست در جماعت که جای ایستادن امام
بلندتر از جای ایستادن ماموم نباشد بقدر معتدّ به اگر زمین سراشیب
نباشد واگر سراشیب باشد ضرر ندارد۲ و همچنین شرطست یکی بودن امام و
اینکه ماموم قصد اقتدا نماید و تعیین امام بکند س اگر ماموم قصد اقتداء
امامی را کرد و بعد معلوم شد که آن امام دیگری بوده چه صورت دارد ج
نماز او باطلست اگرچه عادل هم بداند او را س اگر کسی اقتدا با امام حاضر نماید
و چنین داند که شخصی است و بعد معلوم شود که شخص دیگر بوده حکمش چیست
ج اگر اولا و بالذات قصد کند اقتداء با امام حاضر و او را عادل میداند و
خیالش که او زید است بعد معلوم شد که عمرو است این نماز صحیح است اگر عمرو را
هم عادل داند واگر قصد اقتداء با امام حاضر بالتبع باشد بانحوی که قصد
اولی و بالذات اقتداء بزید است و خیالش اینکه امام حاضر او است بعد معلوم شود
که عمرو بوده است این نماز باطلست اگرچه عمرو را هم عادل بداند س
محاذی ایستادن ماموم با امام جائز است یا نه ج پیش ایستادن جائز
نیست واحوط تأخر ماموست در جمیع مساجدش س واجبست متابعت
کردن ماموم امام را در افعال نماز یا نه ج بلی واجبست و باید پیش از امام
هیچ فعلی را بجا نیاورد واحوط مؤخر بودن ماموست در افعال از امام
بانحوی که مقارن نباشد و اما در اقوال تکبیرة الاحرام باید بعد از امام

۲ مگر آنکه بسیار سراشیب باشد اما اگر امام پائین و ماموم در جای بلندی باشد ضرر ندارد م

بگوید و در غیر آن واجب نیست بنا بر مشهور لکن احوط است در سلام و تحمید و در بقیهٔ اقوال واجبه در صورت شنیدن س اگر امام بعد از تکبیرة الاحرام تکبیرة الاحرام دیگر بگوید و ماموم با تکبیرة الاحرام اول داخل نماز شده باشد حکمش چیست ج در اینصورت عدول بفرادی نماید س اگر ماموم سر بردارد از رکوع یا سجود یا برود برکوع یا سجود پیش از امام سهواً یا خطأً چه صورت دارد ج باید برگردد و با امام ملحق شود اگر امام نرسد باو و اگر بمجرد اطلاع امام برسد بر او چیزی نیست و نمازش صحیح است و اگر برنگردد عمداً آثم است ولی نمازش صحیح است و بهتر اعاده است س هرگاه ماموم در رکعت سیم و چهارم امام اقتدا نمود قرائت حمد و سوره واجب است بر او یا نه ج بلی واجب است و اگر نتواند حمد و سوره را بخواند اکتفا نماید بحمد تنها و اگر خواندن حمد منافی با متابعت باشد یعنی اگر بخواند حمد را متابعت از میان برود مثل آنکه رکوع امام را درک نمیکند احوط نیت انفراد است س اگر ماموم قرائت را فراموش نماید و وقتی متذکر شود که امام در رکوع داخل شده باشد یا داخل نشده باشد لکن خواندن حمد منافی متابعت باشد چه باید کرد ج احوط قصد انفراد است س اگر بعد از فراغ از نماز معلوم شود فاسق بودن یا کافر بودن یا بی طهارت بودن یا نیت نداشتن امام نماز ماموم باطل است یا نه ج باطل نیست و اگر در بین نماز معلوم شود عدول بفرادی کند و تمام کند نماز خود را س هرگاه امام در تشهد آخر باشد نیت اقتدا میتواند بکند که درک فضیلت نماز جماعت را بکند یا نه ج بلی میتواند و نیت میکند و تکبیرة الاحرام میگوید و مینشیند از برای تشهد با امام و بعد از آنکه امام سلام گفت برمیخیزد

ونماز را تمام میکند و حاجت بنوی استیناف نیت و تکبیر نیست و با این نحو تحصیل
فضیلت جماعت مینماید س هرگاه ماموم در نماز جهریه صوت یا همهمهٔ
امام را نشنود واجب است قرائت بخواند یا نه ج قرائت خواندن مستحب است واحوط
آنستکه بقصد قربت مطلقه بخواند نه بقصد جزئیت س هرگاه شخص
نماز ظهرش را بعصر امام اقتدا کند بقصد آنکه در دو رکعت آخر فرادی شود
ونماز عصر را هم بآن امام اقتدا کند این قصد جائز است یا نه ج جواز
بعید نیست خصوصاً اگر مستعجل باشد لکن احوط قصد نکردنست در اوّل
نماز س هرگاه شخص نماز مغرب را بعشاء امام اقتدا کرد و در قیام شک کرد
که این رکعت سیّم است یا چهارم حکمش چیست ج در قیام صبر کند تا امام
برکوع رود و سجدتین را بجا آورد و بعد از سجدتین معلومش شود حال
شکش ضرر ندارد س متابعت کردن ماموم در تشهّد امام که تشهّد او
نباشد مستحبّ است یا نه ج بلی مستحبّ است که متابعت کند امام را در تشهّد
وهمچنین در قنوت واحوط آنستکه در آنحال زانوها را از زمین بردارد بر کف
پاها بنشیند و دستها را بر زمین گذارد چنانکه احوط از برای او تسبیح است
بعوض تشهّد و تخلّف از قیام امام میجوید از برای تشهّد خود همچنانکه
تخلّف میجوید در هر فعلیکه بر او واجب و بر امام واجب نیست از رکوع یا
سجود و نحو اینها پس باتیان آنها میکند و بعد ملحق بامام میشود مگر در قرائت چنانکه
گذشت س کیفیّت نماز مسافر و شرائط او را بیان فرمائید ج شرائط
آن چند چیز است اوّل قطع مسافتیکه موجب قصر میشود و آن هشت فرسخ است
در رفتن یا برگشتن یا در رفتن و برگشتن هر دو که چهار فرسخ برود و چهار

فرسخ برگردد و معتبر نیست برگشتن در همان روز یا در همان شب بلی معتبر است

قاطعی از قواطع سفر مثل قصد اقامه ده روز در بین نباشد مثل هشت فرسخ

امتدادی س حدّ فرسخ شرعی چه قدر است ج فرسخ عبارت از سه

میل است و هر میلی چهار هزار ذراع بذراع دست که طول ذراع عرض

بیست و چهار انگشت است که هر انگشتی بعرض هفت جو و هر جوی بعرض هفت

مو از اواسط موی یابو باشد س هرگاه مسافت کمتر از هشت فرسخ باشد

اگرچه بقدر یکوجب باشد آیا کمتر قصر جائز است یا نه ج جائز نیست و اگر ندانند

که مسافت بحدّ مزبور رسیده یا نه تمام میکند س اگر مظنه قوی باشد

بحدّ مسافت بنحویکه نزدیک بعلم باشد یا از شیاع مظنّه قوی حاصل شود

اکتفا بان میتوان کرد یا نه ج اکتفا بعید نیست اگرچه احتیاط مطلوبست

و ترک نشود س ثابت شدن مسافت مزبوره بشهادت عدل واحد کافیست

یا باید بشهادت دو عادل باشد ج اکتفا بعید نیست لکن احتیاط خوبست

س هرگاه بیّنه عادله خبر داد باینکه مسافت بحدّ سفر شرعیست و بیّنه دیگر

شهادت داد برخلاف آن تکلیف چیست ج اقوی آنستکه تمام میکند لکن

احوط جمع است و لازم نیست پیمودن مسافت هرگاه مستلزم حرج باشد تا غیران

از چیزهائیکه در آنها حرج نیست مثل خبر گرفتن و فحص پس مقتضای احتیاط

مراعات است در تشخیص موضوع دویم آنکه مسافر قصد مسافت داشته باشد

س هرگاه کسی بمقدار مسافت را بیقصد رود مثل آنکه عقب دزد یا گریخته

و مانند آن برود و نداند که بقدر مسافت خواهد رفت یا نه یا آنکه برود در حال

دیوانگی بیقصد چه صورت دارد ج در اینصورت آنچه که رفته است

محسوب از مسافت نیست و باعث قصر نمیشود هرچند بسیار طول بکشد لکن اکر مسافت بقدر هشت فرسخ یا بیشتر باشد در برکشتن باید قصر کند س اکر کسی بعد از انکه بقصد رفتن دو بین رفتن قصد هشت فرسخ کند چه باید کرد ج باید قصر کند خواه مسافر بالاصاله باشد یا بالتبع مثل غلام و کنیز و زن و مانند ایشان هرچند بران راضی نباشد بلکه مجبور باشد بشرط انکه قصد مسافر را مستمر بدارند تا منتهی شدن مسافت س هرکاه اراده برکشتن نماید پیش از رسیدن بانچه کفایت میکند در حصول مسافت یا مترد شود در رفتن تکلیفش چیست ج باید نماز را تمام کند س اکر کسی بیرون رود بقصد مسافت و بعد از ان از برای او اتفاق بیفتد انتظار رفقای راه و رفتن او موقوف برفتن ایشان باشد چکند ج اکر حد ترخص نکذشته است باید تمام کند و اکر کذشته باشد چهار فرسخ یا زیاده اقوی قصر است اکر قصد ماندن ده روز را در انجا نداشته باشد و همچنین است در صورتیکه بقدر چهار فرسخ نرفته باشد یا اطمینان بامدن رفقه پس قصر نماید و اکر کمتر از چهار فرسخ رفته باشد و اطمینان بامدن رفقه هم نداشته باشد تمام میکند چهارم انکه جمع نکند با قصد مسافت عزم بر ماندن ده روز را در اثنای مسافت و نیز عارض شود او را این اراده در بین راه که اکر هر یک روی دهد باید تمام کند نماز را و در حکم اراده ماندنست در مسافت بوطن خود رسیدن س مراد از وطن چه مکانست ج وطن بر دو قسم است یکی وطن اصلی است که ان محل تولد انسانست و وطن اباء و اجدادش است و در ان شرط نیست شش ماه در انجا ماندن و نیز داشتن ملک بلی البته شرطست که قصد اعراض از ان نداشته باشد دوم وطن اتخاذی است

که از برای خود وطن قرار داده است و بنا بر قرار کرفتن در انجا است همیشه
و در ان شرط است صدق عرفی همین قدر که عرفا کویند وطن فلان شخص است دیکر
چیز دیکر شرط نیست پنجم انکه نبوده باشد از کسانیکه خانه او همراه او باشد
مثل انکه در جمیع اوقات در بیابانها بسر برد از قبیل اعراب بری و پاره از
ایلات یا انکه سفر شغل و عمل او باشد که نامیده شود باسم خاصی مثل مکاری
و ساربان و هیمه کش و قاصد و کشتی بان و تاجر و صاحب صنعتیکه در کردش باشد
در تجارت و صنعت خود و امثال انها پس اکر سفر کند صاحب عمل مذکور در
غیر عمل خود مثل انکه مکاری بزیارت رود یا بحج حکمش چیست ج باید قصر کند
اکر از شغل و عمل خودش در ان سفر دست برداشته باشد و الا باید تمام کند
و واجب میشود تمام کردن در سفر سیم هرکاه قرار داده سفر را عمل خود و در
سفر دویم نیز اظهر تمام کردن است اکرچه احوط جمع کردن است و هرکاه صدق کند
بر او قبل از سفر مکاری باجمال مثل انکه رفت و امد کند در مادون مسافت
بعد سفر کند احتیاط ترک نشود و منقطع میشود حکم مذکور بماندن ده روز در
وطن و بقصد ماندن ده روز در غیر وطن یا ماندن ده روز ششم انکه سفر او حرام
نباشد مثل فرار نمودن از جهاد و کریختن غلام و زن غایبتان حرام باشد مثل سفر
از برای ضرر مسلمین و مؤمنین و دزدیدن مال ایشان و اعانت ظالم در ظلم او و مضر
نیست معاصی که در سفر واقع میشود برسم اتفاق مثل غیبت کردن که باعث تمام
کردن نماز نمیشود پس سفریکه منافی با واجبی از واجبات باشد مثل تحصیل علم
واجبی که در سفر میسر نمیشود باعث تمام نمودن نماز میشود یا نه ج باعث نمیشود
بلی اکر سفر بقصد فرار از واجب باشد محل اشکال است احوط جمع است پس هرکاه

در قصر و اتمام است

کسی سفر کند از برای صید کردن لهو و لعب حکمش در قصر و اتمام چیست ج
اگر بسفر برود از برای اینمطلب نماز را تمام کند هفتم آنکه دور شود از دیوار
شهر یا قریه تا آنکه پیدا نباشد دیوار و نشنود اذان شهر یا قریه را و معتبر در
صدای مؤذن و چشم نظر کنند و گوش شنوند و بلد متوسط است چنانچه
معتبر است در هوا خالی بودن از شدت باد و غوغاء و هرگاه ببینند یا دیوار
یا مؤذن یا شنوند نباشد بنا بر تقدیر و فرض گذارد که بر فرض بودن حالهم
نحو بود و چه نحو نبود و فرق نیست در این شرط در میان رفتن و برگشتن هر چند
احوط در حال برگشتن جمع میان قصر و اتمام است یا تاخیر کند نماز را تا وارد شود
بمنزل و معتبر است شرط مزبور در بلد توطن و در بلد اقامت اشکالست احوط
جمع است قبل از خروج از محل ترخص و هرگاه سفر سفر معصیت باشد عقب
صید لهو رفته باشد یا بدون قصد حرکت نموده باشد معتبر موضع برگشتن است
و واجبست قصر بعد از تحقق شرائط گذشته س آیا مسافر در چند جا مخیر است
ما بین قصر و اتمام ج در چهار موضع که یکی مسجد الحرام و یکی مسجد حضرت
رسول ص و یکی مسجد جامع کوفه و یکی حائر حضرت سید الشهداء ع لکن افضل
اتمام است و احتیاط قصر است س حد حائر چقدر است ج قدر حائر
درست واضح نیست احوط آنستکه اکتفا بقدر متیقن شود و آن عبارت است از
اطراف ضریح مقدس جناب سید الشهداء ع و اقوی دخول تمام روضه مقدسه است
س مسافریکه در یک بلدی مثل حله یا بغداد در یک سمتان قصد اقامه کرده
میتواند بشرطیکه در وسط واقع شده عبور بسمت دیگران بکند یا نه ج بلی میتواند
و ضرر باقامه او نمیرساند بلی باید قصد کند اقامه در یک بلد را بر کفایت کند

در قصر و اتمام است

قصد اقامه دارد و جا که یک بلد گفته نشود مثل بصره با نسبت بعشّره و مثل مسجد
کوفه با نسبت بنجف اشرف و بغداد با نسبت بکاظمین و طهران با حضرت عبد العظیم
کربلا نیست در قصد اقامه قرار دهد که در یک بلد اقامه نماید و قصد اقامه در
مجموع کوفه و نجف مثلا کفایت نمیکند س مسافر بعد از قصد اقامه یا در
اثناء آن از حد ترخّص بیرون رفت و بازگشت نمود بمحل اقامه و قصد اقامه جدید
نکرد حکمش چیست ج احتیاط جمع است اگرچه اقوی اتمام است و اگر قصد
اقامه[۲] میتوان کرد یا نه ج بلی میتواند لکن قصد اقامه در میان خانهای صحرا
نشینان صحیح نیست مگر با اطمینان باینکه مدّت ده روز در آن زمین هستند و بجای
دیگر کوچ نمیکنند یا آنکه نیّت کنند که اگر کوچ نمایند او بماند و بعد از نیّت اقامه
عدول از آن ضرر ندارد س هرگاه کسی قصد اقامه کرده در بلدی و یک نماز چهار
رکعتی را تمام کرده بعد رأیش برگشت حکمش چیست ج تا زمانیکه در آن محل است
اتمام نماز معتبر است و همین که از محل اقامت خارج شود و عازم مسافت باشد
حکمش قصر است س شخص میتواند دو وطن از برای خود قرار دهد یا نه ج
بلی میتواند س هرگاه شخص فراموش کرده سفر خود را و نماز را تمام کرده چه صورت
دارد ج اگر وقت هست اعاده کند و اگر وقت گذشته قضا ندارد و مستحب
مؤکّد است از برای کسیکه نماز را قصر میکند اینکه بعد از هر فریضه که آنرا قصر نموده
سی دفعه بگوید سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا اِلٰهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ و بهتر آنستکه
این را غیر تسبیحات تعقیب قرار دهد س شرائط وجوب روزه چند چیز است ج
شش چیز است اوّل بلوغ دوّم عقل سیّم مسافر نبودن بسفریکه در آن قصر باشد
چهارم سلامتی از مرض بلکه جمیع مضاریکه برسد شخص بسبب آنها بر نفس محترمه

[۲] جدیده نماید در اینحال اتمام معین است س در صحرای خالی از آبادی قصد اقامه ج

در شرائط روزه

یا عرض محترمی یا از تلف شدن چیزیکه حفظ ان واجب باشد یا از مشقت شدید که
نتواند متحمل ان شود عادةً و مثل انها پنجم سلامتی از بیهوشی که غالب بر حواس
شده باشد ششم خالی بودن از حیض و نفاس و شرطست در صحت روزه چند
چیز اول هر چه که شرطست در وجوب روزه مگر بلوغ که از طفل ممیز چه دختر
باشد چه پسر روزه صحیح است لکن واجب نیست دویم و سیم ایمان و اسلام
چهارم انکه زمان قابل باشد از برای روزه یعنی مثل عید فطر و اضحی نباشد
و زمانیکه گنجایش بیجاه و یکروز نداشته باشد در جائیکه دو ماه متتابع واجب باشد
و همچنین ماه رمضان که روزه غیر ان واقع نمیشود در ان پس اگر روزه غیر ماه رمضان را
در رمضان قصد کند با علم باینکه رمضانست نه از ان محسوبست نه از رمضان
پنجم انکه کسیکه روزه سنت میخواهد بگیرد قضاء ماه رمضان بلکه غیر ان نیز مثل
کفاره ان و نحو ان در ذمه او نباشد اگر قضا از غیر باشد و اگر استیجار باشد بلکه
مطلق تحمل ضرر ندارد ششم اذن از برای زن و غلام و کنیز در روزه مستحب خصوصاً
از برای زن که رعایت احتیاط شدید در انست و در واجب موسع اذن معتبر
نیست بلکه مخالفت ضرر ندارد و مراعات احتیاط خوبست در ان و شرطست در
صحت روزه مستحب از فرزند عدم نهی از پدر و مادر بلکه اذن علی الاحوط اگر چه
اقوی صحت است مطلقا با عدم تاذی ایشان هفتم اجتهاد یا تقلید در حکم روزه که
میخواهد بعمل بیاورد و در جزء ان یا شرط ان اگر از جمله ضروریات نباشد مثل وجوب
روزه رمضان بلکه هرگاه علمی باشد ضرور نیست در ان تقلید پس اگر سهل انگاری
کند و اخذ مسائل روزه نکند و تروک در روزه را نداند و یا اخذ نماید از کسیکه
نباید اعتماد بان نماید مجرد امساک بنحو مذکور کفایت در امتثال روزه نمیکند

مکر امساک نماید از چیزهائیکه باید از آنها الا اکر شامل ترک وکث و همچنین است حکم
در غیر روزه از سایر عبادات بلی اکر غافل محض باشد و در واقع از انچه باید امسا
نمود امساک نموده باشد وجوب قضا بران معلوم نیست هشتم نیت قربت
پس صحیح نیست بدون چیزی از شرائط مزبوره و صحیح است روزه از مستحاضه اکر انچه
هست براو از غسلهای شب و روز بجهت نماز بعمل بیاورد و احوط آنستکه ترک
نکند انچه براو هست از وضو کرفتن و تغییر دادن پنبه و بخوان هرچند صحت روزه
توقف بر غیر غسل ندارد و امّا انچه موقوف صحت روزه بران از غسل ظاهر آنستکه
از غسلهای روز است و همچنین غسل شب کذشته علی الاحوط اکر پیش از فجر بعمل
نیاورد و اکر پیش از فجر غسل کند کافیست در صحت روزه و امّا غسل شب آینده
مدخلیت در صحت روزه کذشته ندارد هرچند احوط مراعات آنست نیز و همچنین
هرکاه بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر و عصر خون ببیند شرط نیست در صحت
روزه از برای غیر نماز غسل کردن پس ترک غسل در صورت دویم مبطل روزه نیست
هرچند تا بشب ترک شود بخلاف اول که اکر از برای نماز ترک شود روزه او
باطلست و شرط نیست پیش انداختن غسل نماز صبح را بر طلوع فجر اکرچه احوط تقدیم
غسل است بر فجر و اعاده است بعد از فجر اکرچه قصداً قبل بان غسل هم نداشته
باشد و فرقی نیست در شرط بودن غسل در میان کثیره و متوسطه و امّا وضو در
استحاضه قلیله شرط نیست نهم روزه از مریض صحیح است بانم ج اکر متضرر
شود صحیح نیست و معتبر است در ضرر رسانیدن علم یا ظن بلکه احتمال مساوی که
موجب خوف باشد کفایت میکند اکرچه در صورت احتمال جمع میانه صوم و قضا
احوطست و کافیست در حصول ظن اماره یا تجربه یا قول کسیکه مفید ظن باشد هرچند

کافر باشد س از مسافر روزهٔ واجب در سفر صحیح است یا نه ج صحیح
نیست مگر روزهٔ سه روز بدل هدی و همچنین روزه بدل بدنه از برای کسیکه بیرون
رفته باشد از عرفات قبل از غروب آفتاب عمداً س روزهٔ که نذر کرده باشد
گرفتن آن در سفر و حضر هر دو یا سفر تنها صحیح است یا نه ج صحیح است س
روزهٔ مندوب در سفر جائز است یا نه ج جائز است سه روزه از برای حاجت
در مدینهٔ مشرفه و در غیر آن اقوی بطلان است و احوط اتیان است برجاء س
صاحب اعذار مثل مریض و مسافر و غیره اگر روزه بگیرند جائز است از ایشان
یا نه ج مجزی نیست و واجب است قضاء بر ایشان مگر مسافریکه جاهل بحکم باشد
پس مجزی است روزهٔ آن بخلاف ناسی و اگر متذکر شود جاهل یا ناسی در اثناء روز
بمسئله واجب است افطار نمودن و جاهل در حکم عالم است اگر عالم باشد بحکم اجمالاً
س حائض و نفساء هرگاه حاصل شود عذر ایشان در جزئی از روز باید
افطار کند یا نه ج بلی افطار کند هر چند قلیلی پیش از غروب باشد یا منقطع
شود لحظهٔ بعد از طلوع فجر س هرگاه طفل در اثناء روز بالغ شود و کافر مسلم
شود تمام کردن روزه بر ایشان واجب است یا نه ج اما طفل پس اگر قصد روزه
کرده باشد و بعد بالغ شود وجوب اتمام بر او بعید نیست و همچنین اگر قصد
روزه نکرده باشد و بالغ شود قبل از ظهر و مفطری بعمل نیاورده باشد پس
وجوب صوم و تجدید نیت بر او بعید نیست و همچنین است کافر اگر پیش از ظهر مسلم
شود و افطار ننموده باشد بخلاف دیوانه و بیهوش اگر زائل شود دیوانگی و بیهوشی
از ایشان در اثناء روز س هرگاه مسافر پیش از ظهر حاضر شود و مریض حالش
بهتر شود روزه گرفتن بر ایشان واجب است یا نه ج اگر افطار ننموده باشند پیش از آن

واجب نیست بر ایشان روزه و اگر افطار نکرده باشند واجب بر ایشان تمام
کردن روزه و اگر حاصل شود عذر ایشان در اثناء روز پس مریض افطار
کند چه پیش از زوال بوده باشد چه بعد از زوال و امّا مسافر پس اگر خارج
شود پیش از ظهر واجب است افطار نماید چه در شب نیّت سفر نموده باشد یا نه
و اگر خارج شود بعد از زوال تمام نماید روزه را و بهتر آنستکه سفر ننماید
پیش از ظهر مگر در صورتیکه نیّت سفر را در شب نموده باشد س اگر مرد
پیر و زن پیر عاجز شوند از روزه گرفتن چه متعذّر باشد بر ایشان چه متعسّر
افطار نمایند باید ج بلی افطار نمایند و همچنین است حکم کسیکه صاحب
درد بسکه سیراب نمیشود و نمیتواند ترک آب خوردن نماید در تمام روز
ولکن واجب بر هریک از اینها در صورت مشقّت بودن روزه بر ایشان
بلکه در صورت تعذّر نیز علی الاحوط تصدّق نمودن از هر روزی یک مدّ از طعام
و شرط نیست علاوه براین دو انجو یا س از بر علی الاحوط و واجب نیست قضا
بر مرد پیر و زن پیر چه آسان شود روزه گرفتن بر ایشان فیما بعد یا نه و احوط
قضا است در صورت اوّل و امّا صاحب ناخوشی عطش پس اگر برء از مرض
از برای او حاصل شود در بین ان رمضان و رمضان آینده واجب بر او قضا
و واجب نیست اگر برء حاصل نشود و جائز است آب را سیر بخورد س اگر
زن حامله که وضع حمل او نزدیک باشد بترسد بر خود یا طفل در شکم یا بر هر دو
چه از تشنگی باشد چه از گرسنگی تکلیفش چیست ج واجب است افطار نماید
و همچنین زنیکه شیر میدهد طفل را و کم باشد شیر او و بترسد بر ضرر رسیدن
بطفل بسبب روزه گرفتن و فرقی نیست در میان آنکه بترسد بر گرسنگی یا تشنگی

طفل یا ضرر هم باشد و تصدق نماید زن از مال خود در عوض هر روزی یک مد
از طعام و قضا کند بعد از زوال عذر س در مرضعه میان مادر و مستأجره
و متبرعه در تعلق صدقه فرقی هست یا نه ج فرق نیست و همچنین فرق نیست
در طفل میان ولد نسبی و رضاعی و حلال زاده و حرام زاده س هرگاه ممکن
باشد بدل از برای مرضعه یا رفع ضرر از طفل روزه را میتواند بخورد یا نه
ج نمیتواند س اگر جماعت مذکوره که باید افطار نمایند روزه را بگیرند
روزهٔ ایشان باطل است یا نه ج باطل است و مسقط قضا نیست در جائیکه
قضا داشته باشد س زمان امساک نمودن در یوم روزه از چه وقت است ج
اول آن وقت طلوع فجر دوم است که صبح صادقش میگویند و باید ترک نماید
آن وقت امور را که خواهد آمد مگر جماع که باید ترک کند آنرا پیش از صبح و
در حکم جماع است استمناء و آخر وقت آن برطرف شدن حمرهٔ مشرقیه است و از سمت
راس گذشتن آن بنا بر احوط س در نیت روزه کفایت میکند قصد نمودن
قربةً الی الله یا نه ج بلی کفایت میکند ولی باید تعیین آن نماید هرگاه متعین
نباشد س قصد وجوب یا استحباب یا مثل آن یا اخطار ضرور هست یا نه
ج ضرور نیست س در نیت قصد قربت کردن بی قصد وجوب و تعیین
کافیست یا نه ج بلی کافیست اگر بداند که ماه رمضانست و اگر نداند و روزه
بگیرد بنیت غیر رمضان و بعد معلوم شود که ماه رمضان بوده پس اگر روزه
از غیر بوده کفایت میکند و مسقط قضا خواهد بود و الا محل تامل است لکن
در استحباب بلکه نذر و عهد اقوی لزوم تعیین است و همچنین کفارات و نذر مطلق
و روزهٔ مندوب محتاج است بتعیین س وقت نیت در روزه چه زمان است

ج وقت آن در شب است هرچند در جزو آن باشد و کفایت میکند هرگاه در
اول طلوع صبح صادق داعی بر امساک مخصوص در زمان مخصوص با او باشد
و قصد منافی آن نداشته باشد س اگر کسی ترک نماید عمداً نیت را تا داخل صبح
شود روزه او صحیح است یا نه ج صحیح نیست و قضا بر او واجب نه کفاره س
هرگاه بعد از روزه نیت منافی از او بعمل آورد پیش از صبح نیت باطل میشود یا نه
ج باطل نمیشود و تجدید نیت روزه ضرور نیست هرچند آن فعل جماع باشد
و اینها که ذکر شد در روزه واجب معین است مثل رمضان و نذر معین در
حال اختیار و اما در حال اضطرار مثل آنکه نداند امروز روز اول ماه رمضان است
یا امروز روزیست که نذر معین نموده است یا فراموش نموده باشد نیت را پس وقت
نیت باقیست تا بظهر و واجب است بر کسیکه علم بهم رساند بوجوب روزه امروز یا بخاطرش
آید بعد از فراموش نمودن آنکه فوراً نیت کند و گرنه روزه او باطلست و اما غیر روزه
معین واجب از قضاء روزه ماه رمضان و نذر مطلق جائز است نیت در آن تا
بزوال در وقتیکه منافی بعمل نیاورده باشد و روزه او صحیح است و بظهر شدن فوت
میشود وقت آن و اما در مندوب پس جائز است نیت نمودن تا پیش از غروب
آفتاب اگر بعد از نیت چیزی از روز مانده باشد س در اول ماه رمضان نیت
روزه گرفتن تمام ماه را نماید جائز است یا نه ج بلی جائز است و احتیاط بتجدید
نیت در هر شب ترک نشود س هرگاه مشتبه شود یوم آخر شعبان باول رمضان
تکلیفش چیست ج قصد قربت بروزه بنیت آخر شعبان یا بنیت روزه واجبی غیر از
رمضان نماید پس اگر در اثناء روز معلوم شد که از رمضان است محسوب از آن میشود
و اگر پیش از زوال معلوم شد تجدید نیت از رمضان نماید س مبطلات روزه

در مبطلات روزه است

س چند چیز است ج ده چیز است اوّل و دوّم خوردن و آشامیدن است که هر یک
مفسد روزه است عمداً نه سهواً و موجب قضا و کفّاره است مطلقاً چه معتاد
باشد ماکول مثل آب و نان چه غیر معتاد باشد مثل خاک و قطره درخت و
سنگ ریزه چه خوردن و آشامیدن آنها متعارف باشد و چه غیر متعارف هرچند
ماکول و مشروب متعارف باشد مثل فرو بردن بقیّه غذا که در بن دندان میماند
که آن مبطل است نیز عمداً ولی سهواً باطل نمیکند هرچند مقصّر باشد در خلال کردن
و احوط خلال کردن است هرگاه خلال نکرده باشد چنانچه احوط قضا کردن است
هرگاه خلال نکرده باشد و احوط نکشیدن فضلات است از سر بسوی حلق عمداً و
هرگاه بفضای دهن رسید دماغ یا اخلاط سینه را بیاورد و فرو برد باطل میکند لکن
انکشار مکیدن و طعام جویدن بجهت طفل یا مرغ و نخوان و چشیدن نمک طعام و نحو
آن چه صورت دارد ج سبب بطلان روزه نمیشود مادامیکه عمداً چیزی فرو
نبرد و احوط و اولی ترک امور مذکوره است بدون ضرورت و حاجت و اگر بدون
اختیار بحلق او فرو رفت چیزی در این وضع باعث بطلان روزه نمیشود س
مضمضه کردن از برای روزه دار هرچند از برای غیر وضو باشد جائز است یا نه
ج بلی جایز است اگرچه بجهت خنک شدن باشد و افضل ترک است در غیر وضو و
مستحبّست که بعد از مضمضه سه مرتبه آب دهن را بیندازد و جائز است مسواک
حتّی بچوب تر بلکه سنّت است مطلقاً ولکن اگر مسواک نمود مسواک را بیرون نیاورد
مادامیکه مسواک میکند و اگر بیرون آورد آب آنرا فرو نبرد یعنی اگر بدهانش
دوباره داخل کرد نگذارد آن آب داخل حلق شود و همچنین جائز است دوا داخل
در احلیل نمودن تا آنکه بجوف برسد و مفطر نیست و همچنین دوا در جراحت ریختن

بنحویکه بجوف برسد س چیزی از دوا در دماغ کردن بنحویکه وارد بر حلق
بشود و داخل در جوف نشود جائز است یا نه ج احوط بلکه اقوی اجتناب است
اگر صدق اکل یا شرب نماید و جائز است سرمه و دوا بچشم کشیدن و بگوش دوا ریختن
سیم جماع کردن و آن مفسد روزه است چنانچه موجب قضا و کفاره است نیز
مطلقا چه در قبل و چه در دبر و چه در فاعل و چه در مفعول هرچند مرده باشد
چه انزال شود و چه انزال نشود و همچنین است در فرج حیوانات علی الاحوط
و اگر محتلم شود در روز روزه مفسد روزه نیست چهارم کذب بر خدا و رسول
و ائمه علیهم السلام است و در کذب بر سائر انبیا و اوصیاء و صدیقه طاهره اشکال است
اقوی عدم الحاق است و لکن در وقتی مبطل است که بداند کذب است و نسبت را بدهد
بیکی از ایشان و اگر شک داشته باشد خالی از اشکال نیست پنجم ارتماس در
آب است و آن علی الاحوط مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است عمدا نه سهوا
ششم رسانیدن غبار بحلق علی الاحوط و حد آن مخرج خاء نقطه دار است و آن
موجب قضا و کفاره است علی الاحوط چه غبار حلال باشد چه حرام مثل خاک
و غیر آن هرگاه خود باعث شود عمدا نه غفلة هفتم قی کردن است و آن موجب
قضاء است اگر بعمد و اختیار واقع شود و اگر بی اختیار قی کند بر او چیزی نیست
و هرگاه غذا یا آب بیرون آید بحلق و برگردد مضر نیست و اگر در فضای دهن بیاید
باید آنرا بریزد و اگر عمدا فرو برد قضا و کفاره واجب است هشتم استمناء یعنی طلب
اخراج منی از خود نمودن بهر قسمیکه باشد بغیر جماع و واجب میشود بآن قضا و
کفاره نهم حقنه کردن بمایع است بدون ضرورت و آن مفسد روزه و موجب
قضا و کفاره است و بجامد مکروه است بلکه احوط ترک است دهم بقاء بر جنابت عمدا

تا طلوع فجر چه جنابت با احتلام بهم رسیده باشد یا بسبب دیگر و آن حرام و مفسد
روزه و موجب قضا و کفاره است و این حکم در روزهٔ شهر رمضان و قضاء آن
ثابت و در جمیع اقسام روزه حتی در صوم مستحب احوط عدم بقاء بر جنابت
و مثل بقاء بر جنابت بقاء بر حیض و نفاس و مثل بقاء بر جنابت نیز خوابیدن
جنب بقصد غسل نکردن یا با تردد در آن یا خوابیدن آن بعد از خواب که پیش از آن
جنب شده باشد اگر عازم بر غسل نباشد و اگر عازم باشد و بخواب رود تا صبح
کفاره برا و واجب نیست لکن قضا برا و لازم است و این خواب و خواب سابق بر آن
هیچکدام حرام نیست ولکن احوط ترک خواب دوم است و اگر دفعهٔ سیم بخوابد
قضا برا و لازم است هر چند عازم بر غسل باشد و کفاره احوط است پس مفطرات که
حرام نیست ارتکاب آنها و لکن موجب قضا میشود چند چیز است ج سه چیز است
اوّل افطار کردن پیش از تفحّص از صبح است با قدرت بر آن اگر بعد معلوم شود
که صبح بوده است و احوط در صورت عدم تفحص نیز قضاء است دوم اعتماد نمودن
بر قول کسیکه خبر دهد شب است و بآن مطمئن شود و مظنّه بقول او بهم رساند و
مفطر بعمل آورد و بعد معلوم شود که صبح طالع بوده سیم اگر کسی خبر دهد که
صبح است و او گمان کند که شوخی میکند یا دروغ میگوید و چیزی بخورد و بعد
معلوم شود که صبح بوده است پس روزهٔ واجب معیّن بالذات را افطار کردن
چه صورت دارد ج حرامست افطار کردن آنها بلکه در بعضی از آنها کفاره
واجب میشود مثل روزهٔ ماه رمضان و نذر معیّن و جائز است افطار نمودن
روزهٔ غیر معیّن را پیش از زوال چه قضاء شهر رمضان باشد چه غیر آن و لکن
در قضای شهر رمضان بعد از زوال حرامست بلکه کفاره لازم میشود علی الاقوی

اما نذر مطلق و مندوب جائز است چه بعد از زوال چه پیش از آن **سؤال**
علامات دخول ماه رمضان را بیان فرمائید **جواب** علامات آن چهار چیز است
اول دیدن هلال هرچند دیگری ندیده باشد دوم گذشتن سی روز از هلال
شهر شعبان و همچنین هلال ماه شوال معلوم میشود بگذشتن سی روز از هلال شهر
رمضان سیوم شهادت عدلین است مطلقا اگر موافق باشند در شهادت در وصف
هلال و شهادت بدهند بدیدن چهارم شیاع است باینکه جمعی بگویند که ماه را
دیدیم و ثابت میشود بان هلال با حصول علم **س** بر حائض و نفساء قضاء روزه
ماه رمضان واجب است **ج** بلی واجب و همچنین بر کسیکه خواب رفته باشد
تمام روز را و نیت نکرده باشد یا انکه روزه را فراموش کرده باشد و کسیکه
فراموش نموده باشد غسل جنابت را و بگذرد بر او چند روز یا تمام ماه واجبست
بر او قضاء و اگر غافل شود از جنابت یا از غسل یا از انکه شب شب روزه است
واجبست بر او قضا علی الاقوی و واجبست بر مرتد چه ملی باشد چه فطری و
مستحبست تتابع در ان و ترتیب در ان واجب نیست چه از یکسال بگذرد
یا نگذرد لکن سنت است **س** کفارهٔ افطار کردن صوم رمضان یا نذر معین را
بیان فرمائید **ج** کفاره افطار کردن صوم شهر رمضان بر سه گونه است
اول بنده ازاد کردن دوم دو ماه پی در پی روزه گرفتن سیوم شصت مسکین را
طعام دادن اگر بحلال افطار کرده باشد و اگر بحرام افطار کرده باشد العیاذ
بالله مثل زنا یا شراب خوردن یا مال حرام خوردن هر سه کفاره را بدهد بنا
بر احوط و همچنین است کفارهٔ نذر معین بنا بر مشهور لکن بودن ان مثل کفارهٔ قسم
خالی از قوت نیست و ان بنده ازاد کردنست یا طعام دادن ده مسکین یا لباس

دادن آنها و بر تقدیر عدم تمکن سه روز روزه گرفتن است س در یوم صوم
رمضان اگر مردی زن خود را اکراه نماید بر جماع و هر دو صائم باشند حکمش چیست
ج در این صورت واجب بر زوج دو کفاره بدهد و اما اگر زن اطاعت
مرد را نموده باشد واجب بر هر یک یک کفاره و اگر زن در اثناء راضی شود
یک کفاره بر مرد واجب و یک کفاره بر زن اگر چه احوط دو کفاره است بر مرد
س اگر کسی در روز رمضان افطار کند و آنرا حلال بداند مرتد است یا نه
ج بلی مرتد است س شرائط وجوب فطره را بیان فرمائید ج شرائط آن
چند چیز است اول بلوغ دوم عقل پس واجب نیست بر دیوانه چنانچه در صغیر
گذشت و در حکم جنون است اغماء یعنی بیهوشی و در آن نیز لازم نیست سیم حریت
یعنی آزادی پس بر بنده لازم نیست مگر آنکه جزئی از آن آزاد شده باشد پس بحسب
آن جزء بر آن لازم است چهارم غنی بودن پس بر شخص فقیر واجب نیست و مراد از فقیر
کسی است که بتواند زکوة فطره و غیر آنرا بگیرد پس کسیکه مستحق زکوة فطره است
بر او زکوة فطره واجب نیست چنانچه بهمین مضمون اخبار وارد شده لکن احوط
از برای فقیر که زیاده بر قوت خود بقدر فطره مالک است اخراج آنست و مشهور آنستکه
مستحب است از برای فقیر یکه صاحب عیال باشد یک فطره بعیال خود دست بدست
بکند و در آخر آنرا اخراج کند س واجب شدن فطره از چه وقت است پیش از غروب
شب عید است یا بعد از غروب ج واجب میشود فطره در حین غروب آفتاب پیش از
مغرب علی الاحوط س هرگاه پیش از غروب آفتاب از شب عید کافری اسلام اختیار
کند یا طفلی بالغ شود یا دیوانه بحال بیاید یا فقیری غنی شود یا مملوکی مالک شود
یا مولودی متولد شود فطره دادن ایشان واجب است یا نه ج واجب است لکن اگر

در احکام فطره است

بعد از غروب اسباب مذکوره وجود یافت از برای ایشان فطره لازم نیست لکن
مستحبست در صورتیکه قبل از زوال روز عید وجود یافت فطره را بدهد بنا بر
روایتیکه وارد شده س بر مکلفیکه فطره واجب شد بر خودش فی نفسه تعلق
میگیرد یا در عیال او هم میباشد ج واجبست از خودش و هر که عیال او باشد
باختیار او و نه باکراه چه واجب النفقه او باشد یا نباشد بالغ باشد یا غیر بالغ
بنده باشد یا آزاد مسلمان باشد یا کافر و همچنین مهمان و کفایت میکند حصول
آن در جزئی از آخر ماه رمضان بحیثیتیکه هلال شوال هم ظاهر شود و صدق اسم
مهمان بر او بکند عرفا هرچند غذای او را نخورده باشد و احتیاط است که مهمان
نیز بدهد و این احتیاط در صورتیکه صدق عیال بر او نکند ترک نشود س فطره
از چه جنس باید باشد ج جنس فطره منحصر است در قوت غالب انسان از گندم
و جو و خرما و مویز و کشک و شیر و عدس و نخود و غیر آن و افضل خرما و مویز و قوت
غالب بلد است و بعضی فضیلت را مرتب دانسته اند بهمین ترتیب و مراعات آن خوبست
و احوط اقتصار بر غلات اربعه است س جدا کردن فطره در شب عید است یا
روز عید ج روز عید است و افضل و احوط پس انداختن زکوتست تا پیش از
نماز عید و جائز نیست پس انداختن از نماز عید چه اول وقت نماز کند چه آخر آن
آخر وقت زکوة فطره است و اگر پس انداخت بدون جدا نمودن احوط آنستکه بدهد
بقصد قربت و قصد نماید که اگر وقت باقیست ادا است و اگر باید قضا را داد قضا و
اگر نه تصدق باشد س اگر تعیین مقدار زکوة را کسی نماید باینکه جدا کند از مال خود
که بعد بدهد چه صورت دارد ج جائز است ولکن واجبست رسانیدن او بارباب
آن چه وقت زکوة بگذرد چه نگذرد و اگر ممکن نباشد رسانیدن بفقیر بسبب عدم

یا منتظر فقیر باشد تا خبر ضرر ندارد و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مالست
بنا بر مشهور و احوط آنستکه آنرا در غیر مصرف فقرا صرف ننماید بلکه این احتیاط ترک
نشود و جائز نیست که به هر فقیری کمتر از زکوة یکنفر بدهند علی الاحوط و جائز است که
بیکی آنقدر بدهند که غنی شود و اولی آنستکه اگر اقارب فقیر داشته باشد بایشان بدهد
و همسایه را مقدم بدارد بر غیر اقارب و اهل علم و فضل را بعد از ایشان س اینکه
میخواهد بر زکوة بدهد هرگاه قیمت آنرا بدهد جائز است یا نه ج بلی جائز است و
بهتر آنستکه قیمت آنرا از نقره بدهد اگرچه پول سیاهم میتوان داد س در قیمت
جنس زکوة وقت بیرون کردن زکوة معتبر است یا وقت واجب شدن ج وقت بیرون
کردن زکوة معتبر است و واجب است دادن بقیمت ولایتیکه زکوة میدهند نه ولایتی
که وطن اوست س قدر زکوة فطره چه قدر است ج از برای هر نفری یک
صاع از جمیع اجناس و مقدار صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال
صیرفیست و آن یکمن بوزن تبریز است الا بیست و پنج مثقال صیرفی و ربع آن س هرگاه
شخص در ولایت دیگر باشد و عیالش بولایت دیگر قیمت زکوة فطره عیالش باعتبار
آن ولایتی است که عیالش در آنجا است یا آن ولایتیکه خودش میباشد ج آن ولایتیکه
خودش میباشد لکن اگر وکیل تعیین کرده باشد که در ولایتیکه عیالش هست اخراج
فطره او را نماید آنجا بدهد صحیح است س شرائط زکوة مال را بیان فرمائید ج
پنج چیز در وجوب زکوة مال شرط است اول مالک بودن نصاب دویم بلوغ سیم
عقل چهارم حر باشد بنده نباشد پنجم ممکن بودن تصرف در آن پس واجب نمیشود
در مالیکه مشترک باشد مابین دو نفر یا بیشتر در صورتیکه سهم هرکدام کمتر از نصاب
باشد س اگر شک بکند در بودن آن مال بقدر نصاب خمس واجب است یا نه ج

احوطست س بر ولی مجنون و ولی طفل واجبست که زکوة را از مال انها بیرون
کند یا نه ج واجب نیست لکن در مال التجارت طفل و مجنون سنتست اخراج کند
زکوة را چنانچه در غلات طفل نیز سنتست س اگر شک کند در بلوغ یا عقل
صاحب مال حکمش چیست ج در اینصورت محکوم بعدم بلوغ و عقل است مگر
در صورت ثبوت عقل پیش از ان س هرگاه بر بنده قائل شویم بمالکیت او
زکوة بر او واجبست یا نه ج واجب نیست س هرگاه عبد نصفش آزاد باشد
و نصفی نباشد بقدر نصف آزادش زکوة واجبست یا نه ج بلی واجبست س
هرگاه مالك متمکن از تصرف نمودن مال نباشد در تمام سال در انچیزهائیکه گذشتن
سال در انها معتبر است اخراج زکوة نمودن از انها واجبست یا نه ج واجب نیست
س هرگاه در وقت تعلق گرفتن زکوة در انچیزهائیکه سال در انها معتبر نیست
متمکن از تصرفش نباشد زکوة واجبست یا نه ج واجب نیست س هرگاه ظهور
صلاح در دست غاصب بشود بر مالك زکوة واجبست یا نه ج واجب نیست
لکن بهتر ترك نکردن اخراج زکوة است هر وقت که متمکن شود از تصرف دران
س واجب نبودن زکوة بر مالك غیر متمکن از تصرف در این امور مذکوره
در چه وقتست ج در وقتی است که بسهولت نتواند تصرف نماید هر چند
بصرف بعض از مال باشد علی الاحوط خصوصاً در صورتیکه مصروف بجهة
تخلیص بیشتر باشد والا زکوة احوطست بشرط انکه انچه باقی بماند بقدر نصاب باشد
س هرگاه قادر بر بیع انمال هست لکن متمکن از تصرف در عین انمال نیست بر چنین
شخصی زکوة واجبست یا نه ج وجوب زکوة احوطست س زکوة در مال
وقف واجبست یا نه ج واجب نیست چه وقف عام باشد چه وقف خاص و همچنین

در نماء وقف عام امّا وقف خاص پس واجبست زکوة در نماء ان س در مالیکه
کم شده چه حیوان و چه غیر حیوان زکوة واجبست یا نه ج واجب نیست س
مالیکه بقرض داده باشند هرگاه تاخیر از جانب گیرنده باشد بر قرض دهنده
زکوة ان واجبست یا نه ج واجب نیست س هرگاه تاخیر از جانب قرض
دهنده باشد و قصداً و فراراً از زکوة باشد در اینصورت زکوة بر این شخص
واجبست یا نه ج واجب نیست س زکوة قرض بر قرض گیرنده است یا بر
قرض دهنده ج بر قرض گیرنده میباشد نه قرض دهنده مگر انکه تبرعاً
بدهد او از قبل قرض گیرنده و بهتر اعتبار اذن او است س زکوة از کافر
ساقط میشود بعد از اسلام یا نه ج ساقط میشود از او هر چند عین زکوة
موجود باشد س زکوة در چند چیز واجبست ج بر نه چیز اوّل طلا دوم
نقره سیم گوسفند چهارم شتر پنجم گاو ششم گندم هفتم جو هشتم مویز
نهم خرما و شرطست در واجب شدن زکوة در اینها بودن هر یک بمقدار نصاب
و نیز شرطست در پنجتای اوّل گذشتن سال و متحقق میشود بدخول ماه دوازدهم
س بداخل شدن ماه دوازدهم واجب شدن زکوة مستقر است یا متزلزل ج
احوط حکم باستقرار و عدم تزلزلست و ماه دوازدهم از سال اوّل محسوب است
نه از سال دوم س در طلا و نقره شروط وجوب زکوة چه چیزاست ج
شرطست در انها انکه مسکوک بسکه معامله باشد خواه سکه اسلام باشد یا نه
قدیمه باشد یا جدیده رایج در معامله باشد یا نه صاف باشد یا خلیط بشرط
انکه صافی ان بقدر نصاب باشد س شرط وجوب زکوة گاو و گوسفند
و شتر چه چیزاست ج شرطست در اینها انکه در تمام سال چریده باشند

در علف صحرا نه معلوفه س مدار در چریدن یا معلوفه بودن اینها چیست
ج مدار بر صدق اسم است عرفاً باینمعنی که در عرف اینرا چرنده یا معلوفه بگویند
س اگر در یکماه یا دو ماه یا سه ماه یا بیشتر بیرون نروند بصحرا مثل اکثر گوسفند
عراق وخراسان واذربایجان ایا از سائمه بودن بیرون میرود یا نه ج بلی
بیرون میرود س معلوفه بودن بچه محقق میشود ج بخوردن چیزیکه
مملوک باشد چه ملک مالک باشد یا غیر مالک چه باذن هریک باشد یا نه غیر مالک
عوض بخواهد یا نه س اولاد گاو وشتر وگوسفند در حکم مادر انها است یا نه
ج اما اولاد سائمه بحکم مادر انها است واما اولاد معلوفه پس احوط بلکه
اقوی عدم اعتبار سوم است در انها مادامیکه شیر خوارند وعلف خوار نشده اند
س ابتداء سال اولاد از چه وقت ج از حین زائیدن انها است س
شرطست در شتر وگاو که کارکن نباشند یا نه ج بلی شرطست هرچند سائمه باشند
وفرقی در کارکردن نیست میان زراعت واب کشی وسواری واسباب کردن
ونه میان انکه مالک انها را بکار واداشته باشد یا غیر باذن مالک ومدار بر صدق
عرفست در تمام سال که کارکن نامند انها را س وجوب زکوة بر جو وگندم
ومویز وخرما واسباب انها چه باشد ج شرطست در انها انکه مالک انها را پیش از
وقت وجوب مالک شده باشد چه بزراعت یا غیر یعنی کشتن یا مساقات وچه
بیع یا هبه یا صلح یا مهر یا نحو اینها پس اگر منتقل شود بعد از تعلق وجوب زکوة
بر ناقلست س وجوب زکوة در غلات بعد از وضع خراج سلطان واخراجات
زراعتست یا نه ج بلی بعد از وضع خراج سلطانست اگر سلطان مخالف باشد
وخراج اراضی خراجیه باشد و بعد از وضع اخراجات زراعت چه اخراجات

پیش از تعلق وجوب باشد وچه بعد از ان بلکه وضع خراج سلطان غیر مخالف
نیز بعید نیست واز اخراجات زراعت تخم واجرت زمین کندن ونهر وبیل
واجرت عوامل ومستحفظ زراعت وانچه موقوف علیه زراعت باشد از ابتدای عمل
تا بتصفیهٔ دانه وخشکیدن انگور ورطب واحوط عدم اخراج خراج سلطان
غیر مخالف است اگرچه اقوی اخراج است اگر از عین غله گرفته شود وهمچنین اگر از
خارج گرفته شود وزراعت کردن موقوف بران باشد واعتبار میشود نصاب
پیش از اخراج مؤنه وبعد از تعلق وجوب احتیاطا واحوط ازان اعتبار است
پیش از اخراج جمیع مؤن حتی مؤنهٔ قبل از تعلق وجوب نیز وضع اخراجات
از اجناس زکوی درحین تعلق وجوب نیست ودرحین اخراج زکوة ح درحین
تعلق وجوب نه درحین اخراج زکوة پس هرگاه قیمت اجناس مختلف شود باید
اعتبار بحال اول باشد س حد نصاب غلات را بیان فرمائید ج نصاب در
غلات منحصر بیکی است وپیش از رسیدن بان هرچند قلیلی باشد چیزی واجب نیست
چنانچه انچه زائد بر نصاب باشد واجبست زکوة در ان هرچند قلیلی باشد ونصاب
پنج وسق است وهر وسقی شصت صاع است وهر صاعی چهار مد است وهر مدی
دو رطل وربع عراقیست وان صد وسی درهم است وهر درهمی نصف مثقال
شرعی وخمس ونصف مثقال صیرفی وربع عشر انست ومثقال شرعی سه ربع مثقال
صیرفیست ومثقال صیرفی یک مثقال وثلث شرعیست پس نصاب سیصد صاع است
وهر صاعی هزار وصد وهفتاد درهم است وان هشتصد ونوزده مثقال شرعیست
وششصد وچهارده مثقال وربع صیرفی پس مجموع ان صد وهشتاد وچهار هزار و
دویست وهفتاد وپنج مثقال صیرفی باشد وان بمن شاهی جدید متداول در اصفهان

کرشانزده عباسی باشد صد و چهل و سه من و سه چارك و پنجاه و بیست و پنج
و پنج نارود و نارونیم و پنج مثقال س مقداریکه اخراج نماید چه قدر است
ج در غلات بعد از رسیدن بنصاب اگر در آب خوردن زراعت موقوف
بر چرخ و مانند آن نباشد مثل زراعتیکه باب باران عمل میاید یا باب نهر یکمرتبه
بنشیند مقدار عشر است س اگر در آب خوردن احتیاج بچرخ و مانند آن باشد
مثل زراعتیکه باب چاه عمل بیاید یا باب نهر که باید از چرخ کشید چه قدر است
ج نصف عشر باید داد س هرگاه زراعتیکه در بعض اوقات با آب نهر خورد
و در بعض اوقات از آب چاه و مانند آن آب بخورد حد زکوة آن چه قدر است ج
اگر هریک آن مساوی خورده باشد از نصف آن عشر بدهد و از نصف دیگر نصف
عشر بیرون کند و اگر یکی از آن دو بیشتر باشد بنحویکه در عرف صدق کند که از نهر
آب خورده یا از چاه حکم تابع آنست س تعلق وجوب زکوة در چه وقتست ج
در گندم و جو صدق اسم است و ظاهر حصول آن بستن دانه و در مویز غوره
شدنست و در خرما بسر شدنست لکن تقدیر نصاب را بالنسبه بحال مویز شدن و
خرما شدن ملاحظه میکنند پس اگر بقدری باشد که بعد از مویز و خرما شدن بقدر
نصاب باشد زکوة واجبست و الا فلا س اگر تاخیر بیندازد کسی دادن زکوة را
در گندم و جو از پاك شدن و در انگور و رطب از مویز و خرما شدن بعد چه صورت
دارد ج بعد رضا منست و تاخیر تا بتصفیه دانه و خشکیدن خرما و مویز جایز است
بدون ضمان س زکوة تعلق بعین مال زکوی میگیرد یا نه ج بلی تعلق بعین
میگیرد هرچند در مال تجارت باشد و جایز نیست تصرف در عین زکوی پیش از ضمان
س هرگاه بمالی زکوة تعلق گرفت و مال تلف و فوت شد چه باید کرد ج باید

بیرون شود زکوة از اصل مال و اگر دین زاید بر اصل ترکه باشد حق زکوة مقدم
بر دین س بیرون کردن زکوة از قیمت جائز است یا نه ج بلی جائز است س
در طلا و نقره از برای هر یک چند نصابست ج از برای هر یک دو نصابست
نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفیست و نصاب دوم طلا سه مثقالست و در نصاب
اول باید اخراج شود ربع مثقال صیرفی و ثمن آن و در نصاب دوم عشر مثقال شرعی
و نصاب اول نقره دویست درهم است و آن صد و پنج مثقال صیرفیست و نصاب دوم
نقره چهل درهم است و آن بیست و یک مثقال صیرفیست و آن معتبر است بعد از نصاب
اول تا بهر جا که برسد و همچنین است حکم در نصاب دوم طلا و از نصاب اول باید بیرون
رود دو مثقال صیرفی و پنج ثمن آن و از نصاب دوم نیم مثقال صیرفی و ربع عشر آن
و ضابطهٔ کلیه از برای اخراج زکوة طلا و نقره آنست که چهل یک اخراج شود
بعد از رسیدن بنصاب ولکن بنا بر این ضابطه بعضی از اوقات قلیلی زیاد داده میشود
و مادامیکه مال بنصاب اول هر یک از طلا و نقره نرسد یا در میان دو نصاب باشد
و آنرا تمام نکرده باشد چیزی در آن نمیباشد و در حکم طلا و نقره است در نصاب
و در قدریکه باید اخراج شود مال تجارت و منافع مستغلات س در شتر چند نصابست
ج دوازده نصابست اول تا پنجم هر یک پنج شتر است و در هر نصابی یک گوسفند
باید بدهد باین معنی تا به پنج نرسیده زکوة ندارد و همینکه به پنج رسید یک گوسفند
باید بدهد و آن نصاب اولست نصاب دوم ده شتر است که دو گوسفند باید
بدهد نصاب سیم پانزده شتر است سه گوسفند باید بدهد نصاب چهارم بیست
شتر است چهار گوسفند باید بدهد نصاب پنجم بیست و پنج شتر است پنج گوسفند باید بدهد
و در این میان که از پنج کمتر است چیزی نباید بدهد نصاب ششم بیست و شش

شتر است و دران واجبست که داده شود یک شتر که داخل در سال دویم شده باشد نصاب هفتم سی و شش شتر است و دران واجبست که داده شود یک شتر که داخل در سال سیم شده باشد نصاب هشتم چهل و شش شتر است و دران واجبست شتر داده شود که داخل در سال چهارم شده باشد نصاب نهم شصت و یک شتر است و دران واجبست شتری داده شود که چهار سال را تمام کرده و داخل در پنج شده باشد نصاب دهم هفتاد و شش شتر است و دران دو شتر باید داده شود که هر یک داخل در سال سیم شده باشد نصاب یازدهم نود و یک شتر است و باید دران دو شتر داده شود که داخل در سال چهارم شده باشد نصاب دوازدهم صد و بیست و یک شتر است پس در هر پنجاه شتر یک شتر باید داده شود که داخل در سال چهارم شده باشد و در هر چهل شتر باید داده شود یک شتر که تمام کرده باشد سال دویم را و داخل در سال سیم شده باشد وانچه پیش از نصاب اول یا در میان باقی باشد دران زکوة نیست وانچه گفته شد که از شتر داده شود باید ماده باشد پس در

گاو چند نصاب است دو نصاب اول سی گاو است دویم چهل است و بعد از چهل نیز است در اختیار کردن چهل و سی هر گاه اعتبار بهر دو ممکن باشد مثل صد و بیست و اگر ممکن نباشد معتبر است اعتبار انچه فرا گرفتن دران بیشتر است و در هر سی گاو یک گاو یکساله باید داد خواه نر باشد خواه ماده و در هر چهل گاو یک گاو ماده باید داد که داخل در سال سیم شده باشد پس در گوسفند چند نصاب است پنج نصاب است اول چهل گوسفند است و دران یک گوسفند باید داد دویم صد و بیست و یک گوسفند است و دران دو گوسفند باید داد سیم دویست و یک است و دران سه گوسفند باید داد چهارم سیصد و یک است و دران چهار گوسفند باید داد پنجم

چهار صد است و دران و بیشتر ازان هر صد گوسفند یک گوسفند باید داد و
گوسفندی را که در مصرف زکوة میدهند احوط آنستکه اگر بز باشد داخل در سال
سیم شده باشد و اگر گوسفند باشد سال اول را تمام کرده باشد و گوسفند و بز بیمار و
پیر و عیب دار در زکوة مجزی نیست هرچند سنی که واجبست منحصر دران باشد
مگر آنکه همه باین طریق باشند س مستحقین زکوة چند صنفند ج هشت
صنفند اول و دوم بطور فقراء و مساکین ولهذا دوم اسوء حالا میباشند از اول و ضابطه
که بان توان زکوة بایشان داد آنستکه مالک مؤنه سال خود و عیال خود نباشند
نه بالفعل و نه بالقوة سیم کسانیکه تعیین شده اند از جانب امام ع یا مجتهد از برای
گرفتن زکوة و جمع و ضبط نمودن چهارم کفاریکه تالیف قلوب ایشان شده باشد
از برای جهاد اما در زمان غیبت خلافست پنجم غلامیکه در نزد آقای خود در
تحت شدت و آزار باشد بلکه مطلقا علی اشکال از مال زکوة میتوان آنها را خرید
و آزاد کرد با شرائطش ششم ادای دین کسیکه عاجز باشد از ادای ان بشرط آنکه دین
معصیت نباشد هفتم مطلق خیرات مثل پل ساختن و مسجد و مدرسه بنا نهادن
و غیر اینها هشتم کسانیکه بمانند اندر راه بی خرجی اگرچه در ولایت و بلد خود
چیز دار باشند س کسانیکه متوجه بیرون کردن زکوة میشوند چند صنفند ج
بر چهار صنفند اول از آنها مالکست دوم وکیل مالکست سیم وصی مالکست
چهارم امام ع یا عاملیکه از قبل امام علیه السلام یا مجتهد عادل اگر ماذون باشد از
قبل امام ع یا مجتهد در اخراج بلکه سنتست بردن در نزد امام ع چنانچه سنتست
بردن در نزد مجتهد عادل در زمان غیبت خصوصا در اموال ظاهره مثل غلات
و انعام ثلثه و شرطست در زکوة نیت قربت مثل سایر عبادات و آن داعی است

نه از خطار بیال س آیا واجبست زکوة را قسمت کردن در میان اصناف مذکوره
یا نه ج وجوب آن معلوم نیست بلی مراعاة آن احتیاطست و واجبست در زکوة
نقدین بنا بر احوط بلکه غیر آن بنا بر احوط کمتر از آنچه از نصاب اول از طلا یا
نقره باید بیرون رود ندهند و آن شش دهم مثقال صیرفیست در طلا و مثقال و نیم و
ثلث دهم مثقالست در نقره چنانچه گذشت س اطفال شیعه را میتوان زکوة داد
یا نه ج بلی میتوان داد هر چند که بدانی پدران ایشان زنده هستند و فاسق میباشند
س هاشمی زکوة میتواند بگیرد یا نه ج شرطست که به زکوة هاشمی نباشد
مگر آنکه زکوة دهنده هاشمی باشد یا آنکه خمس کفایت او نکند س زکوة مال را
در بلد خود دادن بهتر است یا حمل ببلد دیگر نیز میتوان کرد ج افضل آنستکه
در بلد خود صرف شود مگر در صورتیکه در بلد مستحق نباشد در اینوقت واجبست
نقل ببلدیکه مستحق در آنست نماید س در حین نقل کردن اگر تلف شود ضامنست یا نه
ج بر تقدیریکه در بلد خود مستحق باشد ضامنست و جایز نیست تاخیر انداختن
دادن زکوة را از وقت وجوب آن مگر در حال انتظار مستحق یا غایب بودن مال یا
عدم تمکن از تصرف س اگر تاخیر کند در رسانیدن زکوة را باهل آن با وجود بودن
مستحقین و در اینوقت تلف شود ضامنست یا نه ج بلی ضامنست س اجرت کیال
و وزن نمودن اجناس زکوی با کیست ج با مالکست که از مال خود اخراج
نماید س جایز است که زن زکوة مال خود را بشوهر خود بدهد یا نه ج بلی
جایز است اگر چه شوهر باز بمصرف او برساند س خمس بچند چیز تعلق میگیرد
ج بهفت چیز تعلق میگیرد اول مالیکه از کفار حربی در جهاد بدست آید خواه
عسکر جمع نموده باشد یا نه از جمله منقولات باشد یا نه و اینها در وقتی است که جنگ

در خمس

باذن امام باشد و اگر بدون اذن امام باشد و ممکن هم باشد اذن از امام مثل
حال حضور امام و جنگ از برای دعوت باسلام باشد ظاهر آنست که مال مخصوص
امام است و اموال کفار حربی که بدزدی یا حیله از تصرف ایشان بیرون بیاورند
و غصبی نباشد از مسلمین یا معاهدی احوط اخراج خمس آنست دوم معادن است
حتی نمک و گوگرد و احوط دادن خمس است از گل سرخ و گل سرشور و سنگ
آسیا و آهک و گچ هرچند اظهر عدم جریان حکم معدنست بر آنها لکن از باب
منافع مکاسب خمس بآنها تعلق میگیرد و شرطست بیرون کردن آنچه که خرج
شده باشد از برای تحصیل معادن مثل خرج کندن و گداختن و امثال آنها و شرطست
نیز رسیدن آنها بنصاب و نصاب آن نصاب اول طلا است در زکوة که بیست اشرفی
باشد سیم مالیکه در زیر زمین یا وسط دیوار و درخت و شکاف کوه و مانند آن
پنهان کرده باشند بجهة ذخیره باشد یا بجهة مجرد محافظت باشد در صورتیکه
صدق کنز کند عرفا خواه نقد باشد یا غیر نقد اگر در دار الحرب باشد یا در موات
دار الاسلام یا در خرابه که مالک ندارد بوده باشد چه اثر اسلام در آن باشد
یا نباشد و در جمیع صور واجبست خمس و باقی مال یابنده است و اگر در دار الاسلام
باشد و زمین هم مالک داشته باشد پس اگر مالک زمین غیر یابنده باشد باید اعلام
بآنکسانیکه مالک آن زمین بوده اند اگر احدی از ایشان مالک آن نبوده مالک میشود
چهار خمس از او و یک خمس از ارباب خمس است و اگر علم ندارد بحال صاحبان آن
رجوع نماید بنزدیکتر از مالکین زمین پس اگر ادعای ملکیت نماید باو بدهد بدون
مطالبه بینه و اماره چه متعدد باشند مدعی چه واحد و اگر انکار نماید بمالک
سابق رجوع نماید و اگر او ادعای ملکیت نماید حکم او نیز حکم سابق است و لیکن خالی

از اشکال نیست و همچنین است حکم دریا بر مالکین و شرط است از برای وجوب خمس
در کنز رسیدن بمقدار نصاب و آن بیست اشرفیست مثل معدن چهارم چیزهائیکه
از دریا بفرو رفتن بیرون بیاورند مثل مرجان و مروارید بشرط آنکه بمقدار
نصاب باشد و آن یک دینار است و امّا آنچه بدون فرو رفتن بیرون بیاورند
داخل در منافع مکاسب است و عنبر اگر بفرو رفتن در آب تحصیل شود حکم
آن حکم چیزهائیستکه بفرو رفتن تحصیل شود و اگر از روی آب گرفته شود خمس
در آن واجبست بدون اعتبار نصاب علی الاحوط پنجم منافع تجارت و زراعت
و صناعت و جمیع انواع اکتسابست هرچند کم باشد و هیمه و پوشن کندن یا آوردن
و فروختن و سقّائی کردن و اجیر شدن حتی بعبادات و تعلیم اطفال و علف صحرا چیدن
و کذا انگبین و عسل کوهی جمع نمودن و جعاله در عملی گرفتن س بر مال میراث
و هبه و هدیه و مهر و عوض خلع خمس تعلّق میگیرد یا نه ج در هبه و هدیه و آنچه
بجستن و بوصیت منتقل شود و در صدقه که بر جهت بدست آید احتیاط ترک نشود
و همچنین در میراث ممن لا یحتسب و صدقهٔ مندوبه و امّا در عوض خلع و خمس و زکوة
خمس لازم نیست س در محض زیادتی بازار بلکه زیادتی در عین بلکه در ربح نیز اگر
حاصل شود بدون قصد اکتساب مثل آنکه املاکی را خرید و مقصود او زراعت بود
نه فروش آنها یا اصلاً منفعت در آنها در نظر نداشت و بهم رسید خمس در آنها هست
یا نه ج در آنها خمس واجب نیست س مالیکه بارث بکسی منتقل شد بدون اطلاع
او زیادتی بهم رسانید یا منفعتی بر آن مترتب شد خمس در آن واجبست یا نه ج واجب
نیست س هرگاه جنسی از اجناس زکویه را بخمس گرفت و بقدر نصاب بود و سال
بر آنها گذشت واجب میشود بر آن زکوة یا نه ج بلی واجب میشود ششم زمین

مثل صید کردن

زراعتی است بلکه مطلق زمین بیاض که ذمی انرا از مسلمان بخرد و اگر هبه یا مثل
ان نماید خمس ندارد و خمس بعین تعلق میگیرد و تسلط اخذ قیمت از ذمی نیست و نه
اجبار او بر منفعت دادن و فرق در این معنی در سایر اقسام خمس نیست بلی ظاهر اینست که
مالک میتواند اخراج قیمت در جمیع نماید هرگاه متعلق خمس غیر نقدین باشد و اخراج
قیمت از نقدین و مثل ان یا بعض از انها بشود هفتم مال حلالیست که مخلوط بمال
حرام شده باشد و معتبر است مجهول بودن قدر حرام یعنی معلوم نباشد که کمتر
از خمس است یا زیادتر و مالک ان و اما اگر مالک و قدر ان هر دو معلوم باشد
باید رد شود بمالک و اگر مالک را ندانند و مقدار انرا بدانند بعد از یأس از مالک
باید تصدق نماید انرا از برای مالک چه بقدر خمس باشد یا کمتر یا بیشتر س اگر
چیزی از معادن تحصیل نمود و قصد اکتساب بان نداشت و قیمت ان زیاد شد
در ان زیادتی خمس هست یا نه ج در زیادتی ان خمس نیست س از منافع تجارت
و زراعت و صناعت و جمیع انواع اکتساب مؤنه سال را باید اخراج کرد یا نه ج
بلی اخراج نماید و انچه از خرج سال خود و عیال خود زیاده امده باشد از انها
خمس باید داد س در اخراج مؤنه میانه روی بحسب حال شخص معتبر است یا نه ج
بلی معتبر است پس اگر زیادتی نماید بر او محسوب میشود اگر بحد اسراف برسد و اگر
تنگ بگیرد بر خود احوط عدم وضع زیادتی است س قیمت کنیز و غلام و حیوان
سواری و ظروف و کتب و لباس و مسکن و رختخواب و انچه شخص بان حاجت
داشته باشد از مؤنه سال محسوب است یا نه ج بلی از مؤنه سال محسوبست و معتبر است
در جمیع اینها اینکه لایق بحال شخص باشد و در اخر سال نباید خمس انها و امثال
انها را داد س هرگاه عین مال خمس بر او تعلق گرفته باشد و اخراج خمس را

از آن نکرده باشد و از آن لباس بگیرد و بپوشد نماز در آن صحیح است یا نه ج اگر
از عین همان مال لباس بگیرد و بپوشد نماز در آن مشکل است مگر آنکه بذمّه بگیرد باذن
مجتهد که در این صورت اقوی صحت صلوة است س صدقات و خیرات و هدایا
و اخراجات نکاح و ضیافت و اسفار طاعات از زیارات و حج مستحب از جمله اخراجات
مؤنه سالست یا نه ج اینها نیز از اخراجات مؤنه سالست و در غیر صدقات و
خیرات احوط اعتبار میانه روی و لیاقت بحال شخص است س تمام نمودن سرمایه
از برای معیشت اگر حاجت بآن داشته باشد از جمله مؤنه است یا نه ج اتمام
سرمایه از مؤنه حساب کردن اگر مستلزم حرج شدید نشود خالی از اشکال نیست بلکه
اقوی و احوط حساب نکردنست از مؤنه سال س مخارجیکه لازم شود بنذر
و شبه آن و کفارات از مؤنه سال محسوبست یا نه ج بلی از مؤنه سال محسوبست
س اخراجات حج واجب داخل در مؤنه سالست یا نه ج اگر در آن سال بهم رسید
داخل در مؤنه سالست و اگر بتدریج جمع شود آنچه در سال اخیر بهم رسید آن مقداریکه
بآن تکمیل استطاعت میشود داخل در مؤنه آن سالست و اداء دین در سالیکه ادا
میکند از مؤنه آن سالست اگرچه دین از سال سابق باشد و اگر آن سال معذور شد از
رفتن حج محسوب نمیشود چنانچه اگر تأخیر نماید عصیاناً بر او محسوبست س معتبر
در سال در اینجا قمری کاملست یا نه ج بلی اعتبار در سال قمری کاملست و کفایت
نمیکند داخل شدن در ماه دوازدهم چنانچه معتبر است در ابتداء ظهور ربح و معتبر
نیست در وجوب خمس این قسم نصاب و نه انقضاء سال لکن جائز است تأخیر تا باخر سال بلکه
احوط است بخلاف سایر اقسام که وجوب در آنها فوریست و تأخیر تا باخر سال جائز نیست
س کیفیت قسمت و مصرف خمس و شرائط ارباب خمس و نحو آنرا بیان فرمائید ج

منقسم میشود خمس بشش قسم سه سهم آن از امام علیه السلام است که در این عصر متعلق
بحضرت صاحب الامر علیه السلام است و سه سهم دیگر از ایتام و مساکین و ابن السبیل
سادات است و شرط است در صحت خمس نیت بنحوی که در زکوة گذشت از مالک یا وکیل
یا وصی او و مکرر در آنچه ذمی میخرد از زمینی که از مسلم خریده است و باقی احکام
بنحویست که در زکوة گذشت و لازمست تعیین اگر متعدد باشد در ذمه او و خمس از سهم
امام و غیر امام ع و در سه قسم غیر امام ع تعیین معتبر نیست و اگر خمسی را تعیین نمود
و بقبض فقیر یا مجتهد داد جایز نیست عدول از آنچه نیت نموده بود بغیر آن س
در اصناف سادات غیر از امام ع شرطست اینکه اثنی عشری باشند یا نه و عدالت در ایشان
شرطست یا نه ج بلی اثنی عشری بودن ایشان شرطست لکن عدالت شرط نیست
س در سادات شرطست که از اولاد هاشم که جد حضرت رسول ص باشند
یا نه ج شرطست هر چند از اولاد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع نباشند
و کفایت نمیکند از اولاد برادر هاشم بودن س سادات باید از جانب پدری
تنها باشند یا از طرف مادر هم میشود ج معتبر است که از جانب پدر باشند
نه از طرف مادر و نه انتساب بزنا س ولد الشبهه را خمس میتوان داد یا نه ج
بلی میتوان داد س ولد شبهه چه کسی است ج کسی را میگویند که حرامزاده
نباشد مثل آنکه مردی بخیال زن خود با زن دیگر مقاربت کرده بعد معلوم شد
که دیگری بوده است حال از این مقاربت اگر اولادی بهم رسد او را ولد الشبهه میگویند
س در غیر سهم امام ع قسمت کردن واجب است یا نه ج واجب نیست لکن
احوط قسمت کردن است س بفقراء سادات و ایتام ایشان از مؤنه سال زیاده
دادن جایز است یا نه ج جایز نیست و ابن سبیل از ایشان زائد از حاجت دادن

واما فقراء پس جواز دادن زیادتر از مؤنه سال اگر دفعه داده شود خالی
از قوت نیست مثل زکوة لکن احوط ندادن و نگرفتن زائد بر مؤنه سالست
معتبر در سال فقر از وقت دادن خمس است و شرط نشده در یتیم فقر و در ابن سبیل
در بلد بلکه خمس میگیرد در غیر آن بلد چنانکه در زکوة گذشت س فرقی هست
در وجوب خمس در میان حال حضور امام ع و حال غیبت در میان سهم امام
و غیر امام یا نه ج فرقی نیست و جائز است رسانیدن مالک سهم غیر امام را بایشان
و اما سهم امام ع اختیار آن با مجتهد عادلست س اگر ممکن نباشد رسانیدن
بمجتهد عادل و نه حفظ نمودن آن تا اینکه خبری از ایشان برسد تکلیف چیست
ج جائز است که خود با عدول مؤمنین از بابت سهم امام بسادات بدهند
س سید یکه خمس را گرفته و مالک شد بغیر سید میتواند بدهد یا نه ج میتواند
بدهد و همچنین فقیر یکه زکوة یا رد مظالم گرفت و مالک شد بسید میتواند بدهد
س سید میتواند مبلغ کلی خمس را بجزئی مصالحه کند یا نه ج تضییع حقوق
سادات و فقرا با حیله مشکلست بلکه اگر حیله هم جائز باشد این عمل بی وجه است
چون سید قبل از قبض مالک نیست و ولایت بر نوع سادات هم ندارد س
اگر کسی خمس مال را بر ذمه بگیرد و تصرف در آن نماید بی اذن مجتهد جائز است یا نه
ج جائز نیست مگر با اذن مجتهد س بفقراء سادات و ایتام و ابن السبیل
از ایشان مساوی دادن خمس لازمست یا نه ج لازم نیست بلکه تمام را بیکی از
ایشان میتوان داد در وقت عدم حضور مستحق ۲ و علم باضطرار توزیع احوط است
س هرگاه سهم امام را بی اذن مجتهد بسادات بدهد محسوب میشود یا نه ج
محسوب نیست بلکه دوباره باید بمجتهد بدهد یا اذن از او بگیرد بدادن آنها بر احوط

۲ ولکن در وقت حضور مستحق

س هرگاه کسی پیش از تعلق گرفتن خمس بمال چیزی بسادات فقیر بدهد
بعنوان قرض و وکیل شود که هر وقت خمس بان تعلق گرفت از جانب ایشان بردارد
چه صورت دارد ج صحیح است بشرط آنکه بر استحقاق باقی باشند س اگر
کسی درختی نشاند برای تجارت یا از برای امر معیشت و هر ساله نموی که میکند
بعد از وضع مؤنه خمس دارد یا نه ج اگر نشانده باشد برای تجارت بنموّ آن
مثل درخت بید و چنار و امثال آن در نموّ آن بعد از وضع مؤنه خمس واجب
و اگر برای تجارت بثمره است پس اگر اصل آن خمس نداشته باشد یا آنکه خمس
آنرا داده باشد بر نموّ آن خمس تعلق نمیگیرد و همچنین اگر برای معیشت بثمره آن
نشانده باشد س شخصیکه خمس بذمه اش بود و نداد و فقیر شد ند بچا اگر
بدستش بیاید باولاد خود که سید و فقیر باشند میتواند بدهد یا نه ج بلی
میتواند بدهد و احتیاط استیذان از حاکم شرع است س هرگاه ارباب
طلبی از اشخاص متفرقه دارند که بعد از سال وصول میشود خمس را باید
حال بدهد یا زمان وصول شدن ج اگر میداند که طلب وصول میشود مخیر است
که حال بدهد یا هر وقت که وصول میشود خمس را بدهد س سهم امام را
بمجتهد غیر اعلم که جامع الشرائط است میتوان داد یا نه ج بلی میتوان داد بشرط
آنکه کیفیت تصرف او کمّاً و کیفاً مثل اعلم باشد س هرگاه کسی طلبی از سیدی دارد
و سید فقیر باشد جائز است که بازای خمس طلب را برا و حساب کند یا نه ج بلی
جائز است و احوط اینست که آن وجه را بجهت خمس باو بدهد و او رد کند در عوض
قرضش ولو بتکرار باشد و همچنین است در مظالم حساب کردن با فقیر لکن احتیاط
در بودن آن اشد است بلکه ترک نشود س هرگاه گندم یا جو یا مویز یا خرما

در فصلش که بحد نصاب رسیده بود زکوتش را داده و سالی برای خود قرار داده
بود بجهت اخراج کردن خمس سال بسر رسید بعد از اخراجات مؤنه از انها باقی
ماند خمس دارد یا نه ج بلی خمس بزیادتی انها تعلق میگیرد و باید خمس انرا
بدهد و همچنین است در گوسفند و شتر و گاو و غیره س از ذخیره سالیانه
که زیاد میاید مثل برنج و روغن و قند و چائی و ذغال و تنباکو و هیمه و نمک
و فلفل و سایر متعلقات که ذخیره کرده بود خمس دارد یا نه ج بلی بعد از زیادتی
از مؤنه خمس انها را باید داد بشرط انکه از ارباح مکاسب باشد و خمس انرا پیش
نداده باشد س در زینت خانه مثل بلور و بارفتن و شبه اینها که از ضرورتیات
نیستند در میان سال از ارباح مکاسبش خرید و سال بسر رسید بعد از سال
خمس باینها تعلق میگیرد یا نه ج بلی خمس بانها تعلق میگیرد و باید خمس انها را
اخراج نمود س زینت زنان مثل گوشوار و خلخال و گردن بند و گل و دست
بند خمس دارد یا نه ج خمس ندارد اگرچه از ارباح مکاسبش خریده باشند
کفن را اگر از ارباح مکاسب خریده باشد و سال براو گذشته خمس دارد یا نه ج
بلی خمس انرا باید بدهد س هرگاه شخص برای خودش اسباب خانه مثل ظروف
یا رخت خواب و فرش اضافه گرفته ولی اتفاقاً بجهت مهمان و غیره حاجت بران
میشود بعد از سال خمس بر انها تعلق میگیرد یا نه ج خمس ندارد اگرچه از ارباح
مکاسبش خریده باشد اگرچه سالی یکدفعه بانها محتاج شود مثل عید و غیره س
وجوب غیر از خمس و زکوة و فطره در صدقه دادن از مال هست یا نه ج غیر از اینها
واجب نیست مگر بنذر یا عهد یا یمین یا کفاره که بر کسی واجب میشود در اینها اخراج
کردن از مال واجب میشود س تصدق دادن از مال مطلقاً چه صورت دارد

در احکام تصدّق است

ج سنّت مؤکّد است بقدر قوّه و گنجایش حال شخص بشرط بلوغ و عقل و
جواز تصرّف در مال و نیّت قربت و ایجاب و قبول هرچند فعلی باشد و قبض باذن
مالک س شرط است در گیرنده تصدّق مستحب فقیر باشد یا نه ج شرط نیست
چنانچه فقیر میتواند بگیرد غنی نیز میتواند تصدّق مستحب را بگیرد س هرگاه تصدّق را
داد پس گرفتن آن جائز است یا نه ج جائز نیست با شرائطش س تصدّق را
مخفی دادن بهتر است یا آشکار ج افضل مخفی دادنست مگر آنکه متّهم شده
باشد در میان مردم بترک مواسات یا آنکه قصد او از اظهار متابعت نمودن مردم
باشد او را و امّا در تصدّق واجب افضل مخفی نداشتن است و سنّتست بدا چیزی
دادن پیش از سؤال و مخفی شدن از فقیر بحجابی یا ظلمتی و سنّت بسیار تصدّق
نمودن در وقت حاجت و در ماه رمضان و بر اقارب خود خصوصا ایتام ایشان
و بر بنی هاشم خصوصا علویّین از ایشان و سنّت تصدّق نمودن در اوّل روز
و اوّل شب و در روز جمعه و در ماه رمضان و بدست خود دادن خصوصا
از برای مریض[۲] بلکه غیر مریض نیز فقیر را که دعا کند از برای او و سنّت است بذل
نمودن چیزی را که نزد او محبوب باشد و اختیار نمودن از برای تصدّق کردن برگزیده
اموال و مساعدت نمودن برسیدن تصدّق بفقیر و سنّت تقبیل نمودن دهن
دست خود را بعد از تصدّق کردن و تقبیل نمودن چیزی را که تصدّق نموده بعد از
دادن بفقیر س اظهار محتاجی و فقر نمودن چه صورت دارد ج مکروه است
و مؤکّد است کراهت در سؤال نمودن در مجالس س ردّ نمودن سائل چه صورت
دارد ج مکروه است چنانکه در اظهار کردن مکروه است س بر ذمّی تصدّق
دادن جائز است یا نه ج بلی جائز است بلکه راجح است خصوصا اگر خویش

[۲] و امر نمودن مریض صح

شخص باشد و همچنین است حکم غیر شیعه از سایر اهل اسلام **س** جائز است
زکوة گرفتن بنی هاشم بانه **ج** جائز نیست مگر در حال ضرورت یا آنکه زکوة
از بنی هاشم باشد و حرام نیست بر ایشان صدقات واجبه غیر از زکوة از منذورات
و کفارات و نحو اینها هر چند احوط نگرفتن است اما صدقهٔ مندوبه جائز است
گرفتن و دادن بایشان بی اشکال **س** فضایل و ثواب تجارت را بیان فرمائید
ج از برای اهل تجارت یعنی مکاسبین فضل بسیار است و ثواب بی شمار چنانچه
حضرت رسول ص فرموده اند هر که رنج از برای عیال خود بکشد همچون کسی است که
جهاد میکند در راه خدا تعالی و نیز حضرت امیر المؤمنین ع فرموده ان الله یحب
المحترف الامین یعنی بدرستیکه خدا تعالی دوست میدارد پیشه کار امین را
و همچنین فرموده تجارت کنید تا برکت دهد خدا تعالی شما را بدرستیکه شنیدم
از رسول خدا که فرموده که رزق ده جزء است نه جزء در تجارتست و یکجزء در
غیر آن و همچنین فرموده که خداوند تبارک و تعالی دوست میدارد بغربت رفتن را
در طلب رزق و از حضرت امام جعفر صادق ع روایتست که فرمود بس است
مرد را از گناه که ضایع کرداند عیالات خود را چنانچه حضرت رسول ص فرموده
ملعون ملعون من یضیع من یعول یعنی ملعونست کسیکه ضایع گذارد کسی را که عیال
او است **س** اقسام مکاسب را بیان فرمائید **ج** مکاسب بر پنج قسم است اول
از آن کسب واجبست و آن وقتی است که قوت عیالش و خودش موقوف بر آن باشد
و او را چیز دیگر نباشد غیر از کاسبی و احوط وجوبا نست بجهت اداء دیون دوم
کسب مستحبست و آن آنستکه از برای فراخی معاش باشد یعنی وسعت دادن بر عیالات
خود و صدقه دادن بر محتاجان سیم مباح است و آن کاسبیست که از آن مستغنی باشد

وضرری در آن نباشد و مایز کند از آن داشته باشد و بقصد خیرات نباشد وغیر
قصد زیاد کردن مال نداشته باشد چهارم کسب مکروهست و این بر وجهیست که
اجتناب از آن کردن بهتر باشد چه صرّافی کردن و کفن فروشی و غلّه فروختن و حجامت
کردن با شرط اجرت و بنده فروختن و قصّابی کردن و قابله شدن با شرط اجرت
و زرگری نمودن و اجرت گرفتن جهانیدن حیوان نر را بر حیوان ماده و اکتساب
با کسانیکه اجتناب از حرام در اموال خود نمیکنند و اجرت تعلیم قران و تجارت
کردن در دریا و اجرت گرفتن در کشیدن خصیه حیوانات و معامله کردن با ظلمه
و با کسانیکه پست طبیعتند بحیثیتیکه باک نداشته باشند بانچه در حق ایشان میگویند
و با کسانیکه صاحب عیب در بدن میباشند از قبیل خوره و پیسی و مانند اینها
و با طائفه کردها و ذمّی چون یهود و نصاری پنجم کسب حرامست و آن چند
نوعست اوّل مبایعه چیزهائیکه نجس العین باشد چون بول و غائط انسان
و سائر حیوانات که حرام گوشت باشند امّا بول و غائط حیوان حلال گوشت
غیر بول شتر از برای استشفاء که اجماعًا جائز است در آن خلافست و اقوی آنستکه
خریدن و فروختن همه اینها جائز است اگر منافع محلّله مقصوده داشته باشد و
همچنین حرام است مبایعه سایر نجاسات عینیه چون شراب و خون و خوک و سگ
مگر سگ شکاری که تعلیم داده باشند و همچنین عبد کافر بیع و شراء او جائز است
اگرچه مرتّد فطری هم باشد علی الاقوی و در سگی که پاسبان حیوانات و بوستان
و خانه باشد خلافست و احوط اجتنابست و همچنین احوط اجتنابست از مبایعه
چیزهائیکه نجس شده بملاقات نجاسات و قابل پاک شدن نباشد چون دوشاب
نجس و مانند آن مگر روغن نجس که نجاست عارضی باشد نه ذاتی از قبیل دنبه مردار

ونخوان زیرا که مبایعهٔ این مشکلست بلکه جائز نیست واما روغنی که نجاست ان
عارضی باشد پس جائز است فروختن ان با اعلام بنجاست ان از برای روشن
کردن چراغ و اولی انستکه از برای روشن کردن در تحت السماء و غیر سقف
مبایعه نماید دویم مبایعهٔ الات اعمال حرامست چون طبل و نی و صورنا و نرد و
شطرنج و مانند اینها و در حکم اینهاست اجاره دادن خانه را یا مال یا دکان را از برای
چیزهائیکه حرامست از قبیل شراب و سوار شدن ظالم از برای ظلم و مانند اینها و
همچنین است مبایعهٔ چیزیکه موجب اعانت بر معصیت باشد از قبیل فروختن شمشیر
و نیزه و مانند اینها را بدشمنان دین در حال جنگ و همچنین است سیم مبایعهٔ چیزهائیکه
در انها هیچ نفعی نباشد یا نفع معتد به نباشد چون خرس و عقرب و موش و مانند
ان که بی نفع باشد چهارم عملیستکه نهی از شارع در خصوص ان وارد شده باشد
مثل تصویر ذی روح مطلقًا و همچنین است قمار بازی کردن بنرد یا شطرنج و یا انگشتر
بازی و یا تخم مرغ بازی کردن و مانند اینها و همچنین است غنا خواندن و ان عبارتست
از صوت لهوی یعنی اوازیکه از روی لهو و التذاذ از قوه شهویه برون اید اعم
از انکه در عرف عجم انرا سرود و خواندگی بگویند یا نگویند بواسطهٔ انکه کلمات
ان او از قران یا مرثیه باشد اگرچه مشتمل بر طرب نباشد پس فرق نیست در تحقق
غنا میان اشعار و قرائت قران و مراثی و مانند اینها چونان بلکه حرمت غنا در
قران و مراثی اکد است و معصیت ان بیشتر و عقاب ان مضاعف بلی غنا زن
مغنیه را در عروسی از برای زنان در مجلسیکه خالی از مردان باشد و بالات
لهو نباشد و مشتمل بر باطل نباشد استثنا کرده اند و احوط اینستکه از مطلق
صدای خوش او زن در خواندن شعر بلکه مطلقًا اجتناب کنند و همچنین حرامست

اجرت گرفتن از برای نوحه کردن بنوحهٔ باطل باینکه وصف کند نوحه کننده میت را بچیزهائیکه در او موجود نباشد و همچنین حرامست اجرت گرفتن از برای هجو کردن مؤمنین باینطریق که عیبهای ایشانرا ذکر کند بشعر یا بغیر آن و همچنین حرامست اجرت گرفتن از برای غیبت کردن مؤمنین باینطریق که در عقب ایشان اعلام نمایند بچیزیکه در او موجود باشد و او را اظهار کردن آن ناخوش آید و همچنین دروغ بستن و سخن چینی و دشنام دادن و مذمت کردن کسیکه مستحق مدح است یا بعکس این و همچنین حرامست اجرت گرفتن از برای تعلیم دادن و تعلیم گرفتن سحر که آن عبارتست از کلامی یا کتابتیکه باعث حدوث ضرری در بدن یا عقل مسحور شود و ملحق کرده اند باین بستن مردیرا که بحلال خود مقاربت نتواند بکند و همچنین تسخیر ملائکه و جن و مانند اینها از اعمال محرّمه **پنجم** حرامست اجرت گرفتن از برای چیزیکه واجبست بجا آوردن آن بر انسان بالذّات خواه واجب عینی باشد چون نماز کردن و خواه واجب کفائی باشد چون غسل دادن اموات و کفن کردن و دفن کردن ایشان و همچنین شهادت دادن بامریکه شاهد است در آن و مانند اینها از واجبات شرعیه نه از قبیل بسیاری از صناعات که نظام امر معاش بسته است بآنها **فصل** در بیع و شراء یعنی خریدن و فروختن چند چیز شرطست **ح** در آن هشت چیز شرطست **اوّل** آنکه فروشنده و مشتری هردو بالغ باشند پس معاملهٔ اطفال صحیح نیست هرچند ده سال داشته باشد بلی هرگاه اطفال بمنزلهٔ آلت باشند از برای فروشنده یا آنکسیکه مجموع شرط صحت مبایعه در آن موجود باشد و این امر یقینی و مانند آن معلوم باشد ظاهراً این نوع از معامله فی الحقیقه معامله با صاحب مال که

بالغ است میباشد وصحیح میباشد چنانکه متعارفست بشرط آنکه عوضی که بطفل
میدهد تعیین کند که بصاحب مالیکه در دست طفل است برسد تا آنکه معاطاة
در بین دو بالغ است واقع شود و بهتر اینست که صاحب مال بعضی از اهل تجارترا
که معامله با ایشان میکنند وکیل کند باینطریق که هر وقت طفل مثلاً بیاید از برای
خرید فلان چیز تو وکیل میباشی که از جانب من قبول مبایعه کنی و وقتیکه از جانب
خود بنای مبایعه و فروختن داشته باشی دوم آنکه بایع و مشتری عاقل باشند
و مرجع در ثبوت عقل و عدم آن ادراک بدی و خوبیست سیم آنکه بایع و مشتری
رشید باشند یعنی ملکهٔ اصلاح مالرا داشته باشند چهارم آنکه بایع و مشتری
مختار و با قصد و شعور باشند و شائبهٔ اکراه و اجبار و غفلت بر وجه غلط یا
خواب و مانند اینها نباشد مگر اکراه بحق مثل اکراه و اجبار حاکم شرع بر فروختن
کسیرا که احتکار کند یعنی غله را حبس کند و نفروشد بطمع گران شدن و مردمان
محتاج باشند بلی هرگاه کسیکه او را جبر کرده اند بر مبایعه بعد از مبایعه اجازه
بکند از ظاهر علماء صحتش مستفاد میشود ولکن احوط اعاده صیغه است پنجم
آنکه بایع و مشتری هر یک مالک مالی باشند که خرید و فروش میکنند یا در حکم
مالک باشند از قبیل پدر یا جد پدری یا وصی یا حاکم شرع که ولی صغار و
مجانین و غائبین است و مانند اینها است و وکیل یکی از اینها پس هرگاه شخص مال
غیررا بدون اذن و بدون ولایت شرعیه و بدون وکالت از جانب ولی شرع بفروشد
این معامله لزوم بهم نمیرساند و اگر از جانب خود بفروشد صحتش و توقفش بر
اجازهٔ مالک خالی از قوت نیست اگر اجازه بجهة بایع غاصب نماید و ثمن از برای بایع
میباشد اگرچه خلاف مشهور است و اگر اجازه بجهة خود میکند صحت مشکلست

واکر از جانب مالک بروجه فضولی بفروشد پس اقوی صحت ان بیع است که بعنوان
فضولی واقع شده چنانچه مشهور است در میانهٔ متاخرین که بیع فضولی صحیح است
و موقوفست براجازهٔ مالک که اکر مالک اجازه کرد لازم میشود والّا باطل میشود
وظاهر اینستکه اجازهٔ مالک باعث انتقال ملک میشود و نماء که بعد از عقد
وقبل از اجازه حاصل میشود نماء مبیع مال بایع و نماء ثمن مال مشتریست ششم
انکه مبیع و ثمن ان معلوم باشد بوزن یا کیل یا شماره یا مانند اینها که رفع
جهالت کند و بسبب ان فریب نخورند در صورت امکان و با تعذّر وزن یا مانند
ان و یا تعسّر انها جائز است که بوزن یا کیل یا خوان اعتبار کنند و باقی را بحساب
ان اخذ کنند تا انکه تخمین و جزاف نشود و احوط انستکه در امثال این صورت
مصالحه کنند بلی هرگاه مثمن یا ثمن از جملهٔ چیزهائی باشد که مبایعهٔ انها بوزن
یا مانند ان نباشد کافیست مشاهدهٔ انها یا ذکر وصفیکه رفع جهالت و فریب
بکند هفتم انکه جنس ثمن معیّن باشد و مفوّض بخواهش هریک یا دیگری نباشد
هشتم انکه مالک هریک از ثمن و مثمن قادر باشند بر تسلیم انها با ضمیمهٔ ان س
مستحبات تجارت را بیان فرمائید ج بدانکه مستحبّست پیش از تجارت کردن مسائل
انرا یاد گیرد لکن استحباب تعلّم مسائل تجارت قبل از اشتغال بتجارت در وقتیست که
علم اجمالی بوقوع در حرام نداشته باشد امّا بعد از اشتغال بتجارت هرگاه شک
نماید در جواز قبض عوض که بان معامله باو منتقل شده واجبست که مسئلهٔ ان
معامله را تعلّم نماید اگر صحیح است قبض عوض نماید والّا فلا ولکن تعلّم مسئلهٔ شرط
صحّت معامله نیست پس اگر بعد از معامله و قبض عوض تعلّم نماید و صحّت ان معلوم
شود کافیست لکن مادامیکه علم بصحّت معامله حاصل نکرده تصرّف نمودن در انچه

نقل شده است یا او از ثمن یا مثمن حرام است و نیز مستحب است که میان مشتریها یعنی
و بلند بکند زیادتی نه بسبب علم و عمل و نحو اینها نداشته باشد تفاوت قرار ندهد
بلکه اگر چنین کند مکروه است که قبول کند و ایضاً مستحب است که اگر مشتری یا
بایع خواهش اقاله و فسخ معامله کند اقاله کند و نیز مستحب است که بعد از مبایعه
تکبیر و شهادتین بگوید و همچنین مستحب است که گیرنده قدری سبک بگیرد و دهنده قدری
سنگین بدهد بر وجهیکه وزن بسبب آن در عرف و عادت مجهول نباشد **س**
مکروهات تجارت را بیان فرمائید **ج** مکروه است که بایع مال المبایعه را
مدح کند و مشتری مذمت کند و همچنین مکروه است قسم خوردن و پنهان کردن
عیبی که عادة مشتری بر آن مطلع نشود و اما در عیب خفی اقوی وجوب اظهار
آنست و همچنین مکروه است نفع گرفتن از شیعه اثنی عشری بدون ضرورت در معامله
که بیشتر باشد از صد درهم که این زمان بمقدار پنجاه و دو ریال و نیم ناصر الدین
شاهی که وزن هر یک بمقدار بیست و چهار نخود است و همچنین مکروه است معامله
ما بین الطلوعین و زیاد کردن در وقت نداء دلال یا زیاد کردن از برای میل دادن
مشتری بلکه احوط ترکست و حبس اذوقه یعنی گندم و جو و خرما و مویز و روغن و نمک
و روغن زیت بنا بر احوط که آنرا احتکار گویند قول بحرمت آن در صورتیکه اختصاص
داشته باشد که کسی دیگر نداشته باشد بفروشد احوط بلکه خالی از قوت نیست
س انواع مبیع را بیان فرمائید **ج** انواع مبیع بر دو قسم است قسم اول
در غله و میوه و مانند آن و سبزیها جائز نیست بیع غیر از خضروات و سبزیها قبل از
ظهور و پیدا شدن بیک سال بدون ضمیمه و در زیاد بر یکسال احوط ترکست بدون
ضمیمه اگر چه اقوی جواز است و همچنین با ضمیمه اگر چه یکسال باشد بشرط آنکه

ضمیمه قابل بیع و مقصود بالاصاله باشد و امّا بعد از ظهور پس اگر بدو صلاح
شده باشد بیع آنها جائز است بلا اشکال بدون کراهت و اگر بدو صلاح نشده
باشد پس اگر زاید بر یکسال یا بضمیمه چیزی دیگر اگر چه اصل درخت باشد یا بشرط
بریدن بفروشد اقوی جواز است بدون کراهت و بدون یکی از این سه چیز مکروه است
و امّا در خضروات و سبزیها پس جائز نیست قبل از ظهور مطلقاً و بعد از ظهور
جائز است چه یکچین باشد و چه زیاده و پیدا شدن صلاح در خرما آنکه زرد
یا سرخ شود و در انگور آنکه غوره ببندد و در باقی میوها آنکه شکوفه بریزد و دانه سخت
کند و در سبزیها و خیار و بادنجان و خربزه آنکه ظاهر گردد و ببندد و جائز است
بیع زراعت که خوشه کرده باشد یا بسته باشد یا درو کرده باشد و پیش از خوشه
بشرط آنکه ببرد یا بگذارد تا محل درو و در بیع مثل حنا و توت یک بریدن یا زیاده و
در زراعت مثل خصیل که درو کند و غوره و میوه که بچینند و واجب بر
مشتری که ببرد و بچیند پس اگر نبرد بایع را میرسد که ببرد یا طلب اجرت کند و
جائز نیست بیع خرما بر درخت بخرما و بیع سنبل گندم و جو بگندم و جو خواه
از همان گندم و جو باشد یا گندم و جو دیگر مگر یک درخت که از دیگری در خانه
یا بستان این کس باشد که جائز است از او خرص نماید و حاصل آنرا بخرد یا قبول نماید
بشرط آنکه احدی عوضین بر حسب خرصی که کرده اند زاید بر دیگر نباشد قسم دویم
حیوانست خواه آدمی و خواه غیر آدمی امّا آدمی را مالک میشود بقهر و غلبه و دزدی
و نحو آن در حالتیکه کافر حربی باشد و بعد از آن بندگی سرایت کند با ولاد او اگر چه
مسلمان شوند مادامیکه آزاد نشوند و مرد مالک میشود هر کسی را غیر از یازده کس
پدر و مادر و جد و جدّه مادری و پدری هر چند بالا روند و فرزندان پسری

یا دختر و فرزند فرزند هر چند که نشیب رود و خواهر و عمه و خاله و دختر خواهر
و دختر برادر و هر مرد یکه مالک شود یکی از اینها را آزاد میشود بر او فی الحال
و مالک میشود زن هر کسی را غیر از پدران و مادران هر چند که بالا روند و
فرزندان هر چند نشیب روند و مکروه هست خویشی که غیر از ایشان باشد
و خویشان رضاعی حکم ایشان دارد و آنچه از دار الحرب میگیرند بغیر اذن
امام آدمی و غیر آن از امام است و رخصت است شیعیان را در حال غیبت
مالک شدن و وطی کردن آن اگرچه تمام آن از آن امام باشد یا بعضی و واجب نیست
اخراج حصه غیر امام از آنجا و فرق نیست که مسلمان اسیر کرده باشد یا کافر و هر که
اقرار کند ببندگی و حریت او معلوم نباشد قبول کند و اگر مسلمان شود بنده کافر
او را بمسلمانی فروشند و از کسیکه مشهور است ببندگی اگر دعوی حریت کند
قبول نکنند الا بگواه و مکروه هست اطفال را از مادر جدا کردن پیش از هفت سالگی
و نزدیکی کردن با زنیکه از زنا حاصل شده و کنیزیکه وطی کرده باشند واجب است
که او را استبراء نمایند پیش از بیع بیک حیض یا چهل و پنج روز تا معلوم شود که
آبستن نیست و همچنین مشتری استبراء نماید و ساقط میشود استبراء مشتری اگر
معتمد یکه بقول او اطمینان دارد بگوید که استبراء شده یا آن کنیزک مال زنی بوده
یا یائسه یا کوچک یا حامل یا حائض باشد و حرام است آبستن را وطی کردن پیش از
چهار ماه و ده روز و مکروه هست بعد از آن پس اگر وطی کند و عزل نکند مکروه باشد
فرزند او را فروختن و سنت است از میراث خود چیزی از برای او جدا کردن و اگر
کنیز را بخرد و فرزند بیاورد و بعد ظاهر شود که کنیز مال غیر بوده کنیز را با
رد کند با ده یک قیمت اگر بکر بوده باشد و اگر غیر بکر بوده بیست یک و قیمت فرزند

روز بکر متولد شده باشد و بر بایع رجوع کند و بها و قیمت ولد را بستاند و
کنیزه را چون بخرند تغییر نامش دهند و بشیرینی او را طعام دهند و صدقه از برای
او بدهند و اما غیر آدمی از حیوانات اگر وحشی باشد مالک میشوند بصید کردن
و بانتقال شرعی و نتیجه آوردن در ملک این کس و هر حیوانیکه ملک است صحیح است
بیع او و بیع پاره مشاعی از او همچون نیمه و دو دانگ نه پاره معین همچون سر و
دست الا بیع بنده کنیز بجز تنها و مادر فرزند با وجود فرزند در بعض صور
انواع بیع را بیان فرماید ج انواع بیع بر چهار قسم است قسم اول بیع نقد
یعنی آنکه هیچ یک وعده نداشته باشد و از آن نقد بنقد میخوانند و این هم بر چهار
قسم میشود قسم اول بیع کلی بکلی است که هر دو معلوم باشد بوصف لکن فرد خاص
منظور نباشد مثل اینکه بایع بفروشد یک خروار گندم موصوف بوصف معینی را
بیک دینار موصوف بوصف معین و مشتری قبول کند و صیغه آن این نحو است که
بایع بگوید بعتک یا بگوید شریتک یا بگوید ملکتک المتاع المعلوم بالمبلغ المعلوم یا
بگوید بعتک ما علم بالشیء المعلوم یا بما علم و نحو آن پس مشتری میگوید قبلت یا میگوید
ابتعت یا اشتریت یا تملکت هکذا و اگر احد منهما قدرین وکیل باشد جایز است در
ایجاب و قبول تصریح بموکل نه لازم پس وکیل بایع میگوید بعتک یا لوکالة عن فلان
ما علم بما علم و مشتری میگوید قبلت و اگر مشتری نیز وکیل کند که بایع پس وکیل بایع
میگوید وکالة عن موکلی فلان بعت موکلک ما علم بما علم و وکیل مشتری میگوید قبلت
لموکلی فلان هکذا و جایز است که تصریح بوکالت اصلا ننماید بلکه قصد وکالت
کافیست لکن معلوم نمیشود در ظاهر که اینها طرف برای خود شراست یا از برای غیر
مگر باخبار قاصد و فائده ندارد تحمل شاهد برای معنی مگر بر اصل اقرار مقر و اگر بایع

با مشتری زن باشد پس بجای موکلی موکلتی بگوید و بجای موکلت موکلتک بگوید
قسم دویم بیع جزئی بجزئیست و این در صورتیستکه ثمن و مثمن هردو مشخص و
جزئی باشد خواه هردو حاضر باشند پس بایع میگوید در این صورت بعتك هذا
المتاع المعین بهذه العشرة دراهم مثلاً و مشتری میگوید بلفظ قبلت یا مانند آن
یا آنکه هردو غائب باشد لکن معهود میان بایع و مشتری باشد پس بایع مثلاً میگوید
بعتك ما علم بالشیء المعلوم یا آنکه مبیع حاضر است و ثمن آن غائبست و معهود
پس بایع مثلاً میگوید بعتك هذا بالشیء المعلوم بینما علم و نحو آن و مشتری میگوید
قبلت و نحو آن و یا آنکه ثمن حاضر است و مبیع غائبست و معهود پس بایع میگوید
بعتك ما علم بهذا و مشتری گوید قبلت البیع لنفسی و بالجمله اگر عین غائب باشد که
مشتری مثلاً ندیده باشد لازمست ذکر اوصاف بنحویکه رفع جهالت از آن شود
و در صورت وکالت حال آن از سابق معلومست قسم سیم کلی بجزئیست و این در
وقتیستکه ثمن شیء خاص حاضر یا غائب معهود باشد و مثمن کلی موصوف باشد پس بایع
میگوید بعتك ما علم بهذا یا بالشیء المعلوم بینما علم و مشتری گوید قبلت البیع لنفسی
و اگر مشتری زن باشد در جمیع صور بایع میگوید بعتك بکسر کاف قسم چهارم
بیع جزئی بکلی است و این در صورتیستکه ثمن کلی و معهود و معلوم بوصف کلی
و یا مانند آن باشد لیکن مبیع و مثمن شیء خاص معین باشد خواه حاضر خواه غائب
معلوم پس بایع میگوید بعتك هذا بالمبلغ المعلوم بینما علم و مشتری گوید قبلت
البیع و بدانکه اگر در بیع خواسته باشد شرط کنند چیزی را مثل تأجیل دین حالی
یا اقرار دادن دهنی بدیهی بکر یا ضمانت از دینی و نحو آن جائز است پس بایع میگوید
در صورت شرط تأجیل دین حالی را و بعتك هذا بکذا و شرطت علیك تأجیل

در انواع بیع است

دینک الفلانی الی سنة و در صورت شرط ۳ رهن بدین دیگر میگوید شرطت رهن
هکذا رهنا بدین کذا و در صورت شرط تضمین میگوید شرطت ضمان فلان کذا
و در صورت شرط سقوط خیار مجلس از طرفین بایع میگوید شرطت سقوط خیار
المجلس من الجانبین و اگر شرط کند سقوط خیار غبن را میگوید شرطت سقوط خیار
الغبن من الطرفین و در صورت شرط خیار فسخ تا یکسال بایع از برای خود میگوید
شرطت لنفسی الخیار مدة سنة و از برای مشتری اگر شرط کند خیار را بایع میگوید
شرطت لک و اگر از برای هر دو باشد میگوید لی و لک الخیار مدة سنة و اگر شرط
استرجاع مبیع را بشرط رد ثمن یا مثل کند میگوید شرطت انک متی رددت
الثمن او مثله الی سنة فسخت البیع ونحوانهما و در صورت شرط برائت از عیب
مخصوص بگوید بعتک هذا بشرط البرائة من عیب کذا و کذا یا میگوید بشرط
البرائة من جمیع العیوب اگر شرط برائت از جمیع عیوب نماید و در بیع ثمرهٔ بستان
بایع میگوید بعتک ثمرة البستان الفلانی بکذا و در صورت انضمام بثمرهٔ دو
سال دیگر مثلا یا بشیء دیگر میگوید بعتک ثمرة البستان المعلوم منضمة الی الشیء
الفلانی بکذا و بیع ثمرهٔ درخت پیش از نمایان شدن در یکسال بدون ضم چیز دیگر
جائز است خرید و فروش آن جائز نیست بلکه فاسد است و اگر خواسته باشد فروختن
اشجار معینه موجوده را با ثمره اش که موجود است لکن قبل از بدو صلاح و یا بیع تنها
فروختن از ثمره جائز است پس میگوید بایع بعتک هذه الاشجار و ثمرها بکذا و
اگر تخمین کند در بیع عریه خرمای نخله را بیک تغار مثلا و بفروشد میگوید بعتک
ثمرة هذه النخلة بتغار تمر موصوف بصفات کذا و باید ذکر کند صفات سلم را در
وقتیکه آن تغار خرما در ذمه باشد و الا باید اشاره کند بسوی موجود معین

۲ تاجیل ثمن حال بر مشتری میگوید شرطت التاجیل دینک الفلانی الی سنة و در صورت شرط ۵

ثمرة ۳ بستین بکذا یا بگوید منضمه الی ۴

وجمیع انچه در سابق ذکر شد از شروط اصالةً ووکالةً در جمیع جاریست
قسم دویم بیع نسیه است وان عبارتست از فروختن چیزیرا که موجود باشد
وبر بایع اداء ان بتعجیل لازم باشد بثمن مؤجل که زمان لزوم اداء ان مؤخر باشد
وشرطست در صحت نسیه که زمان لزوم اداء ثمن معین باشد بنحویکه محفوظ باشد
از احتمال زیاده ونقصان پس اگر معین نباشد مثل اینکه بگوید این چیزرا بتو
فروختم وتنخواه انرا هر وقتیکه میخواهی بده باطل خواهد بود واگر بگوید هر وقتیکه
توانستی بدهی بده این از بیع نسیه نخواهد بود بلکه داخل بیع نقد خواهد بود
که اداء ثمن موقوف بر تمکنست وهمچنین اگر بگوید فروختم این چیزرا بتو باینطریق
که اگر نقد تنخواه انرا بدهی یکتومان واگر نسیه بدهی تا فلان وقت دو تومان باطلست
وهمچنین باطلست اگر بگوید فروختم تا فلانزمان بفلان مقدار وتا فلان زمان دیگر
بفلان مقدار واما معاملات متعارفه میان مردم که در پیش بقال یا بزاز میروند
وجنس را میخرند بقصد انکه تنخواه را بعد در وقت تمکن یا انخوان بدهند جائز است
با تراضی طرفین زیرا که داخل در بیع نقد است واگر بخرند بنسیه که هر وقت خواسته
باشند بدهند باطل خواهد بود پس لازمست که تعیین زمانرا بکنند بقصد تسلط
بر مطالبه در انزمان وجنس بخرند اگر تمکن بهم نرسانند مثل سایر دیون مهلت دهند
وهمچنین باطلست اگر بگوید فروختم این چیزرا بتو که تنخواه انرا تا زمان ادراک فلان
یا تا زمان قدوم حاج ومانند اینها بدهی بلکه بهتر است که تعیین مدت بنحوی کند
که قابل هیچ زیاده وکم نباشد مثل اینکه بگوید در اول مغرب شب جمعه فلانماه یا
اول طلوع افتاب از روز جمعه اول فلانماه از فلان سال ونحو اینها ولکن ظاهر اینستکه
تعیین روز مثلا در روز اول فلانماه کافیست هرچند تعیین اجزاء روز نشود واما

در احکام بیع سلف

کیفیت صیغه این بیع این است که بایع بگوید بعتک هذا المتاع بعشرة دراهم
واجلتک فی الثمن الی شهر یا آنکه بگوید بعتک هذا المتاع وشرطت ان تعطینی الثمن
بعد شهر و مشتری بگوید قبلت و رعایت امور سابقه از شروط و اصالت و وکالت
بنحویکه گذشت واجب نیست بر مشتری دفع ثمن به بایع قبل از رسیدن زمان
اگرچه بایع مطالبه نماید قسم ششم بیع سلف و سلم است که در فارسی آنرا خرید و
فروش پیشکی میگویند و آن عبارتست از فروختن مالی را که بر ذمه فروشنده باشد
تا زمان مشخص بثمن و بهائیکه حاضر باشد یا مثل حاضر باشد مثل اینکه بوصف مشخص
کرده باشد و اداء آن ثمن تعجیل لازم باشد بعکس بیع نسیه و بعد از اجراء صیغه حاضر
کنند یا حاضر کرده را بدهند مقصود اینست که قبل از تفرق تسلیم ثمن بشود و فقد
مستثنی از این بیع اینست که مبیع جنس باشد و بهاء آن نقد یا شد نه جنس پس اگر هر دو
نقد باشند جائز نیست بلی اگر هر دو جنس باشند جائز است در صورتها خلاف
علی الاقوی لکن رعایت احتیاط خوبست و جائز است در این بیع که ایجاب از هر یک
از بایع و مشتری صادر شود چنانکه در صلح نیز جائز است پس اگر بایع صیغه ایجاب را
بخواند جائز است که بگوید فروختم یک خروار گندم مثلا که بفلان وصف باشد باین
طریق که در اول فلان ماه در فلان موضع مثلا من یا قائم مقام شرعی من بتو یا قائم مقام
شرعی تو لازم باشد که بدهیم بفلان مبلغ که حاضر است یا فلان مبلغ موصوف بوصف
معین که الان دادنی باشی پس مشتری بگوید که قبول کردم و خریدم بهمین نحو و صیغه
در صورتیکه بایع ابتدا بایجاب نماید این نحو است که بایع بگوید بعتک یا بعت منک
ما علم علی الوجه المعلوم بالمبلغ المعلوم و اگر خواسته باشد ذکر وصف در اصل صیغه
بروجه صراحت نماید چنانکه در صیغ عقود تحقیق کرکیه مذکور است مثلا بگوید

بعتك فنا رحنطة یوسفیة عراقیة حمراء کبیرة الحب جیدة جدیدة موجلة الی شهر
مسلمة فی موضع کذا و مشتری میکوید قبلت و در صورتیکه مشتری ابتدا بایجاب نماید
بکوید اسلفتك یا اسلمت الیك المبلغ المعلوم فیما علم من الحنطة الموصوفة موجلة
الی الوقت المعلوم مسلمة فی الموضع المعلوم پس بایع میکوید قبلت و بدانکه در
بیع سلف پنج شرطست اول انکه ذکر جنس کند با وصفیکه رفع جهالت کند بحیثیتیکه
نزاع عقلائی واقع نشود پس بدون ذکر وصف یا وصفیکه دفع جهالت کند چنانکه
در گوشت و نان بلکه پوست حیوان که ضبط بوصف ممکن نیست بیع سلف صحیح نیست
بلکه اگر ذکر وصفی کنند که قلت وجود داشته باشد بنحویکه باعث نزاع شود مثل
اینکه بگوید بهترین افراد فلان جنس نیز صحیح نیست بلی بیع حیوان با وصف رافع جهالت
چون سن فلان و متاع و غله و میوه و مانند اینها که ضبط اینها بوصف رافع جهالت
و نزاع ممکن است صحیح است و بالجمله مرجع در ذکر اوصاف بسوی عرف است پس هر وصفیکه
مختلف شود اغراض بسبب ان و قیمت زیاد و کم شود باعتبار ان بزیاده و نقیصه
معتد بها واجبست تعرض ان والا فلا دوم انکه قبض کند بایع ثمن را پیش
از انکه از هم جدا شوند بلی بودن ثمن بر ذمه بایع در حکم قبض است علی الاظهر
سیم انکه تعیین کنند مبیع را بوزن یا کیل هرچند چیزی باشد که در بیع نقدی
وزن و کیل در انها معتبر نباشد چون بار هیزم و خوان بلی هرگاه تفاوت میان
افراد ان کم باشد و باعث نزاع نشود بلکه در عرف تسامح میکنند و سهل میشمارند
چنانچه در بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ و مانند اینها ظاهر اینستکه تعیین بوزن
یا کیل معتبر نباشد چهارم شرطست که تعیین زمان تسلط بر مطالبه نمایند بقسمیکه
احتمال زیاده و نقصان در نزد بایع و مشتری نداشته باشد پنجم انکه تسلیم ان جنس

در وقت حلول اجل ممکن باشد اگرچه وقت عقد مثلاً موجود نباشد بدانکه جمیع
ما سبق از شرط و خیارات در اینجا نیز جاریست و نیز چند امر باقی ماند که در این
مقام ذکر آنها مناسب است اوّل آنکه جائز نیست فروختن مبیع بسلم را پیش از رسیدن
وقت تسلّط بر مطالبه بلی بعد از رسیدن زمان تسلّط بر مطالبه جائز است فروختن
آن اگرچه قبض نکرده باشد ولکن در غلّه کراهت دارد فروختن آن قبل از قبض و
احوط آنستکه زیادتر از آنچه خریده نفروشد در صورتیکه بهمان جنسیکه خریده
بفروشد دوّم آنکه بایع هرگاه بعد از رسیدن زمان تسلّط بر مطالبه اداء
کند جنس مسلم فیه را که بوصف مشخّص کرده بودند واجبست بر مشتری که قبول کند
یا ابراء ذمّه بایع کند و اگر امتناع کند حاکم شرع قبض کند و اگر دست بحاکم
شرع نرسد واگذارد جنس را بمشتری و تخلیه کند و هرگاه پست‌تر از آنچه که قرار
داده شده اداء کند قبول واجب نیست و در وجوب قبول بالاتر خلاف است و
احوط وجوب قبولست اگرچه قول بعدم وجوب خالی از قوّت نیست چنانکه اگر زیاده
از قدر مبیع را ادا کند قبول آن واجب نیست سیّم آنکه اگر بعد از رسیدن وقت
تسلّط بر مطالبه مبیع اداء آن متعذّر شود مشتری مختار است که فسخ کند و مطالبه
ثمن یا مثل آن کند یا آنکه صبر کند تا زمان قدرت بایع و بمحض تعذّر عقد بیع منفسخ
نمیشود و برهم نمیخورد چهارم آنکه بایع مدیون غیر جنس را میشود بمشتری بدهد
با رضای او پنجم آنکه در بیع سلف نیز جائز است شرط کردن چیزیکه باعث جهالت
نشود و محلّل حرام و محرّم حلال نباشد مثل اشتراط عمل مباح و هبه کردن چیزی
و امثال اینها قسم چهارم بیع کالی بکالی و آن عبارتست از بیع دین بدین که
زمان هر دو مؤخّر باشد و این قسم از بیع در شریعت مطهّره محرّم و باطل است

پس بیع باعتبار اخبار براس المال وعدم آن بر چند قسم است **ج** بر چهار قسم است اول بیع مرابحه وان بیعی است که بایع خرید هد بسرمایه وزیاده از آن نیز بگیرد پس مرابحه ان بیع براس المال است بازیاده واخبار براس المال لازمست اگر مشتری عالم بآن نباشد وصیغه آن باین نحو است که بایع بگوید بعد از اخبار بثمن بعتک ما علم بما اشتریته به وربح درهم یا بگوید بعتک ما علم بما بذلت من الثمن فیه ومشتری میگوید قبلت وجائز است در محل بعتک شریتک یا ملکتک وامثال آن بگوید چنانچه سابقاً ذکر شد واز برای مرابحه دو صیغه دیگر است یکی اینستکه بایع بگوید بعتک ما علم بما قام علیّ وربح کذا ویکی دیگر آنستکه بگوید بعتک ما علم بما هو علیّ وربح کذا وفرق میان این سه صیغه اینستکه صیغه اولی شامل نمیشود مگر ثمن بتنهائی را وسائر اخراجات مثل اجرت حمالی وکیالی ودلالی ومانند اینها داخل نیست اگرچه قبل از صیغه اخبار بآن نموده باشد وهمچنین است مفاد صیغه ثالثه علی الاظهر واما صیغه ثانیه پس در آن مندرج است جمیع مؤن واخراجاتیکه مقصود از آن استرباح بوده مثل اجرت دلالی وکیالی وحمالی وحراست وسفید کری وخیاطی وقیمت رنگ واجرت ختان مملوک وگچ کاری وگل مالی خانه وامثال اینها که بذل اجرت همه را اخبار نموده باشد بقصد استرباح بشرطیکه قبل از صیغه اخبار نماید بآن یا مشتری عالم باشد بآن بخلاف اخراجات ومؤنه که مقصود از آن استرباح ومنفعت یافتن نباشد بلکه غرضش مجرد بقاء ملک بوده باشد مثل نفقه عبد که عادة بقاء عبد بآنست ومثل اجرت مسکنش وکسوه ضروریه اش که لابد منها است واز این قبیل است علف دابه واجرت اصطبل که طویله وجای آخور حیوان وجای ایستادن باشد وجل حیوان وامثال آن وفرق میان این

بجهة حفظ متاع واجرت مسکن عبد واصطبل حیوان غیر ظاهر است خصوصاً در
وقتیکه استبقاء عبد وحیوان بجهة تجارت فقط باشد بلکه اگر زیاده بر قدر معتاد
علف دهد حیوان را نفقه دهد زائد نیز در صیغه مندرج خواهد بود و همچنین اجرت
طبیب را اگر مشتری بدهد در صورتیکه در حال مرض او را خریده و مرض از ان
بر طرف شده و در دستش حادث نشده باشد و اگر عملی از اعمال مذکوره را خود بجا
آورده باشد یا متبرعی تبرعاً بعمل آورده باشد و اراده دارد شخص بایع که همه را
داخل در صیغه کند پس اول اخبار میکند باصل ثمن و باعمال و مصارفیکه مقصود
از ان استرباح است بعد از ان میفروشد و میگوید بعتک ما علم بما قام علی وربح
کذا مشتری میگوید قبلت و بدانکه فرق دیگری نیز میان سه صیغه مزبوره هست
و ان اینستکه صیغه اولی صحیح نیست مگر در جائیکه متاع را بایع بصیغه بیع خریده
باشد پس اگر ان متاع بصلح یا هبه مشروطه بعوض و بعنوان منتقل باو شده باشد
بیع مرابحه باین صیغه صحیح نیست بلکه فاسد است و اما بصیغه ثانیه صحیح است و اما
در صیغه ثالثه پس بعید نیست جواز در صورتیکه متاع ببایع منتقل شده باشد
بصیغه صلح و اما اگر بصیغه قرض یا هبه مشروطه بعوض منتقل باو شده باشد پس
در جواز بیع مرابحه باین صیغه اشکال است و اگر بایع اخبار کند که راس المال صد
درهم است و بگوید بعتک هذا بماة وربح کل عشرة درهم و مشتری بگوید قبلت
پس ثمن صد و ده درهم خواهد بود دوم بیع تولیه است و ان عبارتست
از بیع براس المال بدون زیاده و نقصان پس لابد است اخبار بسرمایه در صورتیکه
مشتری عالم بان نباشد والا اخبار لازم نیست پس میفروشد بهمان اصل سرمایه
بدون کم و زیاد و صیغه ان باین نحو است که بایع بمشتری بگوید بعتک ما علم بما اشتریت

یا بگوید ولّیتک هذا العقد و امثال این و مشتری بگوید قبلت یا بگوید تولّیت
هکذا و باید که ثمن ثانی مثل ثمن اوّل باشد جنسًا و وصفًا و قدرًا سیم بیع مواضعه
و آن عبارتست از اینکه بایع خود هم بسرمایه و کمتر بفروشد و مواضعه مثل
مرابحه است در احکام و صیغه ولی در مواضعه باید اضافه کند لفظ وضیعة
کذا را و در مرابحه باید اضافه کند لفظ و ربح کذا را پس بایع میگوید بعتک هذا
بما اشتریته و وضیعة کذا و مشتری میگوید قبلت و مکروهست در مرابحه و مواضعه
نسبت ربح یا وضیعه را بسوی مال یا بطریق که بگوید بعتک هذا برأس المال و ربح
کلّ عشرة درهم یا وضیعة درهم من کلّ عشرة چهارم بیع مساومه است و آن عبارتست
از اینکه بایع ذکر سرمایه نکند و بفروشد و این بهترین اقسام است بجهة تحرّز از
کذب عمدًا یا غلطًا و صیغ این بیع از ما سبق ظاهر است پس همین قدر که بایع بگوید
بعتک المتاع المعلوم بالمبلغ المعلوم و مشتری بگوید قبلت کافیست س حکم
معامله ربویّه را بیان فرمایند ج بیع ربوی حرامست مطلقًا بلکه مطلق معاوضه
حتّی صلح علی الأحوط بلی در صورت جهل جواز صلح با زیادهٔ احد عوضین خالی
از قوّت نیست و در حدیث وارد است که یک درهم ان اعظم و بزرگتر است از هفتاد
زنا که با محرم خود چون مادر و خواهر خود بکند و ربا عبارتست از زیادتی یکی
از دو عوض کما از یک جنس باشند و موزون یا مکیل باشند در
زمان صاحب شریعت اگرچه در زمان ما بعد چنین نباشد و اگر حال آن در زمان
صاحب شریعت معلوم نباشد پس اگر در زمان ما بعد در جمیع بلاد موزون
یا مکیل باشد همین حکم را دارد و اگر در بعضی از بلاد موزون یا مکیل باشد و
در بعضی نباشد در آن بلدیکه موزون یا مکیل هست اخذ زیاده رباء است

و در بلد دیگر خلاف احوط آنستکه در ان بلد نیز بر وجه معاوضه اخذ زیاده ننمایند پس جو و گندم در ربا از یک جنس محسوب است بانرج بلی از یک جنس محسوب‌اند و همچنین است گندم و ارد و نان و نشاسته و امثال اینها و همچنین است خرما و شیره و مثل ان و همچنین است انگور و دوشاب و مانند ان پس باید که در وقت مبایعه اینها اخذ زیاده ننماید بلکه مساوی اخذ نمایند اگرچه مثل معاوضه انگور بمویز یا معاوضه خرما برطب باشد بنا بر احوط بلکه احوط اجتناب است از معاوضه مطلق تر و خشک که وزنی یا کیلی باشد چنانچه جمعی منع فرموده اند و همچنین گشک و شیر از یک جنس محسوب است چنانچه شیر و پنیر و شیره و روغن نیز چنین است علی الاحوط بلی روغن گاو مثلاً و روغن گوسفند دو جنس محسوب است و همچنین است گوشت انها و سایر چیزها یکه از حیوان عمل میاید پس انها تابع اصل خود میباشند مگر بز و گوسفند که یک جنس محسوب است چنانکه گاو و گاومیش نیز از یک جنس میباشند پس هرگاه حاصل حیوانیرا با گوشت انرا معاوضه کنند با حاصل و گوشت حیوانی دیگر که شرعاً از جنس ان حیوان نباشد چون گاو و گوسفند جائز است که زیادتی اخذ نمایند اگرچه نسیه باشد علی الاقوی لکن با کراهت در نسیه و همچنین جائز است در معاوضه غیر موزون و مکیل مثل قماش و حیوان و مانند ان که اخذ زیاده در اینها نقداً جائز است بدون کراهت و در نسیه خلاف قول بجواز مع الکراهة خالی از قوت نیست و اما در معدود است چون تخم مرغ و گردو پس در ان نیز خلاف اقوی جواز است لکن احوط اجتناب است از اخذ زیاده در معاوضه و همچنین احوط اینستکه اخذ زیاده نکنند در معاوضه حیوان بگوشت خصوصاً اگر کشته باشد و هرگاه دو جنس در حکم جنس واحد باشد لکن یکی مکیل است و دیگری موزون مثل گندم و ارد مثلاً

در عوض: ۲ / ۳

بیع احدهما بدیگری جائز است با مساوات در وزن و در کیل اشکالست و احوط
سنجیدن و برابر نمودنست هر دو را بوزن س در میان پدر و پسر و میان زن
و شوهر و میان مملوک مختص و مولای او و میان مسلمان و کافر حربی اخذ ربا
حرامست یا نه ج حرام نیست ولکن کافر حربی نمیتواند از مسلمان اخذ زیاده
نماید س در میان جدّ و نواده و میان پدر و دختر و میان مالک و مملوک
بیع ربا چه صورت دارد ج مابین پدر و دختر و مابین مالک و مملوک ربا
نیست اخذ زیاده جائز است و در مابین جدّ و نواده احوط عدم جواز است و احوط
اینستکه شوهر و زوجه منقطعه نیز از یکدیگر اخذ زیاده ننمایند چنانچه بعضی فرموده اند
و احوط بلکه اقوی عدم جواز اخذ رباست از کافر ذمّی چون یهود و نصاری که
جزیه میدهند س اگر در معامله اخذ ربا نموده باشد عمداً یا سهواً و عالم بحرمت
بوده باشد در زمان معامله واجبست ردّ بمالکان یا نه ج در اینصورت
اگر صاحب مال را بشناسد باید باو ردّ کند و اگر مشتبه باشد مالکان میان جمع
محصوری و تعیین آن ممکن نباشد با همه مصالحه کند یا حلیت اخذ نماید و اگر
مالک را نشناسد و قدر مال ربا را نداند مثل مال مجهول المالک باین عمل کند یا بنظر توکه
اگر آن مالک مجهول معلوم باشد که ظالم بوده است در اینحال ردّ مظالم بدهد
و اگر علم دارد که این مال مال حلال او بوده ولکن بر ذمّه او مظالم باشد اولی
اینستکه حاکم شرع بعنوان تقاص از جانب فقراء اخذ نماید و ردّ مظالم بدهد و اگر
معلوم متّهم آن مالک مجهول ظالم نیست همچو جمیع مجهول الحال باشد تصدّق بدهد
و اگر قدر مال ربا و مالک آن هر دو مجهول بالمرّة باشد خمس از این بدهد بسادات
و اگر در زمان معامله حرام بودن ربا را نمیدانست پس کفایت کردن توبه در حقّ جاهل

مقصر بلکه مطلقاً محل تامل است س در معامله فرار از ربا بچند طریق ممکنست
ج بپنج طریق ممکنست اول انکه تغییر جنس بدهند مثل اینکه ریال را با شرفی
معاوضه نمایند پس از ان اشرفی را بدهند ریال دیگر که منظور بوده اخذ نمایند
ویا اینکه جنس را بنقد معاوضه نمایند پس از ان نقد را بدهند وان جنس که مقصود
بود اخذ نمایند ولکن باید قصد معاوضه واقعیه داشته باشد دویم انکه ان
عوض را معاوضه نمایند بوجه قرار دادن بذمه بصیغه مبایعه یا مصالحه بجنس
دیگر و پس از ان مثلا معاوضه بما فی الذمه نمایند سیم انکه بان عوض ناقص یا
با هر دو در صورت اشتباه ناقص از غیر جنس چیزی را منضم نمایند مثل اینکه با ریال
ناقص دستمالی را یا چیز دیگر را منضم نمایند و معاوضه کنند چهارم انکه هریک
مال خود را بدیگری قرض بدهند و پس از ان همدیگر را بری الذمه کنند اگر از غلو
قلب باشد یا انکه بقدر مال ناقص را معاوضه نمایند و زائد را بری الذمه کنند
پنجم انکه هریک مال خود را بدیگری هبه نمایند و باید در ضمن عقد شرط هبه
دیگری را نمایند س کیفیت بیع صرف را بیان فرمائید ج بیع صرف عبارتست
از بیع هریک از طلا و نقره بدیگری و همچنین است علی الظاهر بیع طلا و نقره بطلا
یا نقره یا بهر دو خواه مسکوک باشد یا غیر مسکوک و خواه سکه اسلام باشد یا غیر ان
بلی بیع طلا یا نقره یا هر دو بپول سیاه داخل در بیع صرف نیست و همچنین مصالحه
طلا بطلا یا نقره بنقره یا بعکس حکم صرف را ندارد علی الاصح و شرطست در صحت بیع
صرف علاوه بر سائر شروط بیع که ذکر شد قبض نمودن هریک از عوض و معوض
پیش از متفرق شدن خواه در مجلس عقد باشند و خواه در مکان دیگر باینطریق بایع
و مشتری هر دو با هم حرکت کنند و مفارقت نکنند تا اینکه قبض ثمن و مثمن نمایند

و در حکم صرف فروختن چیزیکه طلا کوب یا نقره کوب باشد چون شمشیرها و لجام
و امثال اینها اگر مفضض یا مذهب باشند پس اگر مقدار طلا یا نقره معلوم باشد
و بیع بجنس ان زیور باشد باید در ثمن زیادتی قرار دهند که در مقابل غیر جنس
واقع شود تا اینکه ربا متحقق نشود و باید بقدر طلا یا نقره نقد را قرار بدهد
و پیش از مفارقت داد و ستد بعمل بیاید تا اینکه شرط بیع صرف متحقق شود و
اگر قدر انها مجهول باشد مبایعه بجنس صورت ندارد مگر انکه علم بزیادتی عوض
از مقدار مجهول طلا یا نقره داشته باشد و مبایعه بجنس مخالف بی اشکال است
س کیفیت صلح و طریقه عقد انرا بیان فرمائید ج صلح عبارتست از سازش
دو شخص یا بیشتر و ان عقدیست لازم از طرفین که مشروع شده از برای قطع نزاع
بحسب اصل شرع و جائز است واقع ساختن مصالحه را با اقرار مدعی علیه و با انکار
او و همچنین جائز است مصالحه عین بعین و دین بدین و عین بدین و دین بعین
و نیز جائز است با علم متصالحین بمقدار مالیکه نزاع دران واقع شده و با جهل ایشان
و باطل نمیشود مصالحه مگر بفسخ و اقاله و جائز نیست مصالحه که حرام کند حلال خدا را
یا حلال کند حرام خدا را و هرگاه مال المصالحه یا عوض ان مال غیر باید یا اینکه
قابلیت مملوکیت نداشته باشد مثل خوک صلح باطل خواهد بود ولی هرگاه تعلق بگیرد
بچیزیکه در ذمه باشد و قابلیت مملوکیت داشته باشد و انچیزیکه ادا شده چنین نباشد
صلح صحیح است پس مطالبه بدل خواهد کرد و اگر معیب بر اید خیار فسخ دارد و لابد است
در تحقق صلح از ایجاب و قبول پس مصالح بعد از تعیین مال المصالحه بگوید صالحتک
هکذا و مصالح له بگوید قبلت هکذا یا اینکه مصالح بگوید صالحتک علی ما استحقه
فی ذمتک من جمیع الحقوق لشرعیه بالمبلغ المعلوم و مصالح له بگوید قبلت هکذا

واین کفایت میکند در تحقق صلح واگر اراده صلح نماید بجهة قطع خصومت ونزاع
ظاهر نه فقط پس مصالح گوید صالحتك علی قطع المنازعة بینی وبینك من جهة
الامر المعلوم بالمبلغ المعلوم ودیگری گوید قبلت اگر مراد صلح حق منازعت
صحیح نیست واگر مراد از صلح اینکه نزاع ومرافعه نکنند باکی ندارد وبدانکه صلح
عقدیست مستقل نه تابع عقدی از عقود بلی افاده میکند فائده عقود وایقاعات
چندرا مثل بیع واین در وقتی است که متضمن نقل عینی بعوض معلومی باشد واجاره
واین درصورتیست که مصالح علیه منفعت بوده باشد مثل اینکه منفعتی را که دارد
انرا مصالحه میکند بعین یا منفعت معلوم در مدت مشخصه پس صلح اینصورت مفید
اجاره است وابراء وحطیطه واین درصورتیست که طلبی داشته باشد بر ذمه کسیکه
مدیون مصالحه نماید بر اسقاط بعض معین از دین ودادن بعض دیگر را بتخصیص
داین ومصالحه براینوجه جاری نماید پس صلح در اینصورت افاده میکند فائده ابرا
وهبه وان در وقتی است که مصالحه نماید عینی را بدون عوض پس در اینصورت
صلح افاده میکند ثمره هبه را وعاریه واین در وقتی است که مصالحه نماید منفعت
عینی را بدون عوض وظاهر جواز صلح است بر مثل حق شفعه بجهة اسقاط ان وتحجیر
واولویت سکنی در مدرسه وامثال ان وهمچنین جائز است صلح بر اسقاط یمین وخیار
وبر جاری ساختن آب بر بام غیر در مدت معلوم ونیز ظاهر جواز اشتراط است در
ضمن عقد صلح چنانچه جائز است در بیع والله العالم س کیفیت ضمانت وشرائط
انرا بیان فرمایید ج ضمانت عبارتست از اینکه کسی بر ذمه بگیرد مالی را که در ذمه
دیگری باشد اگرچه ان دیگری راضی نباشد وشرطست که ضامن مکلف باشد وتصرف
او در مالش نافذ وجائز باشد یا بمعنی که سفیه وامثال ان نباشد ونیز مشروطست

در احکام قرض است

در لزوم ضمانت که مضمون له یعنی طلبکار راضی باشد بضمانت آنشخص ضامن
چنانچه لزوم ضمان مشروطست باینکه آن ضامن مالدار باشد یا اینکه طلبکار
عالم باشد بفقر ضامن هنگام ضمانت و باید دانسته شود که بمحض ضامن شدن
او مال از ذمهٔ مدیون منتقل میشود بذمهٔ ضامن و مدیون بری الذمه میشود
از آن دین ولی هرگاه ضمانت بخواهش مدیون واقع شود ضامن میتواند بعد از
اداء دین باین مدیون رجوع نماید و الا فلا و نیز باید دانست که ضمانت حالّه
و مؤجّله هر دو صحیح و جائز است پس اگر شرط کند اجل را واجبست که آن مضبوط
باشد مثل یکماه و نحوان نه مثل تا زمان ادراک غلّات و قدوم حاج زیرا که اینچنین
عدم ضبط آن فاسد است و صیغهٔ ضمان بدین نحو است که ضامن بگوید بطلبکار
ضَمِنْتُ لَكَ مَا تَسْتَحِقُّهُ فِي ذِمَّةِ زَيْدٍ یا بگوید تَحَمَّلْتُ لَكَ یا بگوید اِلْتَزَمْتُ یا
بگوید اَنَا ضَمِينٌ یا بگوید اَنَا ضَامِنٌ یا بگوید اَنَا زَعِيمٌ و نحوانها از الفاظیکه
برساند اینمعنی را و در قبول کفایت میکند لفظ قبلت **مس** احکام قرض و دین را
بیان فرمائید **ج** بدانکه احکام قرض و دین چند امر میشود اوّل آنکه در قرض
دادن ثواب بسیار عظیم چنانچه در حدیث وارد است که تصدق دادن یکدرهم ده برابر
است و ثواب قرض دادن یکدرهم برابر هجده درهمست و اخبار در ثواب قرض
بسیار است دوم آنکه عقد قرض جائز است از طرفین یعنی اینکه داین هر وقت
خواسته باشد مطالبه نماید میتواند ولو بمجرد فراغ از صیغهٔ قرض باشد و
همچنین مدیون نیز هر زمانیکه خواسته باشد ادا آن نماید میتواند اگرچه بعد
از فراغ از صیغه بلافاصله بوده باشد و ثمرهٔ قرض تملیک است یا رد عوض پس
در مثلی ردّ مثل لازمست و در قیمی ردّ قیمت روز قرض و قرض بکمر بر وجه یقین

در احکام قرض است

باعث مالک شدن قرض گیرنده میشود آن قرضی استکه مشتمل باشد بر ایجاب و قبول لفظی و قبض و صیغه آن باین طریق استکه صاحب مال بگوید اقرضتک هذا و قرض گیرنده بگوید قبلت و بعد بتصرف او بدهد و همچنین اگر ترجمه این را بگوید مثل اینکه مالک بگوید قرض الحسنه دادم این مال را بتو و قرض گیرنده بگوید قبول کردم صحیح است و قصد قربت لازم نیست بلی ترتب ثواب موقوف بقصد قربتست و اگر مالک بدون صیغه بدهد مال را بشخصی بقصد قرض تصرف در آن از برای آن شخص مباح و جایز بلکه موجب انتقال باو است مثل معاطات در بیع سیم آنکه باید قرض دهنده شرط نفع نکند زیراکه نفع در قرض حرامست و با شرط کردن انتقال بقرض گیرنده حاصل نمیشود هرچند نفع بسبب زیادتی در وصف باشد علی الاصح مثل اینکه در عوض شکسته صحیح را اخذ کند بلی هرگاه قرض گیرنده تبرعا چیزی بقرض دهنده بدهد ضرر ندارد چهارم آنکه هر چیزیکه ممکنست تعیین کردن آن بحسب قدر و وصف جایز است قرض دادن آن بحسب قدر و وصف ممکن نیست جایز نیست قرض دادن آن پس جایز است قرض دادن طلا و نقره که بوزن و وصف مشخص شده باشد و همچنین جایز است قرض دادن گندم و جو و مانند اینها خواه بوزن مشخص شده باشد یا بکیل و همچنین جایز است قرض دادن نان که بوزن مشخص شده باشد و اگر نان بعدد و شماره مشخص شده باشد قرض دادن جایز است علی الاصح با انضباط مقدار عرفا و احوط اینستکه تفاوت میان عوض و معوض نباشد بلکه مساوی در وزن باشند و اعتباری بتفاوت در قیمت نیست پنجم آنکه مالی راکه قرض میدهند یا مثلی است یا قیمی مثلی آنستکه اجزاء آن مال متساوی باشد در قیمت و منفعت و در صفات با همدیگر

باشد مثل جو و کندم و روغن و قیمی اینستکه تفاوت داشته باشد مثل حیوانات
پس اکر ان مال مثلی باشد در صورت اراده رد عوض اکر ممکن باشد باید رد مثل
کند والا باید رد قیمت ان بکند و اکر قیمت زمان قرض کرفتن و زمان تعذر
مثل و زمان رد بلی تفاوت داشته باشد ظاهر اینستکه باید قیمت زمان وفا را
بدهد و اکر قیمی باشد قیمت ان در روز قرض بدهد قرض کیرنده قرار میکیرد چنانچه
قول مشهور است امر ششم انکه بنا بر اصح نمیتواند قرض دهنده بعد از اجراء صیغه
قرض و تصرف دادن رجوع کند بعین مال بلی میتواند مطالبهٔ حق خود کند
چنانکه کذشت در معنی جواز عقد پس قرض کیرنده اکر همان مال را رد کند جائز است
چنانکه اکر بدل انرا رد کند نیز جائز است اکرچه احوط در صورت مطالبهٔ عین رد
عین است امر هفتم اینستکه هر کاه مالی را قرض دهند و شرط کنند که تا زمان معین
قرض باشد اقوی اینستکه پیش از ان زمان حق مطالبه ندارد با زنده بودن قرض کیرنده
امر هشتم انکه اکر از برای مدیون اثار موت ظاهر شود واجبست که وصیت
کند بلکه احوط اینستکه مقدار دین را جدا کند امر نهم انکه دیون مؤجله که زمان
تسلط انها نرسیده باشد بسبب مفلس شدن معجل نمیشود لکن بسبب موت مدیون
معجل میشود باین معنی که بعد از مردن مدیون طلبکار میتواند مطالبه کند طلبی را
که زمان تسلط بر مطالبه ان مؤخر باشد پس اکر ترکه کمتر از قرض میت باشد
تمام طلبکاران مساوی باشند در استحقاق مطالبه از ان ترکه بحساب حق خود
هرچند عین مالیکه از بعضی از ایشان اخذ نموده بود موجود باشد بلی هرکاه
کمتر نباشد صاحب مال اولی و احق خواهد بود علی الاقوی امر دهم هرکاه
مدیون بیچیز باشد و قادر نباشد بر کسب لایق بحال که بان بتواند اداء دین کند

باید اورا مهلت داد و اگر هیچ چیز نباشد و یا قادر بر کسب لایق بحال باشد و طلبکار مطالبه حق خود کنند و او مماطله کند حبس او جائز است و همچنین است در صورت جهل بحال او مگر آنکه ثابت شود بچیز بودن او س امر یازدهم آنکه خانه لایق بحال و لباس لایق بحال و مانند اینها را لازم نیست که بطلبکار مدیون نفقه بدهند علی الاقوی و همچنین نفقه روز و شب و عیال واجب النفقه او امر دوازدهم آنکه هرگاه طلبکار دین را بغیر بفروشد و منتقل کند بعوضیکه کمتر از اصل طلب باشد بر وجهیکه ربا و مانند آن لازم نباید صحیح است پس مشتری میتواند مطالبه تمام طلب را نماید علی الاصح و بعضی گفته اند بیشتر از آن مقدار که ببایع داده نمیتواند طلب کند و این احوط است و اگر در مقدار زائد صلح واقع شود عمل باحتیاط شده س امر سیزدهم آنکه جائز است شرط کردن وفا بقرض را در بلده بکر و اگر مطالبه کند مقرض در غیر بلد قرض با عدم شرط واجب است بر مقترض وفاء بآن با عدم ضرر و متحقق میشود ضرر باینکه قیمت مثلی در موضع مطالبه زیادتر باشد س طریقه حواله کردن را بیان فرمائید ج حواله عبارتست از نقل کردن مالی از ذمه شخصی بذمه شخص دیگر که مشغول الذمه باشد بمثل آن مال بجنس و وصف اگرچه غیر نقد باشد و حواله بر کسیکه بری الذمه باشد در آن خلافست اصح جواز است پس نقل میشود مال از ذمه اش بذمه آن شخص دیگر که بری الذمه باشد و شرطست در حواله رضای حواله کننده و حواله کرده شده بلا اشکال و اما رضای شخص محال علیه پس اگر حواله بر بری باشد یا بمخالف آنچه در ذمه او است رضای او نیز معتبر است بلا اشکال و در غیر این دو صورت پس اعتبار اشتراط رضای

و محل اشکال است اقرب بشرط بودن رضایت او است چنانچه مشهور است و واجب
نیست قبول کردن حواله بر شخص محتال اگرچه محال علیه مالدار باشد و باید که
محال علیه در وقت حواله کردن مالدار باشد و اگر مالدار نباشد باید بداند
شخص محتال اینکه محال علیه مالدار نیست و اگر در وقت حواله عالم باعسار
او نباشد و بعد از حواله ظاهر شود اعسار او از برای محتال اختیار فسخ است
پس اگر بخواهد فسخ حواله کند میتواند بلی اگر ظاهر شود که در وقت حواله مالدار
بوده بعد فقیر شده اختیار فسخ ندارد پس نمیتواند که رجوع نماید بمحیل و در
هر صورت همینکه حواله شرعیه بعمل آمد شخص محیل که مدیون محتال است بری
الذمه میشود پس محتال نمیتواند که دیگر رجوع باو نماید مگر بفسخ در جائیکه از برای
او ثابت باشد چنانچه ذکر شد و چون حواله عقد لازم پس لابد است در
آن از ایجاب محیل و قبول محتال پس محیل یعنی حواله کننده میگوید احلتك علی
فلان بالمبلغ المعلوم و محتال میگوید قبلت یا میگوید احتلت و جائز است
اجراء صیغه حواله بفارسی نیز اگرچه بعربی اولی و احوط است با امکان چنانچه
در سایر عقود لازمه غیر نکاح گذشت و شروطیکه اعتبار شده در سایر عقود
لازمه از قبیل بلوغ و عقل و نحو آن در حواله نیز معتبر است پس باید هر یك از
محیل و محتال و محال علیه بالغ و عاقل و جائز التصرف باشند و مسلوب القول
والفعل نباشند **مسئله** کیفیت رهن و صیغه او را بیان فرمایند **ج** رهن عبارت
از وثیقه ایست که در صورت تعذر اخذ دین از مدیون استیفاء حق از آن نمایند
و رهن عقد لازم است از طرف راهن و لابد است در آن از ایجاب و قبول مثل
اینکه مالك بگوید رهنتك هذا یا ارهنتك علی الدین المعلوم پس صاحب طلب

بگوید قبلت یا ارتهنت یا چیزیکه جاری مجرای ان بوده باشد و شرط است که ان
وثیقه عین و مملوک باشد بلکه بنا بر اقوی قبض نیز شرط است و باید هر یک از راهن
و مرتهن جائز التصرف باشند در مال خود و جائز نیست از برای مالک تصرف
در رهن بفروختن و وقف کردن و اجاره دادن و نحو اینها و همچنین جائز نیست
از برای مالک وطی جاریه مرهونه و مرتهن اولی است از سایر طلبکاران در استیفا
حق خود از رهن هر چند مالک مرده باشد پس اگر ماذون باشد که بخود نیز بفروشد
میتواند از برای خود بخرد و عقد رهن قابل شروط است اگر ان شروط از جمله شروطی
نباشد که منافی مقصود عقد رهن باشد پس اگر شرط کند در ضمن رهن که اصلا عین
مرهونه فروخته نشود صحیح نخواهد بود بجهة اینکه این شرط منافی مقصود از رهن است
و همچنین صحیح نیست اگر شرط کند که عبد مسلم را بکافر بفروشد و اگر شرط کنند دخول
نماء متجدد را در رهن یعنی ثمره و میوه و حمل حیوانات صحیح است چنانچه نماء موجود
منفصل داخل در عین مرهونه نمیشود بدون شرط و اگر عین را رهن بگذارد نزد کسی
باین نحو که تا فلان مدت رهن باشد اگر در سر ان مدت ادای ان دین ننماید مدیون
ان عین مرهونه مبیع بوده باشد چنین رهن و چنین بیع فاسد است چنانچه مشهور است
غایة الاشتهار و جائز نیست از برای مرتهن تصرف در رهن ببیع و نحو ان قبل از
رسیدن زمان مطالبه مگر باذن مالک و در صورت حلول اجل و تعذر از اداء
دین نمیتواند رهن را بفروشد و استیفای حق نماید مگر باذن حاکم شرع علی الاحوط
و هرگاه راهن اعتراف برهن نکرده باشد و مرتهن خوف داشته باشد که راهن یا
وارث انکار کنند و او متمکن نباشد از اثبات ان نزد حاکم شرع رجوع نماید
احتیاطا بعدول مؤمنین و اگر انهم ممکن نشد میتواند استیفا حق خود را از رهن نماید

بعد از رسیدن زمان مطالبه و اما قبل از حلول اجل جائز نیست استیفا والله اعلم

س احکام و شرائط اجاره را بیان فرمائید ج اجاره عقد یست لازم از طرفین و عبارت است از تملیک منفعت معلومه بعوض معلوم و باطل میشود بسبب اقاله و اما بسبب بیع باطل نمیشود و همچنین باطل نمیشود بعتق و بارتداد بلکه اقوی عدم بطلان است بموت هر یك از موجر و مستاجر خصوصا اگر موجر بمیرد و مستاجر زنده باشد بلی در چند صورت باطل میشود اول انکه عین موجره پیش از قبض یا بعد از قبض بلا فاصله تلف شود پس در این صورت اجاره باطل میشود دویم انکه اجاره عین برای انتفاع مستاجر بنفسه باشد پس باطل میشود بموت مستاجر قبل از استیفاء منفعت سیم انکه عین موجره وقف باشد و موقوف علیه از اجاره دهد از برای صلاح خود پس در این صورت بموت موجر باطل میشود اجاره بلی اگر متولی وقف بملاحظه صلاح وقف و بطون لاحقه اجاره داده باشد پس بموت موجر اجاره باطل نمیشود چهارم انکه موجر مالك منفعت مدت حیوة خود باشد بسبب وصیت مالك عین پس بموت این موجر اجاره باطل میشود بدانکه اجاره دادن مثل باغ را از برای مالك شدن مستاجر حاصل انرا چون خرما و انگور و انار و خربزه و مانند اینها و اجاره دادن گاو و گوسفند و امثال اینها را جهة مالك شدن شیر و روغن و مانند اینها را جائز و صحیح نیست زیرا که اجاره موجب انتقال منافع است نه اعیان و مفروض اینستکه مثال خرما و انگور و شیر و روغن از اعیان محسوب هستند نه از منافع پس باید چیزیکه مستاجر مالك میشود بسبب عقد اجاره غیر عین باشد مثل نماز کردن و نشستن در زمین و نخوابیدن پس در مالك شدن حاصل درختها یا مانند اینها موقوف بر مصالحه یا اینکه

در احکام اجاره است

اجاره دهند درخت و مانند انرا از برای منفعت دیکر اکر منفعتی داشته باشد
و شرط کنند که حاصل انها در سال اجاره با مستاجر باشد و یا اینکه بیع کنند
خود درخترا مثلا با خیار فسخ از طرفین پس مادامیکه بیع فسخ نشده حاصل مبیع
بتبع ملکیت ان از برای مشتری خواهد بود و مانند اینها و شرطست در صحت
اجاره کمال متعاقدین ببلوغ و عقل و اینکه جائز التصرف باشند و اینکه منفعت
و اجرت و مدت معلوم باشد و باید منفعت ملک موجر باشد خواه عین
موجره ملک او باشد و خواه نباشد چون مستاجر که جائز است از برای او که
بعد از اجاره از مالک بغیر اجاره دهد مکر در صورتیکه شرط کرده باشند که
استیفاء منفعت را مستاجر بنفسه نماید و مالک میشود موجر اجرترا بنفس عقد
و واجبست تسلیم ان بتسلیم عین موجره مکر اینکه شرط کرده باشند تاجیل در
اجرترا باجل مشخصی پس در اینصورت بمقتضای شرط باید عمل نمایند و بالجمله
چون اجاره عقدیست از عقود لازمه از طرفین پس معتبر است در ان هر چیزیکه
معتبر است در سایر عقود لازمه از حیثیت لزوم عقد مثل فوریت قبول بعد از
ایجاب و نحو ان و در اجراء صیغه شخص موجر میکوید مثلا اجرتك الدار المعلومة
سنة بالمبلغ المعلوم مستاجر میکوید قبلت و اکر موجر بجای لفظ اجرتك اکر
بکوید یا انکه ملکتك سکنی هذه الدار شهرا بالمبلغ المعلوم کفایت میکند چنانکه
در قبول نیز کفایت میکند هر لفظیکه دلالت بر قبول نماید مثل قبلت و استاجرت
و مانند ان و منعقد نمیشود اجاره بلفظ بیع و عاریه و صحیح است اشتراط چیزیکه
منافی مقصود از عقد اجاره نباشد در ضمن ان از شروط سائغه و نیز لازم است
وفاء بشرط در ضمن ان والله العالم بس کیفیت شرکت و احکام انرا بیان فرمایند

در احکام شرکت

ح در شرکت پنج مطلب است اول انکه شرکت عبارتست از اجتماع حق دو مالک یا بیشتر در مالی یا منفعتی بر سبیل اشاعه و یک صیغه که مرکب از یک ایجاب و یک قبول باشد کافیست و مشروطست با متزاج چنانچه متحقق میشود شرکت با متزاج دو مالیکه از یک جنس باشد بر وجهیکه امتیاز داده نشود از همدیگر و جایز نیست از برای احدا از شرکاء تصرف دران مگر باذن سایر شرکا و مقصور است مقدار تصرف بر مقدار اذن و زیاده جایز نیست پس هرگاه تعدی نماید از مقدار اذن ضامن خواهد بود مطلب دویم اینکه اشتراک گاهی اختیاری میشود وگاهی اضطراری اما اختیاری درصورتیستکه باختیار خود مخلوط کنند مال همدیگر را بر وجهیکه از هم امتیاز نداشته باشد یا انکه مالی بشراکت بخرند و اضطراری انستکه حاصل بشود بسبب ارث و نحو ان پس هرگاه شخصی بمیرد و از او ترکه باقی بماند و وارث متعدد باشند ان وارثها در ترکه ان میت شریک خواهند بود قهراً و اضطراراً و شرکت اختیاریه که بقصد تجارت باشد انرا شرکت عنانیه گویند و این شراکت با کافر مکروهست ولکن صحیح است و در این شراکت اگر حقها مساوی باشند در نفع نیز همه شرکاء شریک خواهند بود و اگر تفاوت در استحقاق اصل مال داشته باشند در نفع نیز بحسب ان تفاوت خواهند داشت و همچنین است درضرر و اگر شرط کنند که یکنفر از ایشان در نفع زیادتی داشته باشد با عدم تفاوت در اصل مال پس اگر ان یکنفر عامل باشد یا عمل او زیادتر باشد در اینصورت شرط زیادتی برای او عیب ندارد و در غیر این دو صورت محل اشکالست اگرچه صحت غیر بعید بلکه خالی از قوت نیست مطلب سیم انکه شراکت بدنی و عملی باطلست باین معنی که هرگاه دو نفر یا بیشتر با هم قرار دهند که هر یک

کاری کنند در حاصل و در اجرت عمل با هم شریک باشند این قسم از شرکت نزد
شرع شریف باطلست بلکه حاصل عمل هر یک مخصوص بشخص خود او است و همچنین
شرکت وجوه نیز باطلست باینمعنی که هرگاه دو نفر صاحب اعتبار و آبرو بیمال
باشند و قرار دهند که بر ذمه هر یک مال بخرند و بفروشند و بخواه صاحب مال را
بدهند و در نفع آن که باقی ماند با هم شریک باشند یا اینکه صاحب اعتبار مالی را
ابتیاع نماید و بکسیکه بی اعتبار است واگذارد که معامله کند و در نفع آن با هم
شریک باشند و یا آنکه صاحب اعتبار یکه بیمال باشد و بی اعتبار یکه صاحب
مال باشد قرار دهند که مال شخص بی اعتبار را آن معتبر بفروشد بدون آنکه
آنمال را بدست او بدهد و در نفع آن با هم شریک باشند یا اینکه آن معتبر مال را
بنفع زاید بفروشد تا اینکه بعض از نفع مال او باشد پس در اینصور مذکوره
شرکت حاصل نخواهد شد شرعًا و همچنین شرکت مفاوضه نیز باطل است باین
معنی که هرگاه دو نفر یا بیشتر قرار دهند که آنچه کسب میکنند با هم شریک باشند
مطلب چهارم آنکه اگر بعضی از شرکا خواهش کنند که مال مشترک را قسمت کنند
واجبست بر دیگری که اجابت کند در صورتیکه قسمت باعث ضرر نشود و مشتمل
بر رد نباشد و اگر باعث شود یا آنکه مشتمل برد باشد قسمت کردن موقوفست
برضاء شرکاء و این را قسمت اختیاری گویند و در غیر این دو صورت اجابت لازم
اگرچه سرمایه جمع آوری نشده باشد و در موردیکه اجابت لازم است هرگاه اجابت
نکند حاکم شرع اجبار نماید بر قسمت و اینرا قسمت اجباری گویند مطلب پنجم آنکه
شریکیکه ماذون در تصرف باشد ضامن نیست در تلف مال مگر در صورت تقصیر
یا تعدی یا تفریط س قراض و مضاربه چیست ج قراض و مضاربه عبارت

از اینکه شخصی مالی را بدهد بغیر که معامله کند باین طریق که در نفع با هم شریک
باشند بحصّهٔ معیّنی مثل نصف ربح یا ثلث آن یا مانند اینها خواه مطلق باشد
وخواه مقیّد باشد بزمان معیّنی و شرطست که آن مال عین طلای مسکوک یا نقرهٔ
مسکوک باشد پس صحیح نیست در دین و در غیر نقدین و این عقدیست جایز پس کفایت
میکند هر چیزیکه دلالت بر آن نماید اگرچه احوط و اولی اینستکه با ایجاب و قبول
لفظی واقع بسازند و با هم متّصل باشند پس صاحب مال بگوید این مال را
بتو دادم که معامله بکنی باین طریق که نصف نفع آن مثلاً مال تو باشد و نصف
دیگر مال من باشد پس شخص عامل بگوید قبول کردم و هرگاه بخواهند بعربی
جاری نمایند پس مالك بگوید ضاربتك بكذا عامل بگوید قبلت هكذا یا آنکه مالك
بجای ضاربتك بگوید قارضتك یا بگوید عاملتك على هذا المال على ان الربح
بيننا نصفين و در قبول نيز هر چيز كه دلالت بر رضايت مينمايد اگرچه با ايماء و
اشاره باشد کافیست **س** کیفیت وصیّت را بیان فرمایید **ج** وصیّت
عبارتست از تملیك عین یا منفعت بغیر بعد از وفات موصی یا مسلّط کردن کسیرا
در تصرّف بعد از وفات موصی و بهر تقدیر اخبار در فضیلت وصیّت بسیار است
بلکه در بعضی از اخبار وارد شده که اگر کسی بدون وصیّت بمیرد مثل اهل
جاهلیت مرده است و در حدیث است که سزاوار نیست از برای مسلمان که در
شب بخوابد مگر آنکه وصیّتنامه اش در زیر سرش باشد و نیز وارد شده است که
وصیّت حق است بر هر مسلمانی و اخبار و احادیث از این قبیل بسیار است **س**
در وصیّت صیغهٔ ایجاب و قبول معتبر است یا نه **ج** بلی معتبر است در وصیّت
ایجاب چه در وصیّت بجهة خاصّه مثل وصیّت بمالی برای زید مثلاً یا وصیّت

بجهت عامّه مثل وصیّت بمالی بجهت فقراء یا زوّارها و مساجد یا مدارس و نحو
اینها و امّا قبول پس آن لازم است علی الاحوط در وصیّت بجهت خاصّه و امّا
در وصیّت بجهت عامّه قبول لازم نیست امّا ایجاب پس یا بنطق بوده است که
شخص موصی بگوید اوصیت بکذا یا بگوید افعلوا کذا یا بگوید اعطوا فلانا بعد
وفاتی کذا یا بگوید لفلان کذا بعد وفاتی و امثال اینها از الفاظی که دلالت
بر وصیّت کند و لفظ خاصی شرط نیست در قبول بلکه کفایت میکند هر چیزی که
دلالت کند بر رضا بلکه همان عمل بمقتضای وصیّت نیز کافیست و جائز است
از برای وصی که در حال حیوة موصی ردّ وصیّت کند امّا بعد از ممات جائز نیست
ردّ بلکه واجبست قبول و اگر وصی در حال حیوة موصی ردّ کند و پیش از رسیدن
خبر ردّ بموصی او موصی وفات کند لازم میشود قبول چنانچه اگر وصی بهیچ وجه مطّلع
نشود بر وصی بودن مگر بعد از وفات موصی لازمست قبول س هرگاه موصی
وصیّت کند بواجب مالی مثل قرض و حجّ و خمس و زکوة و ردّ مظالم یا وصیّت نکند
و وارث مطّلع باشد از اصل مال باید ادا شود یا از ثلث ج از اصل مال باید
داده شود امّا در حجّ کفایت میکند حجّ میقاتی اگر وصیّت بحجّ نکرده باشد و الّا
باید حجّ بلدی از برای او بگیرند مطلقا س هرگاه شخصی در حال مرض موت مالی
چند ببخشد یا بفروشد باقلّ از قیمت چه صورت دارد ج منجّزات مریض و
معاملات محاباتیه اش صحیح است و از اصل ممضی است نه از ثلث علی الاقوی س
وصیّت از برای معدوم جائز است یا نه ج جائز نیست لکن از برای حمل موجود
اگر زنده متولّد شود صحیح و نافذ است س هرگاه کسی وصیّت کند در واجب مالی و غیر
واجب امّا ثلث وفا بوصیّت نکند چه کند ج واجب را باید بر غیر واجب مقدّم دارد

اگر وصیّت کرده باشد که همه را از ثلث بدهند و همچنین واجب مالی را بر واجب
بدنی مقدّم بدارد س اگر کسی وصیّت کند پس از آن برضدّ آن وصیّت کند
بکدام عمل کنند ج باید بوصیّت ثانی عمل کنند س وصی کسی میتواند مال
صغیر را قرض بدهد یا نه ج خالی از اشکال نیست مگر آنکه صلاح صغیر باشد
و وصی هم مالدار باشد بلکه وثیقه هم بگذارد علی الأحوط سؤال کیفیّت و
احکام ارث را بیان فرمائید جواب کیفیّت آن بدین طریق است که ببیان فرائض
و موجبات ارث ذکر میشود امّا مراد از فرائض سهام مقدّره در کتاب الله است و
موجب ارث یا نسب است یا سبب امّا اوّل سه مرتبه دارد و میراث نمیبرد احدی از مرتبه
تالیه با وجود یکنفر از مرتبه سابقه که خالی باشد از موانع ارث مرتبه اولی پدر و مادر است
بدون ارتفاع و اولاد است با انحطاط الأقرب فالأقرب مرتبه ثانیه اجداد و جدّات مع
الارتفاع علی الترتیب و اخوه و اخوات و با عدم آنها اولاد آنها مع الانحطاط الأقرب
فالأقرب مرتبه ثالثه اعمام و عمّات و اخوال و خالات و در صورت نبودن آنها
اولاد آنها اگر چه پائین روند و بعد از آنها اعمام ابوین و عمّات ابوین و اخوال ابوین
و خالات ابوین است و با نبودن آنها اولاد آنها هر چه پائین روند الأقرب فالأقرب
و امّا سبب زوجیّت است و ولاء اوّل جمع میشود با جمیع ورّاث دوّم جمع نمیشود
و آن سه مرتبه دارد بترتیب اوّل ولاء عتق دوّم ولاء ضامن جریره سیّم ولاء امامت
و امّا ولاء اسلام و ولاء استحقاق حال که معمول بر نخواهد بود اگر چه دوّم مندرج است
در تحت ولاء عتق س موانع ارث را بیان فرمائید ج موانع ارث یکی کفر است
پس هرگاه وارث کافر باشد و مورّث مسلم کافر وارث نیست و امّا مسلم وارث کافر میشود
و وارث مسلم اگر چه ابعد باشد میراث میبرد و کافر اگر چه اقرب باشد میراث نمیبرد و یکی

قتل است پس هرگاه کسی قتل نماید بناحق مورث خود را میراث از او نمیبرد امّا قتل بحق مانع
ارث نیست و اگر قتل بخطا باشد قاتل وارث از مخلّفات مقتول غیر دیه میبرد س اگر
کسی قتل نماید پدر خود را و قاتل ولدی داشته باشد آیا ولد وارث مقتول که جدّ اوست میباشد
با قاتل که ولد مقتول است ج ولد قاتل وارث نه خود قاتل و اگر وارث نباشد
سوای قاتل میراث از امام علیه السلام است س اگر این مقتول اخوه و اخوات مادری
داشته باشد وارث دیه مورث میشوند یا نه ج نمیشوند و امّا اخوه و اخوات ابوینی
یا ابی وارث دیه میباشند و امّا غیر از اخوه و اخوات و اولاد آنها از متقربین بام وارث
بودن آنها از دیه اشکال دارد احوط صلح است س زوجان وارث دیه میباشند یا نه
ج بلی وارث میشوند در صورتیکه دیه عوض باشد از قتل شبیه بعمد یا خطا و اگر
عوض از قصاص باشد ظاهر اینست که آنهم چنین است یعنی اگر مصالحه شود قصاص
بدیه زوجان هم مثل سایر ورثه است اعم از آنکه مصالحه بمساوی باشد یا دیه که شرعًا
مقدّر است یا اکثر از آن باشد یا انقص و هرگاه ولیّ مقتول و قاتل راضی شوند بدیه
بدون وقوع مصالحه آنهم مثل مصالحه است در میراث بودن از جهة زوج و زوجه
خواه تراضی بقدر معادل با دیه مقدّره واقع شده باشد یا ازید یا انقص و خواه
تراضی بجنس دیه شده باشد یا بغیر جنس س اگر راضی شوند وارث و قاتل بدیه
بعد از آن رجوع از دیه نماید قصاص جائز است یا نه ج بلی جائز است و اگر بعض
ورثه مصالحه نمایند حق القصاص خود را ظاهر اینست که زوجان میراث میبرند یعنی
دیه خطا در حکم مال میّت است یا نه ج بلی در حکم مال میّت است و قضای دیون و
اخراج وصایا از آن میشود و همچنین دیه قتل عمد در صورت مصالحه نمودن قصاص
در حکم مال میّت است و اخراج وصایا از آن میشود و اگر دیه بان بخواهند باشند منع نما

وارثرا از قصاص میتوان کفت که تسلّط در این باب ندارند و اقرب بالحاق
شبه عمد است بعمد در منع از ارث از خصوص دیه و ظاهر اینستکه بعضی تسبیبات
عقلیّه و عادیّه هست که اکر موجب قتل بشود حکم آن حکم مباشرتست کما انهم
مانع از ارث میباشد و دایر مدار صدق قتلست و هرکاه صبیّ غیر ممیّز یا نائم قتل
نمایند ممنوع از ارث نمیشوند و امّا صبیّ ممیّز اکر عمداً قتل نماید پس ممنوع بودن
او از ارث محلّ تأمّل و اشکالست س هرکاه وارث مشارکت نماید در قتل چه
صورت دارد ج حکم آنهم مثل قتل است س اکر وارث شهادت بدهد
از روی ظلم در حق مورّث خود که موجب قتل مورّث بشود منع از ارث نمودن شاهد
مذکور میشود یا نه ج در اینصورت منع نمودن او از ارث خالی از اشکال نیست
و اکر شهادت مذکوره از وارث صادر شود بعد از حکم حاکم مانع از ارث نیست
بلا اشکال س هرکاه جراحتی بزند احد ولدین بر پدر خود و ولد دیکر بمادر
خود و هر دو فوت شوند حکمش در ارث بردن چیست ج هر یک از این دو ولد
وارث آنکه نکشته است میباشد و میتواند قصاص بر دیکری نماید و اکر در اینصورت
عفو نماید احد ولدین آن دیکری را آن دیکری میتواند قصاص نماید و اکر مبادرت
نماید احد ولدین مذکورین بقتل دیکر ظاهر اینستکه قصاص از او ساقط است
نظر بآنکه مفروض اینستکه وارث دیکر نیست س رقیّت یعنی بندکی مانع از
از ارثست یا نه ج بلی مانع از ارثست و هرکاه وارث با مورث رقّ باشد میراث
نخواهند برد و اکر وارث بعید حرّ باشد و وارث قریب رقّ باشد میراث مختص است
بوارث حرّ اکر چه بعید است دون رقّ اکر چه قریب است و اکر وارثی نباشد سوای
امام ع و مملوک و آن مملوک احد ابوین باشد یا هر دو یا باقی اقارب مملوک باشند

باید جبر کرده شود مولای او بر اخذ قیمت او و بعد از ان ازاد کرده میشود و بمال او
تصرف میکند و بعید نیست حکم چنین باشد اگر وارث نباشد غیر از مملوک و زوج
و معتق یا ضامن جریره و ظاهر اینستکه فرق نیست در این حکم میان انکه مملوک
خالص باشد یا مدبّر یا مکاتب در صورتیکه اداء نموده باشد از مال الکتابه
چیزیرا یا امّ ولد و اگر مکاتب اداء نموده باشد قدری از مال الکتابه را ظاهر اینستکه
ازاد کرده میشود باقی ان از میراث اگرچه وارث بسبب ان جزء که حرّ است و اگر
وفا نماید ترکه بقیمت مملوک اقرب انستکه ازاد میشود بمقداریکه ترکه وفا کند
و مانعیّت رقّ مختص نیست باینکه مملوک خالص باشد بلکه مانع است اگرچه مدبّر
باشد یا مکاتبیکه اداء نموده باشد چیزیرا از مال الکتابه را بلی اگر مدبّر از اقربای
مولی باشد و از برای او ورثه متعدّد باشد که با مدبّر در یک طبقه باشند یا طبقه
او مقدّم بر انها باشد پس در اینصورت مدبّر ارث خواهد برد زیرا که بمجرّد موت
مولی ازاد میشود پس داخل در ازاد شده قبل از قسمت است پس ارث یا مخصوص با او است
یا اینکه با سایر ورثه شریک میشود و هرگاه مملوک مبعّض باشد باینکه بعض او
حرّ باشد و بعض دیگر او مملوک و مکاتب باشد میراث میبرد بقدریکه حریّت دارد
و اگر غیر مکاتب باشد ظاهر اینستکه انهم وارث باشد بقدر حریّت و ممنوع باشد بقدر
رقیّت **س** میراث مفقود الخبر هرگاه معلوم نباشد حیوة و موت او حکمش چیست
ج باید انتظار او را کشید تا موتش محقّق شود **س** سهام ارث که مقدّر است
در کتاب الله چند قسمست **ج** بر شش قسم است از انجمله نصف و ربع و ثلثان
و ثلث و ثمن و سدس است امّا نصف پس ان سهم زوج است با نبودن ولدی
برای زوجه و ولد ولد هم مثل ولد است و از برای بنت واحده است در صورتیکه

مذکری نباشد و از برای خواهر پدری و مادری است با یکی تنها در صورتیکه پدری
و مادری نباشد اگر مذکری در میان نباشد اما قسم دوم که ربع است پس آن
سهم زوج است با وجود ولد یکه از برای زوجه است اعم از اینکه از این شوهر داشته
باشد یا از شوهر دیگر و برای زوجه است هم با نبودن ولد برای زوج اعم از اینکه
از این زوجه باشد یا از زوجهٔ دیگر قسم سیم ثمن است پس آن سهم زوجه است
با بودن ولد برای زوج اعم از اینکه از این زوجه باشد یا غیر آن و فرقی نیست میان
وحدت و تعدد زوجه حتی آنکه هرگاه هشت زوجه وارث باشند قسمت مینمایند ربع
یا ثمن را اثماناً و این در زوج مریض اتفاق میافتد که طلاق بگوید چهار زوجهٔ خود را
و چهار دیگر تزویج نماید و دخول کند قسم چهارم ثلثان است پس آن سهم بنتین
فصاعداً در صورتیکه از جانب پدر و مادر هر دو باشند یا پدر تنها در صورت
نبودن از هر دو طرف اگر مذکری در میان نباشد قسم پنجم ثلث است پس آن سهم
مادر است در صورتیکه حاجب نباشد یعنی ولد و اخوه در میان نباشد و سهم دو
نفر است فصاعداً از اولاد مادر اعم از اینکه همه مذکر باشند یا همه مؤنث یا بعضی
مذکر و بعضی مؤنث قسم ششم سدس است پس آن سهم هر یک از ابوین است با بودن
ولد برای میت و ظاهراً فرق نیست میان ولد و ولد ولد و سهم مادر است با بودن
حاجب که ولد و اخوه باشد و سهم یکی از برادر یا خواهر مادری که او را کلاله میگویند
س واحد و متعدد بودن هر یک از وارث را بیان فرمائید ج وارث در صورتیکه
واحد باشد وارث است همهٔ مال را لکن اگر از ذوی الفروض است میراث میبرد بعض آن
مال را بالفرض و بعض دیگر را بالقرابه و اگر غیر ذوی الفروض است میبرد همهٔ مال را
بالقرابه و هرگاه وارث زیاده بر واحد بوده باشد و میراث بعض آنها بالفرض

و بعض دیگر بالقرابه بوده باشد و نبوده باشد بعض انها حاجب بعض دیگر اوّل
فرض صاحب فرض را میدهند و باقی مال ورثه است و اگر میراث جمیع بالفرض باشد پس
اگر منطبق شود سهام بر فریضه اشکال نیست و اگر ناقص باشد فریضه از سهام از آن
مال انساب نه عصبه و فاضل ترکه ردّ میشود بر صاحبان سهام سوای زوج و زوجه
و مادر با بودن حاجب و برادر و خواهر مادری با بودن خواهر ابوینی یا پدری
و اگر ناقص باشد سهام از فریضه داخل میشود نقص بر بنت و بنات و اخت و
اخوات پدری و مادری یا پدری فقط س در مرتبهٔ اولی از ورثه اگر منفرد باشد
وارث چه ارث میبرد ج در اینصورت وارث همه مال است بالقرابه و اگر دو پسر
یا زیادتر است بالسویه تقسیم مینمایند بالقرابه و اگر بنت واحده است میراث میبرد
همه مال را نصفی بالفرض و نصفی بالقرابه و اگر دو بنت یا زیادتر است همه مال از
اینها است دو ثلث مال بالفرض و باقی بالقرابه و اگر وارث پدر تنها است همه مال را
وارث است بالقرابه و اگر مادر تنها است همه مال را وارث است ثلث آن بالفرض و
باقی بالقرابه و اگر وارث ابوان بوده باشد مادر ثلث میبرد بالفرض در صورت عدم
حاجب و باقی مال پدر راست بالقرابه و امّا در صورت حاجب مادر سدس میبرد
بالفرض و باقی را پدر میبرد بالقرابه و اخوه در صورتیکه حاجب باشند خودشان
وارث نیستند و هرگاه اولاد ذکور و اناث هر دو باشند همه بالقرابه وارث میباشند
للذکر مثل حظ الانثیین و اگر ابوان با ولد مذکّر وارث باشند هر یک از ابوین سدس را
وارث میباشند و باقی مال ولد مذکّر است و اگر احد ابوین یا ابوین با اولاد ذکور
و اناث باشند سدس یا سدسان مال احد ابوین یا ابوین است و باقی مال اولاد است
للذکر مثل حظ الانثیین و اگر ابوان با اولاد مذکّر باشند سدسان مال ابوین است

وباقی مال اولاد است علی التسویه و اگر ابوان با زوج یا زوجه با اولاد یکجا مختلف
باشند سدسان مال ابوین است و زوج با زوجه ثمن یا ربع را میبرند و باقی مال
اولاد است للذکر مثل حظ الانثیین و اگر ابوان با بنت واحده باشند چه اخوه هم باشند
یا نباشند سدسان مال ابوان است بالفرض و نصف مال بنت است بالفرض و
باقی منقسم میشود بنسبت سهام پس لازم است اخماساً تقسیم شود اگر اخوه نباشند
اگر احد ابوین باشد با بنت واحده سدس مال احد ابوین است و نصف مال بنت
و باقی بالنسبه پس ارباعاً تقسیم میشود و اگر ابوان باشد با بنتین فصاعداً سدسان
مال ابوین است و ثلثان مال بنتین یا بنات و اگر احد ابوین باشد با بنتین فصاعداً
سدس مال احدهما است و ثلثین مال بنتین و باقی رد میشود اخماساً و اگر زوج
با زوجه با ابوین با احد ابوین و بنت یا بنتین فصاعداً باشد زوج یا زوجه
نصیب ادنی را وارث میباشند و ابوان یا احدهما سدسان یا سدس را وارث میباشند
و باقی مال بنت است یا بنات و در صورت حصول نقص کم بر بنت یا بنات است و
در صورت وجود حاجب مادر ممنوع از رد است و هرگاه حاجب درمیان نباشد
رد میشود بر بنت یا بنات و احد ابوین یا هردو دون زوج و زوجه و اگر زوج
یا زوجه با ابوین بوده باشند زوج یا زوجه نصیب اعلی را وارث میباشند
و مادر ثلث را وارث است در صورت عدم حاجب و باقی مال پدر است و هرگاه
ولد ولد با ابوین بوده باشد ولد ولد قائم مقام ولد است و در صورت وجود
ابن ابن میراث با بن ابن نمیرسد و کیفیت قسمت اولاد اولاد قسمت اولاد است اعم
از آنکه اولاد ابن باشند یا اولاد بنت و ولد ولد وارث ثلثین را اگرچه بنت
واحده بوده باشد و ولد بنت وارث ثلث را اگرچه صد نفر مذکر بوده باشند

نصیب ولد ولد بنا بر ابن و ولد ابن وارث است ۳

وچنانچه ولد حاجب مادر است از کمال نصیب او و زوجین هم چنین است ولد
ولد و حجب اخوه مادر را از کمال نصیب مشروطست بچند شرط اوّل دو برادر
باز اید یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر و بیشتر بجهة میّت بوده باشد
دویم آنکه از جانب پدر و مادر یا از جانب پدر تنها بوده باشد سیّم وجود
پدر است چهارم آنکه کافر نباشد و همچنین رقّ نبوده باشد و قاتل هم نباشد
اگرچه احوط صلح است هرگاه قاتل باشد بلکه این احتیاط ترک نشود پنجم آنکه
در زمان موت مورّث انها زنده باشند ششم آنکه منفصل شده باشند بولادت
هفتم مغایرت میان حاجب و محجوب هشتم آنکه آنها منتفی از پدر نشده باشند
بسبب ملاعنه و اولاد اخوه حاجب نخواهند بود مس حکم متعلّق بمرتبه
دویم را بیان فرمائید ج هرگاه نباشد برای میّت احدی ابوین و نه ولدی
تا پائین تر که از ولد ولد باشد و هکذا و بوده باشد برای میّت اخوه پس اگر
انتساب از جانب پدر و مادر هر دو است و این شخص منسوب مذکّر است همه مال را
میراث میبرد بالقرابه اعمّ از آنکه واحد باشد یا متعدّد و اگر مؤنّث باشد واحد
نصف را بالفرض و نصف را بالقرابه در صورت وحدت و ثلثین را بالفرض
و باقی را بالقرابه در صورت تعدّد و کیفیّت انقسام تساویست در صورت تساوی
در ذکوریّت و انوثیّت و اختلاف در صورت اختلاف و اگر انتساب از جانب
پدر فقط است آنهم همین طریقست و امّا اگر انتساب از جانب مادر فقط باشد
پس اگر یکنفر است سدس را وارث است بالتسمیه و باقی را بالرّد و اگر متعدّد است
همه شریکند در ثلث و فرقی نیست میان مذکّر و مؤنّث و اگر اخوه متفرّقه باشند
آنچه متقرّب از جانب پدر فقط است ساقط میشود بسبب اخوه متقرّب بابوین

وتمام ما بقی را بعد از فرض اخوهٔ امّی اخوهٔ ابوینی بالقرابه میبرند و ردّی در
اینحال نیست مگر آنکه متقرّب بابوین اخت واحده یا متعدّده بوده باشد که نصف
را یا ثلثین را بفرض میبرد و اگر چیزی زیاد بماند ردّ میشود باخت یا اختین ابوینی
و از برای اخوهٔ امّی ردّی نیست بنا بر اظهر و هرگاه متخلّف شود از میّت جدّ و
جدّه پدری مال منقسم میشود بینهما للذّکر مثل حظّ الانثیین و اگر جدّ و جدّه مادری
باشند اقربا قسمت بالسّویّه است و هرگاه اجداد مختلف باشند اقربا بینکه
ثلث مال متقرّب بامّ است اعمّ از آنکه یکنفر باشند یا بیشتر و دو ثلث دیگر مال
کسی استکه متقرّب باب باشد و اگر با اجداد زوج یا زوجه هم بوده باشند هر یک
از زوج و زوجه نصیب اعلای خود را وارث میباشند و ظاهر اینستکه ثلث
اصل مال را میدهند بمتقرّب بمادر و باقی مال متقرّب بپدر راست و اگر جدّ ادنی
با جدّ اعلی هر دو بوده باشند اوّل حاجب دوّمی است حجب حرمانی و اگر اخوه
با اجداد بوده باشند ظاهر اینستکه جدّ و جدّه پدری مثل خواهر و برادر پدری
میباشند و جدّ و جدّه مادری مثل برادر و خواهر مادری میباشند و لکن هرگاه
متخلّف شود از میّت جدّه یا جدّ مادری با خواهر پدری اخراج نصف میشود برای
خواهر و اخراج ثلث میشود برای متقرّب بمادر و زائد ردّ میشود بخواهر فقط
علی الاظهر و هرگاه از برای میّت از دو طرف اجداد بهم رسد که هشت جدّه و جدّ
بوده باشند چهار از طرف پدر که پدر و مادر پدر پدر میّت و پدر و مادر مادر پدر
میّت بوده باشند و چهار از جانب مادر که پدر و مادر پدر مادر میّت باشند و
پدر و مادر مادر مادر میّت بوده باشند دو ثلث از مال را باید داد بمتقرّبین باب و دو ثلث
از این دو ثلث را بدهند بپدر و مادر پدر پدر میّت اثلاثا و ثلث از این دو ثلث را بدهند

بپدر و مادر مادر پدر این هم اثلاثا و ثلث اصل مال را بدهند بمتقربین بام علی السویه لکن در این تقسیمات اجداد ثمانیه احوط مراعات صلح است و جده مقاسم میشود با اخوه و اخوات مطلقا و اگر اخوه و اخوات نباشند اولاد انها اگرچه پائین روند قائم مقامند ولکن ترتیب شرطست در استحقاق چنانچه شرطست در تنزیل و میراث میبرد هر یک از اجداد و اولاد اخوه نصیب کسیرا که بواسطه او و بسبب تقرب بهم رسانیده و اقتسام میان اولاد اخ با اخوه و اولاد اخت با اخوات پدری متساوی است و مختلف در صورت اختلاف و اقتسام میان اولاد و اخوات مادری فقط بالسویه است اگرچه در صورت اختلاف باشد فصل حکم متعلق بمرتبه سیم ارث را بیان فرمائید ج حکم ان اینستکه هرگاه در این مرتبه وارث عم فقط یا عمه فقط باشد همه مال از او است و همچنین هرگاه برای او اعمام است اقتسام بالسویه است و همچنین عمات و عمان و عمتان و هرگاه اعمام و عمات هر دو بوده باشند پس اگر همه از جانب ابوین میباشند یا از جانب پدر فقط کیفیت اقتسام بر سبیل تفاضل است و اگر همه از جانب مادر باشند قرب انستکه بالسویه است و اگر بعض از اینها از جانب پدر و مادر هر دو باشند یا از جانب پدر و بعض دیگر از جانب مادر سدس مال را باید بمتقرب بمادر داد در صورت وحدت و ثلث را در صورت تعدد و اقتسام بالسویه یا بالتفاضل خالی از اشکال نیست و احتیاط بصلح ترک نشود و همچنین ترک نشود احتیاط بصلح در صورت تعدد و اختلاف و باقی ترکه را باید داد بمتقرب بپدر و مادر یا متقرب بپدر در صورت نبودن متقرب بابوین و اقتسام ان بطریق تفاضلست در صورت تعدد و اختلاف و متقرب باب ساقط میشود در صورت وجود متقرب بابوین و در صورت عدم متقرب بابوین قائم میشود متقرب باب بمقام

در صورت تساوی ح

او و میراث نمیبرد از اعمام و اخوال انکه ابعد است در صورت وجود اقرب
مکر در اجتماع ابن عم پدری و مادری با عم پدری که در اینصورت ابن عم اولی
بمیراث است از عم و اکر زوج یا زوجه موجود باشد نیز حکم چنین است علی الظاهر
و همچنین در صورتیکه عم یا ابن عم متعدد باشند و تعدی نمودن از عم بعمه و از
ابن عم ببنت عم و هم چنین در صورتیکه خال موجود باشد و غیر ذلک مشکل است
و هرکاه وارث خال منفرد باشد همه مالرا میبرد و همچنین خاله منفرده و اخوال و
خالات اکر در جهة واحده باشند مثل اینکه همه پدری و مادری باشند یا همه پدری
فقط یا همه مادری فقط کیفیت اقتسام بالسویه است اکرچه احوط در اینصورت و صورت
اتیه صلح است و اکر بعض انها پدری و مادری باشند و بعض دیکر مادری فقط و بعض
دیکر پدری فقط متقرب باب فقط ساقط است با وجود متقرب با بوین و باعث متقرب
با بوین قائم میشود مقام او و متقرب باب فقط و از برای کسانیکه متقرب بمادرمیباشند
سدس است در صورت وحدت و ثلث است در صورت تعدد و اقتسام فیما بین انها
علی السواء است و باقی مال میان کسانیکه متقرب با بوین یا باب فقط باشد و در
کیفیت اقسام میان انها احوط رجوع بصلح است در تفاضل بین تسویه و تضعیف
حصه ذکر از حصه انثی و هرکاه مجتمع شوند اعمام و اخوال ثلث میراث از اخوال است
و اکر اخوال متحد باشند در جهة قرابت اقتسام بالسویه است و اکر متفرق باشند در
جهة قرابت از برای متقرب بام سدس ثلث است اکر یکی باشد و ثلث ثلث است اکر متعدد
باشند بالسویه نیز و باقی مال متقرب باب یا ابوین است با احتیاط مذکور در سابق و
ثلثین میراث اعمام است سدس ثلثین از مال انها است که متقرب بمادر میباشند
در صورت وحدت و ثلث ثلثین مال انها است در صورت تعدد بالسویه و باقی میراث

اعمام متقربین باب است بالتفاضل و هرگاه خال یا خاله با عم یا عمه وارث باشد
ثلث ترکه میراث خال یا خاله است و دو ثلثان برای عم یا عمه است و هرگاه مجتمع شود
با اعمام و اخوال زوج یا زوجه هر یک از زوج یا زوجه نصیب اعلی را میبرد س
طبقات اعمام و اخوال و احکام آنها را بیان فرمائید ج بدانکه اعمام و اخوال
چند طبقه است طبقه اولی اعمام میت است و عمات میت و اخوال و خالات میت
و بعد از آن اولاد آنها در صورت عدم آنها بعد از آن اولاد اولاد و هکذا علی الترتیب
طبقه دوم اعمام پدر میت است و اعمام مادر میت و عمات پدر و مادر و اخوال
آنها و خالات آنها بعد از آن اولاد آنها و اولاد اولاد آنها و هکذا علی الترتیب
طبقه سیم اعمام جد و جده و عمات آنها و خالات آنها بعد از آن اولاد آنها هر
قدر که پائین روند علی سبیل الترتیب پس اگر مجتمع شوند عم پدر میت و عمه پدر
میت و خال پدر میت و خاله پدر میت و همچنین از جانب مادر همه اینها وارث
میباشند نظر با تحاد طبقه و اما کیفیت ثلث میراث اقربای اربعه بواسطه مادر
بوده باشد اربا عا و دو ثلث از متقربین بپدر باشد ثلث این دو ثلث از برای خال او
و خاله او بالسویه و دو ثلث برای عم و عمه او بالتفاضل و اولاد هر بطنی نصیب کسیرا
که بواسطه او تقرب بهم رسیده میبرد بنابراین ولد عم یا عمه اخذ مینمایند ثلثین را
اگرچه انثی بوده باشند و ولد خال یا خاله ثلث را میبرد اگرچه مذکر باشد و اخذ مینماید
ابن عم ثلث را و بنت عم ثلثین را و اخذ مینماید ابن خال مثل بنت خاله و بنت خال مثل
بنت خاله س اجتماع سببین ارث را بیان فرمائید ج هرگاه دو موجب
ارث در کسی جمع شود و حاجب نشود احدهما دیگری را و اقرب از او نباشد در احد
سببین یا هر دو سبب ارث میبرد این شخص در اینحالت از هر دو سبب مگر منع نماید

ابن دو ثلث $\frac{2}{3}$

صاحب سبب متعدد کسی را که این هم طبقه است با این و صاحب یک سبب
بوده باشد بنا بر این هرگاه زید مثلاً برادری داشته باشد از جانب پدر عمرو نام
و خواهری داشته باشد از جانب مادر هند نام و تزویج نماید عمرو هند را و
ولدی بهم رسد خالد نام در این صورت زید عمّ خالد است از جانب پدر و خال
خالد است از جانب مادر پس هم میراث عمو شریک میبرد و هم خاله مادری از
خالد اگر فوت شود و اگر زید را پسری باشد و خود زید نباشد آن پسر ابن عمّ پدری است
و ابن خال مادری است نسبت بخالد بنا بر این میراث از هر دو جهت میبرد بنا بر این اگر
عمّ از جهت پدر و مادر هر دو بهم رسد مانع ابن عمّ پدری است و سهم عمو را مانع است
امّا سهم خال را مانع نیست **س** میراث زوج و زوجه را بیان فرماید **ح**
زوجان از جهت میراث بردن داخل در جمیع طبقات میباشند و محجوب نمیشوند از
احدی حجب حرمانی پس میراث میبرد زوج از زوجه خود در صورتیکه ولد غیر ممنوع
الارث از برای آن زوجه نباشد نصف ترکه را و میراث میبرد زوجه از زوج خود
در صورت نبودن چنین ولدی از برای آن زوج ربع ترکه را و هر یک از این دو نفر
نصف این نصیب را میراث میبرد در صورت وجود ولد برای مورّث و همچنین ولد
ولد هر چند پائین رود و باقی مال از سائر طبقات است اگرچه معتق یا ضامن جریره باشد
و هرگاه یافت نشود وارث سوای امام ع اقوی اینست که ردّ میشود زائد نصیب
اعلای آنها بر زوج یعنی در صورتیکه زوجه فوت شده باشد و غیر از زوج وارثی
نداشته باشد سوای امام ع نصف ترکه را بالفرض وارث است و نصف دیگر را هم باید
ردّ شود بزوج بخلاف آنکه اگر زوج فوت شود و وارثی نداشته باشد سوای زوجه
و امام ع زوجه ربع ترکه را من باب الفرض وارث است و زائد بر این ردّ بزوجه نمیشود

بلکه مال امام علیه السلام است و هرگاه زوجه زیاده از یکنفر باشد ربع یا ثمن منقسم
میشود میان اینها بالسویه و فرقی نیست در اینکه زوجه مدخوله باشد یا نه و توارث
بین الزوجین ثابت است مادامیکه محکوم بزوجیت بوده باشند اگرچه بعد از طلاق
در اثنای عدّهٔ رجعیه باشد و اگر طلاق دهد زوجه را در حالتیکه مریض باشد
میراث میبرد زوجهٔ مذکوره از آن مرد که زوج او است اگرچه طلاق باین باشد
در صورتیکه بیرون نبوده سال از وقوع طلاق تا زمان موت زوج در صورتیکه
از برای زوج برء حاصل نشده باشد از مرضیکه طلاق داده است او را در آن و
زوجه تزویج ننموده باشد و طلاق بخواهش زوجه نباشد پس در مختلعه و مبارات
این حکم جاری نیست و امّا آن نکاح که در حال مریض بودن زوج واقع میشود
هرگاه قبل از دخول موت زوج برسد مهری نخواهد بود برای زوجه و میراث
هم نمیبرد و امّا مقدار میراث زوجین پس زوج که وارث زوجه است از جمیع ترکه
زوجهٔ خود میراث میبرد و فرقی نیست میان آنکه زوجه ذات ولد باشد یا نه و زوجه
مطلقاً میراث نمیبرد از زوج خود از زمین اصلاً نه از عین و نه از قیمت آن چه زمین بیاض
باشد یا مشغول باشد بزرع یا شجر و بنا و غیر اینها و امّا از شجر و بنا ارث میبرد از قیمت
آنها نه از عین آنها و در بودن قیمت بر سبیل استحقاق یا رخصت برای ورثه اشکال است
اگرچه بر سبیل استحقاق بودن خالی از اشکال نیست و طریق تقویم آنستکه قیمت کرده
میشود مستحق البقاء در زمین مجاناً تا وقتیکه فانی شود و هرگاه مشتبه شود زوجه مطلقه
در میان چهار زن و تزویج نموده باشد خامسه را خامسه نصیب خود را بالتمام وارث
یعنی ربع ثمن یا ربع ربع را وارث است و باقی تقسیم میشود میان مشتبهات بالسویه فصل
ارث که بواسطهٔ ولاء بهم میرسد بر چند قسم است ج بر سه قسم است اول ولاء

عتق است و وارث عتق خود را نه عکس و شرط است تبرّع بودن عتق و عدم تبرّی از
جریره حین الاعتاق و عدم وجود مناسبی برای عتق اگرچه بعید باشد و اگر معتق
متعدد باشند همه وارثند بالسویه اگر متساوی باشند در حصه والا هر یک بنسبت
حصه خود میبرند اگرچه مختلف باشند در ذکورت و انوثت و اگر زوج یا زوجه با
معتق بوده باشد هر یک اخذ مینمایند نصیب اعلای خود را و باقی میراث معتق است
و اگر معتق معدوم شده باشد پس اگر آن زن بوده است ظاهر اینستکه ولاء برای عصبه
آنزنست نه اولاد آنزن و اگر مرد است منتقل میشود مال باولاد ذکور فقط و ظاهر
اینستکه پدر مشارک میشود با اولاد و همچنین جد و اخ از جانب اب مشارکت مینمایند
همدیگر را و اما مادر مشارک نمیشود و دور نیست که ولاء ارث برده شود چنانچه بواسطه
ولاء میراث برده میشود و ظاهر اینستکه معتق وارث اولاد عتیق خود میباشد و گاه
هست که منجر میشود ولاء از مولای مادر بسوی مولای پدر در صورت بودن اولاد
که مولود شده باشد بر وجه حریت بواسطه تحریر مادر آنها و باید دانست که هرگاه
مولی و قرابت مولی که وارث باشد در میان نباشد ظاهر اینستکه مولای معتق وارث است
و اگر آنهم نباشد قرابت مولای مولی بتفصیل قرابت مولی در صورت فقد جمیع مراتب
میبرد معتق پدر معتق بعد از آن معتق ابن معتق ولکن در این و باقی مراتب اشکالست و
احوط در همه صلح است قسم دوم ولاء ضامن جریره است و صورت عقد آن اینست
که میگوید عاقدتک علی ان تنصرنی و تدفع عنی و ترثنی و ضامن میگوید قبلت و
هرگاه عقد مشترک باشد یکی میگوید عاقدتک علی ان تنصرنی و انصرک و تعقل عنی
و اعقل عنک و ترثنی وارثک یا عبارتیکه همین معنی را داشته باشد و قبول مینماید
اندیگری پس در چنین حالتی ثابت میشود برای ضامن میراث در صورت اولی و توارث

بینهما در صورت ثانیه با نبودن مناسب و معتق که وارث باشد نزد موت مضمون
وزوج و زوجه وارث میباشند نصیب اعلا را و باقی مال ضامن است قسم سیم
ولاء امامت پس هرگاه هیچ وارثی بهم نرسد نه مناسب و نه مسابب حتی ضامن جریره
میراث مال امام علیه السلام است و زوجه شارک میشود امام را ولکن امام زوج را مشارک
نمیشود چنانچه گذشت مسئلة ولد ملاعنه ممنوع از ارث است نزد حج یعنی لعان
بجهة نفی ولد موجب امتناع از ارث میشود از جانب پدر و ولد پس هیچکدام از یکدیگر
ارث نخواهند برد و همچنین از جانب ولد و کسانیکه اقربای او هستند از جانب پدر پس
توارث بین ولد و آنها نخواهد بود لکن بین ولد و مادر او و اقربای او از جانب مادر
توارث خواهد بود مثل ولد غیر ملاعنه و هرگاه تکذیب نماید پدر نفس خود را و لد
وارث او خواهد شد و خود او وارث ولد نخواهد شد پس اگر ولد فوت شود و پدر و مادر
و یکنفر دختر یا زیاد نزد او اگر باشد میراث میبرد او را مادر او ولاد و پدر وارث او نیست
نصف مال او از یکنفر دختر است یا دو ثلث در صورت زیادتر و سدس مال او نصیب
مادر او است و باقی رد میشود بهر دو و تقسیم میشود ارباعا یا اخماسا و اگر بجای دختر
پسری باشد بعد از وضع سدس مادر باقی نصیب او است و اگر مادر نباشد و ولد بنت
واحده باشد نصف مال را بالفرض وارث است و نصف دیگر را رد باو باید نمود و اگر
بنتین فصاعدا باشد ثلثان را بالفرض مالک شود و باقی را بالرد و اگر مذکر است همه مال را
مالک است و اگر متعدد باشد بالسویه تقسیم مینمایند و هرگاه وارثی نیست وارث امام
علیه السلام است و هرگاه پدر بعد از لعان تکذیب کند نفس خود را و اعتراف کند بولدیت ولد
ولد وارث او خواهد شد و او وارث ولد نخواهد شد ولکن ولد میراث نمیبرد از غیر پدر
با اعتراف مذکور و آنها هم وارث نیستند و هرگاه ابن ملاعنه فوت شود و اخوه پدری و مادری

داشته باشد قسمت ترکه او میان متقرب بابوین و متقرب بمادر تنها علی السواء است

س ولد الزنا وارث زانی هست یا نه ج وارث زانی نیست و همچنین زانی وارث ولد الزنا نیست و اقربای زانیه تو وارث میان ولد الزنا و مادرش هم نیست پس ولد الزنا را میراث میبرد ولد او و هر قدر که پائین رود و زوج و زوجه هم ارث میبرد و اگر وارثی نباشد در همه طبقات و زوج یا زوجه هم نباشد میراث او از امام است

زانیه و اقارب مادرش

س کیفیت میراث حمل را بیان فرمائید ج حمل وارث است اگر منفصل شود در حالتیکه حیوة داشته باشد و ظاهر عدم اشتراط استقرار حیوة است و علی اشتراط حیوة او نزد موت مورث است

س کیفیت میراث خنثی و کسیکه هیچ فرج نداشته باشد و کسیکه دو سر و دو بدن داشته باشد بر حقو واحد بیان فرمائید ج خنثی اگر بول نماید از ذکر خود میراث ذکوریت را میبرد و اگر از فرج بول نماید میراث انوثیت را میبرد و اگر از هر دو بول میکند میراث میبرد از هر کدام که مبادرت مینماید و اگر از هر دو مبادرت نماید ظاهر اینستکه میراث بردن او تابع است آن عضو را که آخر بول از آن منقطع میشود و اگر این دو مخرج مساوی باشند در خروج و انقطاع اقرب اینستکه منقسم شود مال بر فرض بودن او مذکر یکدفعه و بر فرض بودن او مؤنث یکدفعه و نصف این دو نصیب را میبرد اگرچه احوط صلح است و اما کسیکه نیست برای او فرج رجال و نساء اقرب عمل بقرعه است و احوط اینستکه نوشته شود بر سهمی عبد الله و بر سهمی امة الله بعد از آن مقرع بگوید اَللّٰهُمَّ اَنْتَ اللهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ اَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ فبيّن لنا امر هذا المولود كيف يرث ما فرضت له في الكتاب بعد از آن طرح کرده میشود این دو سهم در سهام مبهمه بعد از آن بر هم زده میشود سهام را و میراث میبرد بر هر آنکه بیرون آید و اما کسیکه دو سر داشته باشد و دو بدن در حقو

واحد در وقتیکه در خوابست او را با پیدا نمود با آنکه صحیح زنده بشود برادر و اگر هر دو
پیدا شدند یکنفر محجوب میباشد و اگر یکی پیدا شد دون دیگری دو نفر محجوب میشوند
س کیفیت میراث غرقی و مهدوم علیهم را بیان فرمائید ج هرگاه دو نفر میان
اینها توارث باشد و یکدفعه خراب شود دیواری بر هر دو و فوت شوند یا هر دو یا هم
جمیع شوند در غرق شدن وارث میشوند بعض اینها بعض دیگر را پس اگر غرق شود پدر
و پسر میراث میبرد پدر از پسر خود نصیب خود را بعد از آن پسر ارث میبرد از اصل
ترکه پدر خود نه از آنچه میراث برده بود پدر از او و بعد از آن میدهند نصیب هر یک
از آن دو نفر را بوارث او و اگر یکی از این دو نفر وارثی داشته باشد دون دیگری آنچه
حاصل شده برای صاحب وارث بوارثش میدهند و آنچه برای دیگر است مال امام
علیه السلام است و اگر هیچیک وارث دیگر نداشته باشد منتقل میشود مال هر یک بدیگری
بعد از آن منتقل میشود از اینها بامام ع و توارث مذکور مشروطست بچند شرط اول
آنکه برای متوارثین یا برای احدهما مالی باشد پس اگر هیچیک مالی نداشته باشند چه
توارث و اگر احدهما داشته باشد دون دیگری منتقل میشود تمام مال با تخصص عدیم
المال و از او منتقل میشود بوارث او که زنده میباشد دوم ممکن بودن توارث میان دو نفر
اگر چه بمشارکت باشد پس هرگاه نباشد استحقاق ارثی یا لکلیه یا آنکه استحقاق باشد
و مانع موجود باشد مثل کفر یا رقیت یا حاجبی باشد حجب حرمانی توارث ثابت نخواهد بود
بنابراین هرگاه غرق شوند دو برادر و برای اینها ولدی باشد و ولد هر یک از این دو نفر حاجب
میشوند برادر او و اگر بوده باشد برای احدهما فقط ولد دون دیگری منتقل میشود مال آنکه
ولد ندارد بغیر صاحب ولد بوارث خودش غیر از برادر سیم آنکه موت متقدم بر موت
متأخر مشتبه باشد و همچنین تقارن پس اگر معلوم باشد اقتران موت این دو نفر توارث

سبق احدهما موت او خواهد بود و دیگری وارث و اگر معلوم باشد ۴

نخواهد بود و هرگاه سبب موت غیر غرق و هدم بوده باشد مثل قتل و حرق و شبه آن توارث بین المشتبهین در سبق و تقارن اشکالی دارد اگرچه اقوی عدم توارث است

س پسر بزرگ که حبوه می برد آیا از پدر می برد یا از مادر ج از پدر می برد نه از مادر و مراد از پسر بزرگ پسریست که در حال موت پدر زنده باشد و از دیگران بزرگتر باشد اگر چه بود بکری باشد اگرچه از دختر کوچکتر باشد بلکه اگرچه بعد از پدر تولد پسر شده باشد

س پسر بزرگ چند چیز را حبوه می برد ج چهار چیز را حبوه می برد قرآن و انگشتر و لباس و شمشیر س هرگاه پدر انگشتر یا قرآن یا شمشیر متعدد داشته باشد تماما بحبوه بپسر بزرگ میرسد یا نه ج آنچه لباس است تماما شامل است مثل پیراهن و زیر جامه و قبا و غیر اینها و اقوی آنستکه در صورت تعدد انگشتر و قرآن و شمشیر همه را می برد مثل لباس اگرچه احوط صلح است با ورثه در اینها و در ثیاب اگر متعدد از نوع واحد باشد س کیفیت احکام صیغ نکاح و متعه و تحلیل را بیان فرمائید ج عقد دائم را بهر یک از لفظ نکاح و تزویج میتوان واقع ساخت ولکن من باب نهایت کمال احتیاط بهر دو لفظ جاری نماید صیغه را اولی است س در دختر بکر عاقله بالغه رضایت او کافیست یا نه ج کافیست ولکن احوط اینستکه برضای ولی و دختر هر دو واقع شود اما ثیبه و بکر اگر پدر و جد پدری او که ولی میباشد مرده باشند ضمیمه آنها بدون اشکال کافیست س اجراء عقد دائمی چند صورت میباشد ج در آن هشت صورت میباشد چنانچه خالی از این نیستکه وکیل مرد با وکیل زن صیغه میگوید یا مرد با زن صیغه میگوید یا وکیل زن با مرد یا وکیل مرد با زن و در هر صورتی یا صورتیستکه رضا و اذن ولی مراعات باید بشود و لو من باب الاحتیاط مثل آنکه زن بکر باشد و ولی هم داشته باشد یا غیر این صورتست مثل آنکه ثیبه باشد یا ولی نداشته باشد

واینها در صورتیست که ناکح و منکوحه هر دو بالغ باشند و اگر هر دو نابالغ باشند
صورت نهم خواهد بود که رضا رضای ولی خواهد بود و رضای زن و شوهر
اعتباری نخواهد داشت و چهار صورت دیگر هم هست که مرد بالغ باشد و دختر نابالغ
یا عکس و علی التقدیرین یا ولی طفل نابالغ صیغه میگوید یا وکیل بالغ پس مجموع
سیزده صورت میشود اوّل آنکه وکیل زن با وکیل مرد صیغه میگوید و زن بکر
باشد و ولیّ حاضر داشته باشد در اینصورت وکیل زن احتیاطاً هم از جانب زن
وکیل میشود و هم از جانب پدر یا جدّ پدری و این چند صورت قسم جایز است که خوانده شود
لکن اولی و احوط رعایت جمیع است اوّل آنکه وکیل زن میگوید أَنْکَحْتُ مُوَکِّلَتَ
مُوَکِّلِی عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ و اگر اسم ناکح را بعد از مُوَکِّلَتَ و اسم منکوحه را
بعد از مُوَکِّلِی و مقدار مهر را بجای عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ ذکر نماید اولی خواهد
بود پس وکیل مرد بلافاصله بگوید قَبِلْتُ النِّکَاحَ لِمُوَکِّلِی عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ دوّم
آنکه وکیل زن بگوید زَوَّجْتُ مُوَکِّلَتَ مُوَکِّلِی عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ و وکیل مرد بلا
فاصله بگوید قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ لِمُوَکِّلِی عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ سیّم آنکه وکیل زن بگوید
زَوَّجْتُ مُوَکِّلَتَ بِمُوَکِّلِی عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ و وکیل مرد بگوید قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ
لِمُوَکِّلِی عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ چهارم آنکه وکیل زن اسم ناکح و منکوحه را ذکر خواسته باشد
نماید پس وکیل زن مثلاً بگوید زَوَّجْتُ مُحَمَّداً زَیْنَبَ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ و وکیل مرد
میگوید قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ لِمُوَکِّلِی عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پنجم در صورتیکه اسم ناکح و منکوحه
و ذکر ولیّ منکوحه وکیل زن بگوید أَنْکَحْتُ نَفْسَ مُوَکِّلَتِی زَیْنَبَ وِکَالَةً عَنْهَا وَ
عَنْ أَبِیهَا أَوْ عَنْ جَدِّهَا مِنْ مُوَکِّلِکَ مُحَمَّدٍ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ و وکیل مرد بگوید قَبِلْتُ
النِّکَاحَ لِمُوَکِّلِی عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ ششم وکیل زن بگوید زَوَّجْتُ بِنْتَ مُوَکِّلِی

مِنْ مُوَکِّلَتِکَ عَلَی الْمَھْرِ الْمَعْلُوْمِ وکیل مرد بگوید قَبِلْتُ لِمُوَکِّلِیْ عَلَی الْمَھْرِ الْمَعْلُوْمِ
ہفتم وکیل زن بگوید اَنْکَحْتُ زَیْنَبَ مِنْ مُوَکِّلِکَ عَلَی الْمَھْرِ الْمَعْلُوْمِ وکیل
مرد بگوید قَبِلْتُ لِمُوَکِّلِیْ عَلَی الْمَھْرِ الْمَعْلُوْمِ صورت دوم آنکه زن و مرد خود صیغہ
جاری نمایند و زن ولی داشته باشد و بکر نیز باشد پس زن بگوید زَوَّجْتُکَ
نَفْسِیْ عَلَی الْمَھْرِ الْمَعْلُوْمِ پس مرد بگوید قَبِلْتُ التَّزْوِیْجَ لِنَفْسِیْ عَلَی الْمَھْرِ الْمَعْلُوْمِ
یا اینکه زن بگوید اَنْکَحْتُکَ نَفْسِیْ عَلَی الْمَھْرِ الْمَعْلُوْمِ پس مرد بگوید قَبِلْتُ لِنَفْسِیْ ھٰکَذَا
یا آنکه زن بگوید زَوَّجْتُکَ نَفْسِیْ بِاِذْنِ اَبِیْ اَوْ بِاِذْنِ جَدِّیْ عَلَی الْمَھْرِ الْمَعْلُوْمِ پس مرد
بگوید قَبِلْتُ التَّزْوِیْجَ لِنَفْسِیْ عَلَی الْمَھْرِ الْمَعْلُوْمِ یا اینکه زن بگوید اَنْکَحْتُ نَفْسِیْ مِنْ
نَفْسِکَ عَلَی الْمَھْرِ الْمَعْلُوْمِ پس مرد بگوید قَبِلْتُ ھٰکَذَا و اگر پدر صیغه را با ناکح جاری
نماید از جانب دختر باید وکیل شود پس میگوید بناکح زَوَّجْتُکَ بِنْتِیْ عَلَی الْمَھْرِ الْمَعْلُوْمِ
یا میگوید زَوَّجْتُکَ بِنْتِیْ زَیْنَبَ وِکَالَةً عَنْھَا عَلَی الْمَھْرِ الْمَعْلُوْمِ پس ناکح میگوید
قَبِلْتُ لِنَفْسِیْ ھٰکَذَا یا اینکه پدر منکوحه میگوید اَنْکَحْتُکَ بِنْتِیْ وِلَایَةً عَلَیْھَا عَلَی
الْمَھْرِ الْمَعْلُوْمِ پس ناکح میگوید قَبِلْتُ لِنَفْسِیْ ھٰکَذَا یا اینکه پدر بگوید زَوَّجْتُکَ بِنْتِیْ
زَیْنَبَ عَلَی الْمَھْرِ الْمَعْلُوْمِ پس ناکح گوید قَبِلْتُ لِنَفْسِیْ ھٰکَذَا صورت سیم آنکه وکیل
مرد با وکیل زن صیغه جاری نمایند و زن بکر نباشد یا ولی نداشته باشد بنحویکه در
صورت اول گفتیم صیغه ها را باید خواند و وکالت پدر را از لفظ باید انداخت
و اگر وکیل زن بگوید بوکیل مرد اَنْکَحْتُ وَزَوَّجْتُ نَفْسَ مُوَکِّلَتِیْ زَیْنَبَ مِنْ مُوَکِّلِکَ
مُحَمَّدٍ عَلَی الْمَھْرِ الْمَعْلُوْمِ پس وکیل مرد بگوید قَبِلْتُ النِّکَاحَ وَالتَّزْوِیْجَ لِمُوَکِّلِیْ عَلَی الْمَھْرِ
الْمَعْلُوْمِ کفایت میکند صورت چهارم آنکه زن با مرد صیغه را جاری نمایند و زن بکر
نباشد یا ولی نداشته باشد در اینصورت صیغه ها بنحویکه در قسم دوم مذکور شد

زَوَّجْتُ بِنْتِیْ
زَیْنَبَ مِنْکَ
وِکَالَةً عَنْھَا اَوْ
وِلَایَةً عَلَیْھَا
عَلَی الْمَھْرِ الْمَعْلُوْمِ
پس ناکح گوید
قَبِلْتُ لِنَفْسِیْ ھٰکَذَا
یا اینکه پدر بگوید
۳

الّا بصیغهٔ سیّم که تلفّظ بان نباید کرد و امّا صورت پنجم و ششم و هفتم و هشتم که ذکر شد
از اقسام مذکوره پس ایجاب را از قسمی باید برداشت و قبول را از قسم دیگر و ذکر هر یک
بتفصیل مورث تطویل است صورت نهم آنکه هر دو صغیر باشند و بولایت عقد کنند پس
ولیّ دختر میگوید زَوَّجْتُ اِبْنَتَ بُنَیِّ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ ولیّ پسر بلا فاصله میگوید
قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ لِاِبْنِی عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ یا ولیّ دختر میگوید زَوَّجْتُ اِبْنَتَ بُنَیِّ
وِلَایَةً عَلَیْهَا عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ ولیّ پسر بگوید قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ لِاِبْنِی وِلَایَةً عَلَیْهِ
عَلَی الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ یا آنکه بجای زَوَّجْتُ اَنْکَحْتُ بگوید و احوط ترک جمع بین این
دو لفظ است در صیغهٔ واحد و هو اَنْکَحْتُ وَزَوَّجْتُ بِنْتِی زَیْنَبَ مِنْ اِبْنِکَ مُحَمَّدٍ
عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ و باقی صورتها از آنچه مذکور شد ظاهر میشود و باید کسیکه مرتکب
وکالت میشود از طرفین عارف بعربیّت بوده باشد بنحویکه اعراب و مخارج حروف را
صحیح ادا نماید الفاظ را غلط ادا نکند و همچنین مراعات وقف و وصل را نیز بر وجه
صحیح باید نماید علی الاحوط و الاولی **و امّا متعه** پس در آن تعیین مدّت و مبلغ
شرط است پس وکیل زن میگوید مَتَّعْتُ نَفْسَ مُوَکِّلَتِی مِنْ مُوَکِّلِکَ مِنَ الْآنِ اِلَی طُلُوعِ
الشَّمْسِ بِدِرْهَمٍ پس وکیل مرد بگوید قَبِلْتُ لِمُوَکِّلِی هٰکَذَا یا آنکه وکیل زن بعد از تعیین
مدّت و مبلغ بگوید مَتَّعْتُ نَفْسَ مُوَکِّلَتِی مِنْ مُوَکِّلِکَ فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ
پس وکیل مرد بگوید قَبِلْتُ لِمُوَکِّلِی هٰکَذَا و اگر مرد و زن هر دو خود صیغه را خواسته
باشند جاری نمایند بدون توکیل غیر پس زن گوید مَتَّعْتُکَ نَفْسِی فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ
بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ و مرد گوید قَبِلْتُ لِنَفْسِی هٰکَذَا و جایز است بجای مَتَّعْتُ لفظ اَنْکَحْتُ
و یا زَوَّجْتُ بگوید لکن با قید مدّت مثل اینکه زن بگوید اَنْکَحْتُکَ نَفْسِی مِنْ هٰذَا الزَّمَانِ
اِلَی شَهْرٍ بِاَرْبَعِ شَاهِیَّاتٍ یا اینکه بگوید زَوَّجْتُکَ نَفْسِی فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ

با اینکه زن بگوید انکحتک وزوّجتک نفسی فی المدّة المعلومة بالمبلغ المعلوم پس
مرد در هر یک از این صیغه‌ها بگوید بلا فاصله قبلت لنفسی هکذا و اکتفا بیکی از
این صیغه‌ها میتوان نمود و اگر همه را بخوانند که جمع شود بهتر است اگرچه لازم نیست
مس جاری ساختن یک نفر ایجاب و قبول را در صیغهٔ دوام و منقطع کافیست یا نه ج
بلی کافیست لکن احوط اینست که یک نفر ایجاب و قبول را در صیغهٔ دوام و منقطع جاری نسازد
بلکه دو نفر بخوانند با تمکّن و اگر دو نفر ممکن نباشد خواندن یک نفر ضرر ندارد اگرچه
زوج بتنهائی بخواهد وکالةً از زوجه واصالةً از جانب خود عقد را واقع بسازد
باین نحو مَتَّعْتُ نَفْسَ مُوَکِّلَتِی لِنَفْسِی فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ بعد بلا فاصله
بگوید قَبِلْتُ لِنَفْسِی هکذا و بدانکه عقد نکاح بجمیع اقسامش قابل شروط سائغه است
که منافی مقتضای عقد نباشد پس هرچه از این قبیل شرط که در متن عقد واقع شود
وفاء بآن واجب و لازم است مس کیفیت احکام و شرائط طلاق را بیان فرمائید ج
بدانکه طلاق بر سه قسم است طلاق باین و طلاق رجعی و طلاق عدّی امّا طلاق باین
پس آن عبارتست از طلاقی که صحیح نیست از برای طلاق دهنده رجوع بزوجه بدون عقد
یا بجهة عدم عدّه بالمرّه چون طلاق یائسه و زوجهٔ غیر مدخولة بها و صغیره و یا بجهة
عدم امکان رجوع در عدّه ابتداء اگرچه فی الجمله ممکن الرّجوع باشد چون طلاق مختلعه
و مبارات مادامیکه زن رجوع ننماید ببذل پس زوج را نمیرسد که رجوع نماید ابداً
مادامیکه زوجهٔ مختلعه یا مبارئه رجوع ننموده ببذل و همچنین است زنیکه سه طلاق
داده شود که بعد از طلاق اوّل و ثانی عقد یا رجوع کرده باشد زوج پس طلاق سیّم
در حرّه حرام میشود که نمیتواند رجوع یا عقد کند مگر بعد از محلّل اگر بخواهد او را
بگیرد بعقد جدید و امّا طلاق رجعی پس عبارتست از طلاقی که صحیح است بآن طلاق رجوع

زوج بر زوجهٔ مطلّقه در اثناء عدّه و میتواند هم که رجوع نکند و امّا طلاق عدّی
عبارتست از هر سه طلاق که بعد از اوّل و ثانی آن رجوع و مواقعه هر دو اتفاق
بیفتد پس در طلاق سیّم حرام میشود بر زوج در بارهٔ حرّه و حرام میشود بر زوج در
بارهٔ جاریه در هر طلاق ثانی و لکن حرمت ثابتست تا وقتیکه محلّل واقع شود بانکه غیر
آن زوج شخص دیگری که بالغ باشد او را بعقد دوام اختیار کند و وطی قبلاً نیز
متحقق شود پس در اینصورت این زوج ثانی هرگاه او را طلاق دهد باز هم بیجا
میشود که زوج اوّل او را بعد از انقضاء عدّه اش اگر صاحب عدّه باشد اختیار
نماید بعقد دوام یا انقطاع و این طلاق عدّی باین نحو که تفسیر شد اگر برسد بنحو مزبور
بطلاق نهم پس در مرتبهٔ نهم حرام مؤبد خواهد شد اگر حرّه باشد امّا آن سه طلاقیکه
رجوع واقع شود بعد از طلاق اوّل و ثانی آن بدون وطی یا اینکه بعقد جدید او را
اختیار نماید بعد از طلاق اوّل و ثانی اگر بعد از هر طلاق عدّه اش منقضی شده
باشد اگرچه در اینصورت وطی نیز بعمل آورده باشد پس این قسم نیز اگرچه بطلاق
سیّم حرمت متحقق میشود که محتاج بمحلّل مزبور خواهد بود لکن تحریم ابدی حاصل
نمیشود اگر برسد بطلاق نهم بلکه بهمین نحو یعنی با رجوع بدون وطی در اثناء عدّه یا
با عقد بعد از طلاق اوّل و ثانی در صورت عدم عدّه هر قدر زیاد شود اگرچه
بصد طلاق برسد بشرط حصول محلّل مزبور بعد از طلاق سیّم حرام مؤبد نمیشود
انصحبه بر زوج مطلق پس از آنچه ذکر شد ظاهر شد فرق میان طلاق عدّی و غیر آن
زیرا که در طلاق عدّی تحریم ابدی چنانچه ذکر شد در مرتبهٔ نهم حاصل میشود بخلاف
غیر عدّی و در عدّی بعد از طلاق اوّل و ثانی در هر یک طلاق رجوع با مواقعه معتبر است
بخلاف سایر اقسام طلاق رجعی که رجوع بتنهائی در ایّام عدّه یا عقد مجرّد با عدم عدّه

کافیست اگرچه وطی حاصل نشود و بدانکه شرطست در مطلّق بلوغ و عقل و اختیار
و قصد پس اعتباری نیست بطلاق صبی و مجنون و سکران و مجبور بر طلاق و شرطست
در مطلّقه زوجیّت بعقد دوام و شرطست در صحّت طلاق که عدلین استماع صیغه طلاق
نمایند و اینکه ضعیفه در طهر غیر مواقعه باشد و اینکه آن ضعیفه حائض و نفساء نباشد
در حین طلاق بشرط حضور شوهر بلی اگر در سفر باشد و بخواهد طلاق بگوید و ممکن نباشد
او را که استعلام از حال ضعیفه نماید یا اینکه ضعیفه حامل باشد صحیح است طلاق در حین
حیض و خلوّ از حیض و نفاس در این فرض معتبر نیست و نیز شرطست تلفظ بصیغه
طلاق بلفظ عربی مگر در اخرس که ایماء و اشاره مفهمه در طلاق آن کافیست و باید معلّق
نباشد بر شرطیکه ممکن باشد وقوع و عدم وقوع آن مثل قدوم مسافر و بخوان و همچنین
معلّق نباشد بر صفت مقطوع الحصول مثل طلوع شمس و غروب آن و بدانکه طلاق بر دو
قسم است یکی طلاق بدون عوض و دیگری طلاق با عوض و این بر دو قسم است اوّل آنکه کراهت
صریحه از طرف زوجه باشد فقط دوّم کراهت از طرفین موجود باشد هم از طرف زوج
و هم از طرف زوجه اوّل از قسم دوّم طلاق با عوض که کراهت صریحه از طرف زوجه
فقط موجود باشد طلاق خلع است که کراهت زوجه در آن فقط معتبر و شرطست و
معتبر نیست که انرا بصیغه خلع جاری ساخت بلکه بصیغه طلاق نیز واقع میشود با حصول
شرائط قسم دوّم مبارات است که کراهت طرفین شرطست در آن و لازم نیست بصیغه
مبارات انرا واقع بسازند بلکه بصیغه طلاق نیز واقع میشود علی الاقوی امّا کیفیت
صیغه هر یک پس در طلاق رجعی چنانچه زوج خواسته باشد که خود صیغه طلاق را
جاری نماید بگوید زوجتی طالق هی طالق طلقة هی طالق مرّة و اگر وکیل زوج بگوید پس
بجای زوجتی زوجة موکّلی بگوید و لا بدّ است در آن از لفظ صریح بنحویکه ذکر شد و اگر

خواسته باشد رجوع نماید برجوع لفظی که بهمین اکتفا نماید میگوید رجعتك و راجعتك
و ارجعتك و امثال اینها با قصد رجوع چنانچه کفایت میکند رجوع فعلی مثل
وطی و تقبیل و لمس از روی شهوت بشرطیکه با قصد باشد نه مثل نائم و ساهی و
امّا در طلاق خلع پس گذشت که لابد است از کراهت زوجه و کیفیت آن این نحو است
که زوجه چیزی بدهد بشرطیکه آنچیز معیّن و معلوم بوده باشد و مالیت داشته باشد
چنانچه در مهر فدیه معتبر است یا آنکه ابراء نماید او را از مهریه که بر ذمّه او دارد برای
اینکه خلع کند و طلاق دهد او را شوهرش پس وکیل زن میگوید بوکیل مرد عَنْ مُوَکِّلَتِی
بَذَلْتُ لِمُوَکِّلِكَ الْمَبْلَغَ الْمَعْلُومَ لِیَخْلَعَهَا عَلَیْهِ وَ یُطَلِّقَهَا بِهِ پس وکیل زوج بلا فاصله
گوید خَلَعْتُ زَوْجَةَ مُوَکِّلِی عَلَی الْمَبْذُولِ فَهِیَ طَالِقٌ طَلْقَةً وَ هِیَ طَالِقٌ مَرَّةً و با اینکه مرد
با وکیل مرد گوید فَهِیَ مُخْتَلِعَةٌ عَلَی مَا بَذَلَتْ فَهِیَ طَالِقٌ طَلْقَةً وَ هِیَ طَالِقٌ مَرَّةً و اگر زوج خود
خواسته باشد صیغه اوّلا اجراء نماید بدون اخذ وکیل پس در موضع خلعت زوجة
موکّلی بگوید خَلَعْتُ زَوْجَتِی یا بگوید خَلَعْتُهَا چنانچه وکیل نیز میتواند خلعتها بگوید و
وکیل زن نیز در صورت عدم وکیل زوج بجای لموکّلك بگوید لك و بجای لِیَخْلَعَهَا که
بصیغه غیبت است لِتَخْلَعَهَا بصیغه خطاب باید بگوید و اگر آن فدیه ابراء مهریه باشد
پس در سؤال بجای بذلت لموکّلك المبلغ المعلوم بگوید وکیل زوجه اَبْرَأْتُ ذِمَّةَ مُوَکِّلِكَ
عَنْ مَهْرِهَا الْمُسَمَّی فِی الْعَقْدِ و در جواب بجای عَلَی مَا بَذَلْتُ بگوید عَلَی مَا اَبْرَأْتُ چنانکه جائز است
بجای مَا بَذَلْتُ عَلَی الْمَبْذُولِ و بجای مَا اَبْرَأْتُ جائز است بگوید عَلَی الْاِبْرَاءِ و بمهر بفدیه
جواب شرط است و اگر عوض خلع ابراء مهریه و بذل شیء دیگر هردو باشند پس باید در سؤال
و جواب هردو را جمع نماید باین نحو که وکیل زن بوکیل مرد بگوید عَنْ مُوَکِّلَتِی بَذَلْتُ لِمُوَکِّلِكَ
الْمَبْلَغَ الْمَعْلُومَ وَ اَبْرَأْتُ ذِمَّتَهُ عَنْ مَهْرِهَا الْمُسَمَّی فِی الْعَقْدِ لِیَخْلَعَهَا عَلَیْهِمَا وَ یُطَلِّقَهَا بِهِمَا

پس بلا فاصله وکیل مرد گوید فهی حینئذٍ مختلعةٌ علی المبذول و الابراء فهی طالقٌ طلقةً
فهی طالق و هی مرةٌ و در اشتراط ذکر لفظ طلاق بعد از خلع چنانچه در صیغ مذکوره اتفاق
افتاده خلاف است احوط اشتراط است بنحویکه در صیغ مزبوره رعایت شد چنانچه در
مبارات بلا اشکال واجب و لازم است ذکر طلاق بعد از لفظ مبارات و اما صیغه مبارات
مثل صیغه خلع است در جمیع آنچه ذکر شد مگر اینکه در اینجا وکیل زن لفظ بارئتها باید بگوید
در موضع لیخلعها و وکیل شوهر یا خود شوهر مبارئة بگوید در موضع مختلعة و جمیع آنچه
اعتبار و شرط شده است در خلع در اینجا نیز معتبر و شرط است علاوه بر این چند چیز در
مبارات اعتبار شده که در خلع اعتبار نشده و بهمین جهة فرق حاصل میشود میان خلع و
مبارات اول از چند چیزیکه اعتبار شده در اینجا و در خلع اعتبار نشده کراهت است که
از طرفین است چنانچه گذشت دوم آنکه فدیه باید بقدر مهر یا کمتر باشد نه زیاده بخلاف
خلع که این شرط در آن معتبر نیست سیم اجماع اصحاب بر وجوب ذکر طلاق است بعد از
لفظ مبارات دون خلع که در لزوم آن بعد از لفظ خلع خلاف است اگرچه احوط رعایت است
چنانچه گذشت چهارم جواز ذکر ابانه است در موضع مبارات دون خلع اگرچه رعایت
احتیاط طریق سداد و نجات است والله العالم بحقایق الاحکام س عقد نکاح فضولی
صحیح است یا نه ج صحیح است س ولایت طفل مجنون متصل ببلوغ که با پدر و
جد است هرگاه پدر یا جد عقد کردند بعد از بلوغ یا عاقل شدن اختیار فسخ دارند یا نه ج
اختیار فسخ ندارند مگر آنکه معلوم شود که مفسده در آن کرده اند س در اختیار
داشتن حاکم یا وصی در عقد طفل چه صورت دارد ج اشکال است س هرگاه شخص
زنی را عقد کند و مقاربت نماید اشخاصیکه با او حرام میشوند چه کسانند ج پدر شوهر
و پدر پدر و پدر مادر شوهر و پسر شوهر و پسر پسر شوهر هرچه باشند و بپائین حرام مؤبد میشوند

در احکام نکاح فصول

س هرگاه زنی را عقد نماید پیش از مقاربت او دختر آن زن یا خواهرش بر شوهر
او محرم است یا نه ج محرم نیست و اگر مقاربت اتفاق افتاد دختر محرم میشود لکن
خواهر زن محرم نمیشود ابداً س هرگاه زنی را عقد کرد و مقاربت نکرده میتواند
خواهر آن زن را یا دختر آن زن را عقد کند یا نه ج تا زن در حبالهٔ او است نمیتواند
عقد کند بلا اشکال س دختر برادر زن و دختر خواهر زن را بی اذن زن میتوان
بعقد در آورد یا نه ج نمیتواند بلی هرگاه بعد از عقد اجازه کند صحیح است س
کسیکه زنا بعمهٔ خود یا خالهٔ خود کند دختر ایشان بان حرام میشود یا نه ج بلی حرام
مؤبد میشود س کسیکه دو کنیز داشته باشد که هر دو خواهر باشند وطی ایشان
جمعاً جایز است یا نه ج جایز نیست س در عقد دائم زیاده از چهار زن آزاد
داشتن جائز است یا نه ج جائز نیست بخلاف انقطاع که هرچه باشند ضرر ندارد
و همچنین جمع در ملک یمین هرچه باشند ضرر ندارد س هرگاه کنیز را بی اذن و
اجازهٔ زن حره عقد کنی جایز است یا نه ج جائز نیست بلکه عقد آن باطل است
س هرگاه حره را بر سر امه بیاورند و علم باین مطلب نداشته باشد اختیار فسخ
دارد یا نه ج اختیار فسخ عقد خودش را دارد س زن شوهرداری را و زنیکه
بدانند در عده است عقد کنند چه صورت دارد ج حرام مؤبد میشود اما اگر
ندانند که در عده است عقد باطل است و اما اگر مقاربت سازند حرام مؤبد است
و اگر اولادی بهم رسد اولاد شبهه است و ملحق بپدر است و احتیاج بطلاق
دادن آن زن هم نیست س اگر کسی زنی را که محرم باشد عقد کند او را چه صورت
دارد ج حرام مؤبد میشود و اگر جاهل باشد همین عقد باطل است س اگر
شخص زن خود را پیش از نه سالگی افضا کند حکمش چیست ج وطی او حرام مؤبد

میشود واما از حباله او بیرون نمیرود و تمام مهرش را باید بدهد س هرگاه
کسی نعوذ بالله با پسری وطی کند یا پیش از بلوغ یا بعد از بلوغ مادر و خواهر
و دختران پسر بر واطی حرام مؤبد میشود یا نه ج بلی حرام مؤبد میشود س
هرگاه مردی بداند که شوهر زن بسفر رفته و خبر وفات او را ندارد و ضعیفه
میگوید شوهرم وفات کرده اما متهم باشد آیا مرد میتواند آن ضعیفه را بعقد خود
در آورد یا نه ج نمیتواند بنا بر احتیاط بلکه اگر متهم هم نباشد مگر در صورتیکه
از برای هر دو یقین بموت حاصل شود س از برای مردیکه اراده دارد نکاح
کند زنیرا که صلاحیت دارد از برایش نظر کردن بر موی و محاسن او جائز است
یا نه ج بلی جائز است اگر بقصد لذت نباشد س نظر کردن بر محارم خود غیر
عورتشان چه صورت دارد ج جائز است س نظر کردن بر وجه و کفین
اجنبیه بدون لذت و ریبه حرام است یا نه ج حرام نیست در مقام حاجت و در غیر
آن احتیاط شدید بترک آنست س نکاح کردن برای کسیکه بترک آن بحرام میفتد
واجب است یا نه ج بلی واجب است س استمناء یعنی طلب منی کردن حرام است یا نه
ج حرام است اگر چه خوف زنا داشته باشد که اگر استمنا نکند بحرام میفتد س
هرگاه ضعیفه بشرط بکارت خود را بعقد غیر در آورد در حالتیکه ثیبه باشد شوهر
اختیار فسخ دارد یا نه ج اگر در ضمن عقد شرط بکارت کرده باشد اختیار فسخ دارد
و الا فلا س هرگاه احتیاطاً در صیغه نکاح اول صیغه فارسی را بخواند و بعد
تلفظ بعربی نماید جائز است یا نه ج بلی جائز است س هرگاه ضعیفه خود را بعقد
غیر در آورد مشروط باینکه او را مثلاً از نجف بیرون نبرد این شرط جائز است یا نه ج
بلی جائز است و باید زوج بشرط خود وفا کند س هرگاه کسی بدیگری نوشته که فلان

معتمه را بعقد من درآورد چه صورت دارد ج جائز است س هرگاه زوج
با زوجه یکی یا هر دو راضی نباشند با جبر اذن دهند در عقد چه صورت دارد ج
صحیح نیست مگر آنکه بعد راضی شوند و اجازه کنند ولکن احتیاط در اعادهٔ صیغه است
س اگر کسی بگوید فلانه کنیز معین را یکشبانه روز بتو حلال کردم کفایت میکند
یا نه ج بلی کفایت میکند لکن احوط عدم اکتفاء بفارسی است در تحلیل پس
باید بگوید احللت لک وطیها و در جواب بگوید قبلت س در عقد فضولی
هرگاه وکیل زن بگوید زوجتها منه علی الصداق المعلوم و در جواب مرد بگوید
قبلت له کفایت میکند یا نه ج بلی کفایت میکند و همچنین اگر باین صیغه بگوید
انکحتها او زوجتها ایاه علی الصداق المعلوم و در جواب بگوید قبلت له کافیست
س جائز است از برای مسلم اینکه نکاح کند غیر کتابیه را ابتداء یا نه ج جائز
نیست و همچنین جائز نیست که زن مسلمه بعقد کافر درآید س از برای مؤمنه
جائز است که بعقد مخالف درآید یا نه ج بعید نیست جواز آن ولکن احتیاط
ترک نشود س اگر کسی زنی را بمبلغ معینی منقطعه کرد و شرط نمود که نفقه و کسوه
او را بدهد بعد از دخول مدتش را بخشید حکمش چیست ج باید تمام مهر را
بدهد ولکن در نفقه و کسوه اشکال است س هرگاه زنی را منقطعه کرد و پیش
از دخول مدتش را بخشید مهرش با و میرسد یا نه ج بلی نصف مهرش را باید
بدهد س زن منقطعه ارث میبرد یا نه ج ارث نمیبرد و حق مضاجعه و نفقه
زمان عده هم ندارد و اگر حمل داشته باشد خرج زمان حمل با و نمیرسد س زنیکه
منقطعه است هرگاه مقاربت نشده مدتش را بخشد یا اینکه مدتش بسر رود باید
عده نگاه دارد یا نه ج عده ندارد اما اگر شوهرش وفات کند عدهٔ وفات باید بگیرد

س منقطعه را در حیض میتوان مدتش را بخشید یا نه ج بلی میتوان بخشید
بخلاف عقد دائمی که در حیض طلاق او صحیح نیست س عدهٔ منقطعه چه قدر است
ج اگر حیض بیند باید دو حیض بگذرد و اگر نبیند چهل و پنج روز بگذرد کافیست
و اگر حمل داشته باشد بعید نیست بعد از وضع حملش عده اش تمام شود لکن خالی از
اشکال نیست احوط مراعات ابعد الاجلین است[۲] س هرگاه زنی با مردی محرم
یا غیر محرم حتی مادر و فرزند که خواسته باشند ماله یا تطهیر عورت یکدیگر کنند
حکمش چیست ج کیسه یا چیزی دیگر در دست کنند که دست ایشان بر عورت یکدیگر حرام
لمس آن نرسد و همچنین نظر کردن نیز حرام است لکن در حال اضطرار س
نظر کردن غلام بر بی بی خود یا لمس نمودن بدن او چه صورت دارد ج جائز نیست
و هیچ قسم محرم نمیشود مگر اینکه دخترش را بعقد او در آورد و لو بیک ساعت از وقت
تحقق محرمیت واقع میشود اگر دختر کبیره باشد یا آنکه ولی دختر اجراء عقد کند یا باذن
و اجازهٔ او عقد واقع شود س هرگاه زن غیر سیده که پنجاه سال تمام یا سیده که شصت
سال تمام ندارند در عده باشند و عالماً ایشان را عقد کنند چه صورت دارد ج
حرام مؤبد میشود و اگر ندانند و بعد از مقاربت معلوم شود نیز حرام ابدی میشود
س هرگاه با زن شوهردار نعوذ بالله کسی زنا کند یا اینکه در عده باشد بر این شخص
حرام میشود یا نه ج بلی حرام ابدی میشود ولی در ثانی شرط است که عدهٔ رجعیه باشد
س زنیکه در عدهٔ رجعیه بمیرد شوهرش ارث میبرد یا نه ج بلی از او ارث میبرد
و همچنین بعکس س زن بر بدن مرد اجنبی میتواند نظر کند یا نه ج نمیتواند حتی
رو کردن جائز نیست و همچنین بعکس اما بر مرد واجب نیست بپوشد بدن خود را لکن
نهی از منکر کند از نگاه کردن و اعانت بر معصیت هم ننماید س نگاه کردن ببدن

[۲] از وضع حمل و گذشتن چهل و پنج روز و اگر حامله باشد و شوهرش بمیرد عده اش ابعد الاجلین است ۱۲

ممیزه پیش از تکلیف چه صورت دارد ج احتیاطاً نظر نکنند و همچنین زنها بدن
و موی خود را از پسر ممیز غیر بالغ بپوشند س زنها شکم و موی بدن نشانرا از نامحرم
نمیپوشند مثل ایلات و بادیه نشینان چه اعراب و چه غیر اعراب چه صورت دارد
ج باید مردان چشمهای خود را از ایشان بپوشند س زن زانیه عده دارد یا نه
ج ندارد لکن احوط صبر کردنست تا معلوم شود که حمل دارد یا نه س دختر
زانیه یا مادر زانیه را زانی بگیرد جایز است یا نه ج جایز نیست لکن اگر خود زانیه را
بگیرد ضرر ندارد اگر از راه دیگر موجب حرمت ابدیه نشده باشد س هرگاه زوج
مهری معین کرد از برای زوجه و قصد دادن آنرا ندارد عقدش صحیح است یا نه ج
بلی عقدش صحیح است س هرگاه زن قابل تمتع بوده باشد و زوج خود را منع
کند ناشزه است یا نه ج بلی ناشزه است و مستحق نفقه و کسوه و سکنی نمیباشد
س مدت منقطعه را شخص بخشید با سرآمدن عده جایز است که او را بعقد خود
در آورد یا نه ج جایز است س زنیکه مانع شود شوهر را از مقاربت بدون
عذر حکمش چیست ج نفقه و کسوه و سکنی ندارد اما میتواند مهر را بگیرد س
هرگاه زن صغیره شود بشرط آنکه شوهر با او مقاربت نکند صحیح است یا نه ج بلی صحیح است
و تمتع دیگر غیر از مقاربت با او جایز است س هرگاه مرد خدمتی بدون رضای زن
خود بفرماید معصیت دارد یا نه ج جایز نیست اما زن اگر اقدام بآن نمود
نمیتواند اجرت خدمت از مال شوهر بردارد اگر بقصد تبرع بوده باشد س
بر زوج نفقه و کسوه و سکنای زن دائمی واجبست یا نه ج بلی واجبست
مگر آنکه ناشزه باشد و هرگاه نفقه یا کسوه یا سکنی را نداد همه دین است بر ذمه اش
س هرگاه زن در سنی هست که ممکن است حایض شود یعنی در سن من تحیض

لکن

لکن حیض نمی‌بیند و شوهرش میخواهد که او را طلاق بدهد حکمش چیست ج اگر
مقاربت شده سه ماه شوهرش با او مقاربت نکند و بعد طلاق دهد او را و بعد
سه ماه دیگر هم عده بدارد س هرگاه زنی بعد از طلاق یکساعت گذشت وضع
حملش شده عده‌اش گذشته باشد ج بلی بمحض وضع حملش عده‌اش گذشته س
صغیره و یائسه و غیر مدخوله عدهٔ طلاق دارد یا نه ج عدهٔ طلاق ندارد اما عدهٔ
وفات دارد اگرچه منقطعه باشد س هرگاه مردی در سفر وفات کند اول
عدهٔ زوجه‌اش از چه وقت ج از وقت خبر رسیدن بضعیفه است اگرچه بعد از
ده سال باشد س کیفیت تحریم و محرمیت رضاع و سببش را بیان فرمائید ج
اگر زنی شیر دهد بطفلی اولاد نسبی وی و اولاد اولاد نسبی این زن چه رضاعی باشند
و چه نسبی هرچه پایان روند و پدر و مادر او و هرچه بالا روند تمام با این طفل حرامند
و اما اولاد رضاعی زن که اولاد رضاعی فحل نیستند بلکه از شیر شوهر دیگر شیر داده
بر طفل حرام نیستند اما شوهر ضعیفه که صاحب شیر است و خویشانش آنچه برای ضعیفه
شمرده شد علاوه بر آن اولاد رضاعی ایشان هرچه پائین روند و عمو و عمه و خالو و خاله
و خالوی او و هرچه بالا روند رضاعی و نسبی بر آن طفل حرامند س اولاد نسبی
این ضعیفه و اولاد نسبی و رضاعی شوهر این ضعیفه که صاحب شیر است بر پدر طفل
شیرخوار حرام است یا نه ج بلی حرام است زیرا که در حکم اولاد او میباشند س
اولاد رضاعی ضعیفه بر پدر طفل محرم اند یا نه ج محرم نیستند لکن احوط ترک
نمودن نکاح است اما برادر و خواهر طفل شیرخوار بر اولاد آن زن و آنمرد محرم نیستند
و اگر احتیاط کنند و بعقد یکدیگر نیایند بهتر است و همچنین خواهرهای طفل شیر
خوار بشوهر ضعیفه شیر دهنده همین حکم را دارد س رضاع بچند شرط حاصل میشود

ج هشت شرط واقع میشود اوّل انکه شیر از زن حیّ باشد نه از میت و نه از مرد و غیره دوّیم از حمل یا تولّد طفل از حلال یا شبهه بهم رسید باشد نه از حرام سیم انکه از پستان بخورد نه انکه بحلقش بریزند چهارم انکه شیر خالص باشد نه انکه چیزی مخلوط ان باشد مگر انکه انچیز مستهلک باشد پنجم انکه شیر از یک شوهر باشد پس اگر زن شیرده طلاق گرفته و زن دیگری شده موافق شرع حمل برداشت و شیرش متّصل بود نزدیک وضع حملش که شده ده دفعه مثلاً طفلی را شیر داد که وضع حملش شد از این شوهر ثانی بعد پنج دفعه دیگر هم شیر داد نشر حرمت نمیکند س اگر شیرش قطع شده بود بجهة حمل باز بهم رسید این شیر از شوهر اوّل است یا از شوهر ثانی ج از شوهر ثانی است ششم انکه طفل باید در بین دو سال باشد که اگر یک دفعه اخر مثلاً بعد از بیست و چهار ماه شیر بخورد نشر حرمت نمیکند امّا ضعیفه شیرده هر چه از وضع حملش گذشته باشد ضرر ندارد و نشر حرمت میکند هفتم انکه طفل مریض نباشد و شیر را قی نکند و اگر چنین باشد احتیاط کند ترک نکاح و نظر محرمانه هشتم انکه طفل نقد شیر یک زن را بخورد که از این شیر بدنش گوشت رویید و استخوانش قوت گرفته یا یک شبانه روز متّصل شیر سیر بخورد که شیر دیگری یا طعام در بین نخورد مگر قلیلی که غذا بان صدق ننماید یا پانزده مرتبه متّصل شیر بخورد و اگر زمان قلیلی صبر کند و نفس تازه کند و باز بخورد که یکمرتبه صدق کند تمام یکمرتبه است امّا باید شیر دیگری در بین فاصله نشود پس هر یک از این سه قسم با شرائط مذکوره نشر حرمت میشود امّا در ده مرتبه چون بعضی قائل شده اند نشر حرمت را احتیاط کند س اگر یک زن شیر کامل بصد طفل بدهد از شیر یک شوهر همان طفلها با او و با هم و با شوهرش محرم میشوند یا نه ج بلی تماماً با هم

وبا شوهرش محرم میشوند س هرگاه زنی شیر دهد پسر برادر ودختر برا
از شیر یک شوهر خواهر وبرادر این طفل با هم محرم میشوند یا نه ج محرم
نمیشوند ولی بهتر انستکه احتیاط کنند در نکاح س مادر رضاعی زن و
دختر رضاعی از زن مدخوله بر شخص حرامند مثل نسبی یا نه ج بلی حرامند
س هرگاه طفل صغیره را مادر شخص یا زن پدر او چه بنده و چه آزاد یا جده یا
زن پدر پدر و یا خواهر یا زن برادر او و یا اولاد خواهر او و یا اولاد برادر او
و یا اولاد ایشان شیر کامل دهند چه صورت دارد ج ان طفل صغیره بر ان شخص
حرام میشود ابدًا واگر در عقد ان شخص باشد باطل میشود عقد س اگر مادر زن
از شیر پدر زن یا غیر ان یا زن پدر زن از شیر پدر زن شیر دهد طفل شخصی را چه
از این زن باشد طفل چه از زن دیگر این زن بر او حرام میشود یا نه ج بلی این
زن حرام ابدی میشود زیرا که پدر طفل نمیتواند دختر صاحب شیر را گرفته باشد
و همچنین اولاد نسبی مرضعه را س اداب رضاع را بیان فرمایند ج اداب
رضاع سنّتست اختیار کردن دایه مؤمنهٔ عاقلهٔ عفیفهٔ جمیله و مکروهست اختیار
کردن دایهٔ کم عقل و احمق و غیر اثنی عشریه یا بد صورت یا بد سیرت یا کج خلق یا
انکه خود او حرامزاده یا اولادش حرامزاده باشند زیرا که شیر را تاثیر زیادیست
در مزاج طفل و بهتر از همه مادر طفل است و سزاوار استکه اجرت نگیرد و اولی
اینستکه شوهر اجرت بدهد واگر زیادتر از دایه اجرت بگیرد میتواند که طفل را
از او بگیرد و بدایه بدهد و سنّتست که زنها را نهی کنند که بهر کس شیر ندهند
شاید یکوقت ظاهر شود که خواهر خود را گرفته و سنّتست که خویشان رضاعی را
حرمت بدارند امّا ارث و حقّهای نسبی را نمیبرند و همچنین سنّتست که طفل را دو سال

کامل شمرده هستند مگر بجهة ضرورت که زیاده بر یک کمتر نشود ضرورت ندارد پس
گناهانیکه اجتناب از انها لازم است واز گناهان کبیره شمرده میشوند بیان
فرمائید ج گناها کبیره که علامه ره در کتاب قواعد وتحریر فرموده اینستکه
حقتعالی بران وعده آتش داده است وشیخ طبرسی ره در تفسیر مجمع البیان
اسناد این مضمون را باصحاب میدهد که گناهان همه کبیره هستند بالنسبة
بگناهان ما تحت خود مثل بوسیدن زن مردم نسبت بزنا صغیره است ونسبت
بنظر حرام کبیره است امّا انچه بعض علماء تصریح بگناه کبیره بودن انها نموده اند
هفتاد وهفت عدد است اگرچه در کبیره بودن بعضی از انها تاملست بلکه منع
که ذکر میشود یکی از انها گمراه کردن از راه خدا است ودیگری کذب وافترا بر
خدا وکشتن کسیکه حرامست کشتن او وفساد در زمین وظلم کردن وتکیه بر
ظالمین کردن واعانت کردن بظالمین وتکبّر کردن وترک نماز ومنع زکوة وتخلّف
از جهاد ومنع از جهاد وگریختن از جهاد وخوردن مال یتیم وناامیدی از رحمت
خدا وایمن بودن از غضب خدا وحکم غیر ما انزل الله وترک حج وفتنه انگیزی
وشرب خمر وعاق والدین وکافر شدن بخدا مثل تکذیب قران وشرک ونفاق
جحود یعنی انکار کردن ایات خدا ومحادّه با خدا ومشاقّة الرّسول وانکار معاد
وانکار حشر اجساد بلکه انکار هرچه ضروری دین است ودیگر اعراض کردن از
ذکر خدا والحاد شدن در بیت الله ومنع از مساجد خدا ونسبت زنا بزنان عفیفه
دادن ونسبت بلواط واستهزاء بمؤمنین وشهرت دادن فاحشه را نزد مردم
وشکستن عهد ویمین وزنا ولواط وغنا وقمار ودف ومکر در عروسی باشرائطش
ومساحقه وقسم دروغ وشهادت دروغ وهتک حرمت کعبه وترک احرام وذدی

ودفن در بلادیکه عالمی در آنجا نباشد که مسائل دین از او اخذ کند و خوردن
مردار و خوردن گوشت خوک و خوردن ذبیحه که بغیر اسم خدا ذبح شده و کسب
مال حرام و کم دادن در کیل و وزن و حبس حقوق مردم بدون عذر شرعی و اسراف
و تبذیر و خیانت و مشغول شدن بلهو و لعب و اصرار بر گناهان صغیره و قوادی
کردن یعنی دو حرام را بهم رسانیدن و دیوثی نمودن و سخن چینی و قطع رحم و
تاخیر نماز از وقت و دروغ گفتن خصوص بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و زدن
مسلمانان بناحق و پوشیدن شهادت و چغلی کردن پیش ظلمه و تاخیر حج بدون عذر
شرعی و ظهار کردن زن خود را و قطاع الطریق یعنی راه زدن در بیابان **س**
احکام نافله شب و صبح را بیان فرمایند **ج** نافله شب و صبح سیزده رکعت
که هشت رکعت آن از شب است که وقت آن بعد از نصف شب است چنانکه در پیش
بیان شده است و دو رکعت شفع است و یک رکعت نماز وتر است که بعد از نماز شفع
باید کرد و سنت است در نماز شب در دو رکعت اول از آن در هر رکعتی سی مرتبه خواندن
سوره قل هو الله احد و در باقی از آن سوره های طولانی مثل انعام و کهف و انبیا
و حم هرگاه وقت باشد و سنت است خواندن سوره بزرگتر را در رکعت اول و سوره
کوچکتر را در رکعت دوم و خواندن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
و قل هو الله احد در شفع و وتر و قل هو الله احد در هر سه رکعت و مناسب است
در قنوت وتر دعا نمودن چهل مؤمن چونکه از اسباب استجابت دعا و دفع مکروه و
جالب رزق است باین نحو بگوید اللهم اغفر لفلان و طفل و خنثی و زن و ممسوح داخل در عدد
محسوب نباشد و در قنوت وتر هفتاد مرتبه استغفار مؤکد است و بگوید هذا مقام العائذ
بک من النار هفت مرتبه و سنت است در حال استغفار دست چپ را بلند کند و بدست

را سنّت بشمارد و مداومت کند بر همان استغفار چنانچه گفتن صد مرتبه استغفار افضل است وصورت استغفار اینست استغفر الله لجمیع ظلمی وجرمی واسرافی فی امری واتوب الیه یا استغفر الله واتوب الیه ویا استغفر الله ربّی واتوب الیه وسنّت است نیز در قنوت مذکور سیصد مرتبه العفو گفتن ونیز درمیان دعا بر مؤمنین واستغفار والعفو بنحو مذکور بهتر است و در سفر نوافل روز ساقط میشود و در سقوط نافلهٔ عشا در سفر اشکال است اقوی عدم سقوط است واحوط بجا آوردن است رجاءً والله العالم ونافلهٔ مغرب ونافلهٔ صبح ساقط نمیشود ولکن سقوط نوافل در وقتی است که قصر در آن سفر واجب معیّن باشد وامّا در سفری که نماز در آن باید تمام کرد یا مخیّر است درمیان قصر وتمام ساقط نیست وهمچنین باقی نوافل غیر مرتّبه از موقّته وغیر موقّته ساقط نمیشود واگر دیر بیدار شود در شب ووقت باقی نمانده باشد بقدر تمام نماز شب اکتفا کند بسه رکعت نماز شفع ووتر

مسائل متفرّقه

بعض مسائل متفرّقه است که از نظر شریف حضرت مستطاب عمدة العلماء والمجتهدین حجّة الاسلام والمسلمین آیة الله آقای آقا سید ابو الحسن متّع الله المسلمین بطول وجوده الشّریف گذشته واجوبهٔ سؤالات را امضا فرموده اند **سؤال** ردّ سلام زن چنانکه معمول ورسم است بصیغهٔ مذکّر میکنند مجزی است یا باید بصیغهٔ مؤنّث مثل علیکِ السّلام یا علیکنّ السّلام ردّ کنند **جواب** امر در تأنیث وتذکیر سهل است وجواب سلام باید صحیحًا واقع شود پس اگر اراده شخص نماید وتذکیر باعتبار شخص باشد ظاهرًا صحیح است بلکه اگر اراده هم ننماید

چون وصیت صحیح دارد صحت بعید نیست س زید جمیع ما یملک خود یا بعض
اموال خود را بمصالحهٔ شرعیه بکسی منتقل مینماید بشرط اینکه اگر تا ده سال مثلاً
خداوند عالم اولادی بزید کرامت فرماید اختیار فسخ داشته باشد و بعبارهٔ
اخری شرط میکند خیار را در مدت معلوم بشرط حصول اولاد آیا این معامله
درست است یا نه و برفرض عدم حصول اولاد و فوت زید قبل از انقضاء زمان
خیار آیا ورثه زید حق فسخ را دارند یا نه و اگر خیار را در زمان معین بنفس خود
شرط کند بحیث لا ینتقل الی الورثه چه صورت دارد جواب مسئله را بیان فرمائید
ج معامله درست و صحیح است و بفوت زید خیار منتقل بورثه نمیشود چون
خیار فعلاً از برای خود حاصل نشده بود تا اینکه داخل ما ترکه المیت باشد و خیار
تعلیق اگرچه از برای او بوده مثل خیار مشروط برد ثمن در بیع شرط معروف
لکن معلوم است که شرط خیار حصول ولد برای مصالح بوده و این شرط متعذر
الحصول است بعد از فوت او پس ممکن نیست برای ورثه خیار حاصل شود و در
بیع شرط معروف هم اگر خیار معلق باشد باینکه بایع بنفسه و بمباشرته رد ثمن را
نماید بعد از فوت او خیار از برای ورثه نخواهد بود و جعل خیار را از برای خود
بحیث لا ینتقل الی الورثه صحیح نیست و تغییر حکم شرعی است لکن اگر خیار را مشروط
کند بفعلی از افعال خود مثل اینکه شرط کند که یک سوره بخواند بلسان خود و بعد فسخ
کند مختص بخود او خواهد بود ظاهراً و منتقل بورثه نمیشود س اگر ماموم قبل
از امام سهواً تکبیرة الاحرام بگوید حکمش چیست بیان فرمائید ج منفرد میشود س
اعوان ظلمه کیست و غیبتش آیا جایز است یا نه ج کسانیکه اعانت آنها نمایند بر ظلم
با آنکه از اعوان و اجزاء و متعلقین خاص آنها شمرده شوند از اعوان ظلمه میباشند

وغیبت نهاد در خصوص امور راجعه باین صنعت جائز است قطعاً بلکه در غیر آن نیز علی وجه قوی است س استعمال ساعت طلا و نقره در حال نماز و غیره چطور و استعمال زنجیر طلا و نقره که بر ساعت میبندند واز بیرون با اندرون کوبیان او یزان میکنند انهم جائز است یا نه ج استعمال ساعت طلا و نقره در حال نماز و غیره باکی ندارد و همچنین استعمال زنجیر نقره و لکن استعمال زنجیر طلا بر وجه مسطور جائز نیست س مبیع موزونی را بدون وزن و مصالحه با تراضی طرفین و کذا ثمنش را تصرف کردن جائز و حلال است یا نه ج اگر بعنوان خرید و فروش نباشد بلکه اباحه کند مال خود را بعوض معین با تراضی طرفین ظاهراً جائز است و حلال س کافر حربی کیست و مالش بر مسلم حلال است یا نه مفصلاً معین فرمائید ج کفار یکه در بلاد خود هستند و جزیه نمیدهند یا انکه در غیر بلاد خود باشند و در پناه احدی از مسلمین نباشند و معاهده با سلطان مسلمین نداشته باشند حربی میباشند و مال انها بر مسلمین حلال است س فضای دهن از مخرج کدام حرف است در مسئلهٔ بلغم ج از مخرج حاء حطی تا بالا فضاء دهن است س صحت قرائت کسی را نمیدانیم یعنی جهراً ازا و نشنیده ایم تا بدانیم صحیح میخواند یا غلط بر فرض عدالت باو اقتداء میتوانیم کنیم یا نه ج بلی میتوان باو اقتدا کرد س نماز پدر و مادر یا یکی از انها غلط است و پسر میگوید که این باطل است درست نمائید اعتنا نمیکنند در حالیکه خودشان هم میدانند که غلط است یا بعد از مردنشان باز هم قضا ایشان بر ذمهٔ پسر بزرگ میباشد یا نه ج حکم بوجوب قضا مثل این نماز بر ولی مشکل است و احوط انست که قضا کند از انها مثل این نماز را نیز س کسی را نمیدانیم که نماز میگذارد یا نه و بر فرض که میگذارد یا صحیح میگذارد یا غلط

بنحو مسطور

در مسائل متفرقه است

بچنین کسی فطره باید مظلمه دادن صحیح و جائز است یا نه ج اگر فقیر باشد جائز است
والله العالم س اهل کتاب پاکند یا نه و مراد از آنها یا ارمنی و روس و
انگلیس و فرانسه و جهود اند یا غیر اینها ج همه اینها از اهل کتابند و قول
بطهارت اینها در اما مبتنی نادر است س اگر بعد از وضو و غسل مانعی در اعضا
یافت شود و شک شود که قبل از وضو مانع در آنجا بوده یا بعد شده ج هرگاه
شک بعد از فراغ از وضو حادث شده اعتنا نکند و احوط در غیر صورت اطمینان
اعادهٔ وضو است س اگر کسی از جائی پول بیابد که زیاده از ده درهم بوده
باشد و تعریف نیابد آیا تملک میتوان کرد یا نه مثل یک جینک و یا امپریال و یا
دو هزاری مجرد و اسکناس هم مثل آنها است یا نه ج اگر هیچ جور نشانه ندارد
که بتوان تعریف کرد ظاهر آنکه بتوان تملک کرد یا پس از ایصال بصاحبش و
احوط آنکه صدقه بدهد بعنوان صاحبش با نیت آنکه اگر صاحبش پیدا شد
ضامن باشد برای او و اگر خودش فقیر است هم باینطور تملک میتواند نماید والله
العالم س اگر بدهن از خارج نجاستی برسد مثل اینکه لبش خونی شده و لیسیده
و یا بخود دیگر رسیده تطهیرش چه طور است ج احوط آنکه یکمرتبه دهن را آبکشی نماید
با آنکه آب قلیل در دهن بگرداند و بریزد س عادل واحد خبر دهد بصحت مسئله
و یا نبودن غلط مضر یا آن رساله عمل میتوانیم کنیم یا نه ج با حصول
اطمینان بصدق قول او میتوان عمل نمود والله العالم

در وزن کر است

بدانکه کر آب عبارت از هزار و دویست رطل عراقی و آن بوزن شاه که عبارت
از شانزده عباسی است شصت و چهار من بنقیصهٔ بیست مثقال میشود و بوزن تبریزی
هشت عباسی (۱۲۸) من بنقیصهٔ (۲۰) مثقال میشود و کر بوزن حقه کربلائی معلی

در وزن کرّ و زکوة فطره است

کر (۹۳۳) مثقال و ثلث صیرفی کم بیست و چهار نخود است بشود (۸۵) حقه و نیم مع یکربع و نیم بقالی و دو مثقال و ۱۳ نخود و بوزن من بمبئی که ۴۰ سیر است و هر سیری هفتاد مثقال صیرفی ۲۴ نخود بیست بشود بیست و نه من و ربع

در وزن زکوة فطره است

بدانکه مقدار زکوة فطره یکصاع است و آن (۶۱۴) مثقال و ربع مثقال صیرفی است و بوزن تبریزی یکمن الا ۲۵ مثقال صیرفی و سه ربع و بوزن شاه جدید نیم من الا ۲۵ مثقال صیرفی و سه ربع آن و امّا بوزن کربلا معلی پس زکوة فطره دو وقیه و نصف بقالی و نیم ربع وقیه با سه مثقال و ربع صیرفی الا ثلث نخود بشود و بوزن بمبئی هشت سیر و نیم و هشت توله نیم و هشت وال بشود و ایضاً صاع موافق شش رطل بمبئی و پنج توله نیم و هشت وال بشود لایخفی توله دو مثقال و نیم صیرفی است و وال یکنخود و نیم است و رطل بمبئی صد مثقال

بحمدالله و حسن توفیقه بانجام و اتمام رسید این شریفه ذخیرة العباد لیوم المعاد که مطابق است با فتاوی حضرت مستطاب حجة الاسلام و المسلمین آیة الله تعالی فی العالمین آقای آقا سید ابوالحسن الموسوی الاصبهانی ادام الله ظله العالی علی مفارق المسلمین در روز دوشنبه هفتم شهر ذیقعدة الحرام سنه هزار و سیصد و چهل و هشت هجری

بید اقل الکتاب محمود بن المرحوم الحاج مهدی التبریزی النجفی عفی عنهما

طبعت بمباشرة الاقل محمد رضا زائر المطبعی

سنه ۱۳۴۸

طبعت فی المطبعة المرتضویة فی النجف الأشرف